

شب نیستی را به تو ارزانی خواهد داشت.

این درد دل را که لحنی نیچه وار دارد پانزده ماه بعد در مقابل مادر ماری دوگنزاگ به زبان خواهد آورد. تنها به او و راهب پیشنماز است که ترز شفاهاً از دردهایش سخن می گوید. یک روز او به مادر آگنس می گوید: استدلال مادی گرایان در روح من می گنجد: در آینده، علم که بی وقفه در حال پیشرفت است طبیعتاً همه چیز را توضیح خواهد داد. حل هر مسأله ای که هنوز وجود دارد را خواهیم یافت، چون چیزهای بسیاری برای اکتشاف مانده است... شاید نوشته های دیانا ووگان که در همین ایام به دست ترز می رسند با این سؤالات بی ارتباط نباشند. قرائت کتاب ارمن ژون توانسته بود خیلی چیزها راجع به ادعاهای مادی گرایی به او یاد دهد. ولی او درباره بی ایمانی که در آخر قرن نوزدهم جریان می یابد چه می داند؟ او بی شک از کارل مارکس که در سال ۱۸۸۳ وفات یافته چیزی نمی داند، و نیچه را که در همان سال تحول ترز (۱۸۸۶) کتاب «ماورای نیکی و بدی» و در سال ورود او به کارمل (۱۸۸۸) «ضد مسیح» (دجال) را نوشته است نمی شناسد. رنان در سال تعهد مذهبی ترز (۱۸۹۰) کتاب «آینده علم» را به چاپ رسانده است. دایی ایزیدور که از سال ۱۸۹۱ به روزنامه نگاری روی آورده شاید بعضی از کنفرانسهای رنان را در زمان دانشجوییش در پاریس دنبال کرده باشد. وی در لورمان در مورد قانون آموزش غیر مذهبی، قوانین ضد کشیشان و تردیدهای کاتولیکها برای پیوستن به جمهوری، بر علیه بی دینان مبارزه می کند. او به شاگرد مغازه سابقش هانری شرون^{۵۰} که در روزنامه رقیب پیشرفت لیزیوئی، تاریک بینی کلیسای کاتولیک را برملا می سازد، سخت حمله می کند. خواهر ترز که

۵۰- هانری شرون (از ۱۳ مه ۱۸۶۷ تا ۱۶ آوریل ۱۹۳۶ می زیست) که از ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۸ و از ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۶ شهردار لیزیو، در سال ۱۹۱۳ سناتور، در ۱۹۰۶ نماینده مجلس، در جنگ جهانی اول معاون وزیر جنگ و بعد از آن مدتی نیز وزیر دارائی و عدلیه بود دوست داشت تعریف کند که با ترز مارتن در داروخانه گرن آشنا شده. او با وجود مخالفتش با کشیشان، در مورد تمام اقدامات لیزیوئی که مراسم ستایش ترز را تشدید می کرد نظری مساعد داشت.

ورود به شب، تمایل ذاتی کسب شده
(آوریل ۱۸۹۶ - آوریل ۱۸۹۷)

«این دیواری است که تا آسمانها بالا می رود،

همه چیز ناپدید شده!»

«تمایل ذاتیم را بالأخره یافته ام

تمایل ذاتی من عشق است!»

«شب نیستی» (آوریل ۱۸۹۶)

این شادی ناگهان و به گونه ای ناهنجار ناپدید می شود. رنجی پیش بینی نشده ترز را فرامی گیرد. او در تاریخ ترین شب درونی خود فرو می رود. او که فکر می کرد خیلی سریع به آسمان خواهد رفت. (ترز می نویسد: چون آسمان خود عیسی است)، حالا بدون هیچ احساس ایمانی مانده است. او در شب و در داخل یک تونل پیش می رود، به یک دیوار برخورد می کند که تا آسمان بالا رفته. او خوشحال بود که از عشق خواهد مرد. حالا صداهای وحشتناک درونی به او القاء می کنند که همه خواسته های بزرگش، راه کوچک، تقدیم خود، و تمام زندگی روحانیش اوهامی بیش نبوده اند. یک چیز مسلم است: او جوان خواهد مرد، برای هیچ. به نظرم می رسد که تاریکیها صدای گناهکاران را به عاریت گرفته، مرا مسخره می کنند و می گویند: تو رؤیای نور را می بینی، رؤیای وطنی پر از عطرها دل انگیز، خیال می کنی که خالق تمام این چیزهای خارق العاده را برای ابد به تملک خود درآورده ای. تصور می کنی که یک روز از این مهی که تو را احاطه کرده بیرون خواهی آمد! پیش بیا، پیش بیا، شادمان باش که مرگ نه آن چیزی را که تو انتظار داری بلکه شبی باز هم عمیق تر،

خوب خیلی از او راضی است. این دو کلام ترز را سرشار از شادی می نماید و می فهمد که در آسمان - این آسمانی که شک او را برانگیخته - عزیز است! ولی بعد از این رؤیا که او را عمیقاً تحت تأثیر قرار می دهد (معمولاً رؤیاهای او راجع به زندگی روحانی نیستند) تاریکیها شدت می یابند. مسلماً در این هشت سال زندگی مذهبیش، او خشکی و بی حاصلی زیادی را گذرانده ولی هرگز به این شدت نبوده است. پس کی از این مه بیرون خواهد آمد؟

یک برادر دوم: راهب آدولف رولاند (مه ۱۸۹۶)

یک روز در اواخر ماه مه، درست قبل از رفتن به اطاق غذاخوری، مادر ماری دو گنزاگ خواهر ترز را در دفترش به حضور می خواند. قلب خواهر جوان به شدت می تپد. هرگز مادر ناظمه او را چنین نطلبیده است. تصمیم گرفته شده که یک مبشر بیست و شش ساله، راهب آدولف رولاند از مبشرین خارجی پاریس که قرار است روز ۲۸ ژوئن به کشیشی منصوب شود و سپس به سمت چین حرکت کند، را به او بسپارند.

قوه محرکه قوی بشارت که به توسعه استعمار مرتبط است، جوانهای کاتولیک زیادی را به تحرک واداشته. تمایلات ذاتی فراوانی بیدار شده اند.

خواهر ترز در مورد توانائی خود مطمئن نیست: او یک برادر روحانی دارد که تمام دعاها و فداکاریهایش را به او عطا می کند. و خواهرهای زیادی لایق تر از او در اجتماع یافت می شوند. ولی ناظمه دیر استدلالات وی را یکی بعد از دیگری رد می کند، او باید اطاعت نماید.

خواهر ترز شادی عظیمی در قلب خویش احساس می کند. خداوند همچنان خواهشهای او را برآورده می کند. او دو برادر از دست داده؛ و دو برادر مبشر دریافت می کند! پس باید کوشش خود را دو برابر کند. او

معمولاً این نشریات را نمی خواند، از مبارزات دائی سلطنت طلب و ضد درفوسی خود خبر دارد. پشت نرده ها او به زمان خودش حساس مانده ولی مبارزه اش در این سطح قرار ندارد. همان طور که «علیه» پرانزینی یا لواسون نبود و می خواست آنها را نجات دهد، همان طور هم علیه مادی گرایان و آنارشپیستها نیست: برای آنها دعا می کند و حاضر است زندگیش را برایشان بدهد.

ترز در ظاهر هیچ اثری از این مبارزات شدید بروز نمی دهد. غزلهایی که او به خواهش همراهانش هنوز می نویسد، ظاهر فریبند. شنوندگانی که دقت بیشتری دارند می توانند راز گوئیهای سرپوشیده او را دریابند. مثلاً وقتی او از سن ژان دو لا کرا انتقاد می کند:

تکیه زده بدون هیچ تکیه گاه

بدون نور و در تاریکی

می روم و از عشق می سوزم

و زمانی که می خواند:

آسمان من لبخند به خدائی است که می پرستم او را

زمانی که برای آزمودن ایمان من خود را پنهان می کند

ولی خواهران او نمی توانند تصور کنند که نویسنده این ابیات دقیقاً همان چیزی را که می نویسد تجربه می کند. اگر مرا با احساساتی بسنجید که در اشعار کوچکی که امسال سرانیده ام بیان می کنم، باید به نظرتان جانی پر از تسلی بیابم... و لیکن... شنودگان تنها نور را به خاطر سپرده اند. اما این ابیات بخشهای تاریک زیادی دارند... در تاریکیهایش، اشعه کوتاهی می درخشد و او را آرامش می بخشد. شب دهم ماه مه، در خواب می بیند که یک کارملیت، آن دولو برا (که او به ندرت سخنی از وی شنیده است) همراه ترزای آویلا (که کارمل را در فرانسه پایه گذاری کرد) سرپای او را نوازش می کند. روحانی اسپانیائی در جواب سؤالهای او، اعلام می کند که او بزودی خواهد مرد و این که خدای

می بینند. برای هفتمین بار ترز باید یک نمایشنامه بنویسد او موضوع خود را از اخبار پرهیجان روز انتخاب می کند و نام این نمایشنامه شیطنت آمیزش را «پیروزی انسانیت» می گذارد.

ماجرای دیانا ووگان

از مدتی پیش به واسطه مسئله دیانا ووگان عقاید کاتولیکی مشوش شده است. او زن جوانی است عضو یک فرقه فراماسونری که در سال ۱۸۹۵ کتابی منتشر کرده به نام «خاطرات یک پالادیست^{۵۱} سابق». وی در این کتاب اسرار و اعمال شیطانی مثلث اهریمنی را فاش می کند و ماجراهای خارق العاده خود را در دنیای شیطانی و تحول خویش را تحت تأثیر ژان دارک شرح می دهد. از این پس او نیروهای خود را وقف سوزاندن، مبارزه و افشای آنچه که قبلاً می پرستیده می کند. وی تصمیم دارد بعد از این مأموریت در یک دیر منزوی شود.

در این پایان قرن، مبارزه کاتولیکها و فراماسونها غوغا می کند. پاپ لئون سیزدهم در بخشنامه خود (۱۸۸۴) فراماسونری را به شدت محکوم کرده است: اشتباهات آن بوی انزجاری شیطانی می دهند. شیطان منبع درآمد شده است. دکتر باتای در سال ۱۸۹۲ کتابی به اسم «شیطان در قرن نوزدهم» منتشر کرده است. با وجود هشدارهای زیاد، بسیاری از کاتولیکها، برای این افشاگریها اشتیاق نشان می دهند، مثلاً لئون بلوآ از عزلتهایش بر علیه این ساده لوحان که فوق العاده تشنه اند می گرد. ولی چه کسی لعن و نفرینهای «پیرومرد کوهستان» را می شنود؟

جریان دیانا ووگان عقاید کاتولیکی را بیشتر تحت تأثیر قرار می دهد چون او اهل راز و «دلهره» است. روزنامه لاکرا، روزنامه پر قدرت اسومپسیونیستها^{۵۲}، مقاله های پر شور پدران روحانی را به نفع دیانا منتشر

۵۱- شاید منظور پیرو پالادیون ایتالیایی معروف، احضار کننده روح (۱۸۵۴-۱۹۱۸) می باشد.
۵۲- پیروان آگوستین قدیس، بنیانگذاری ۱۸۴۵ در شهر نیم.

می خواهد دختر کلیسا باشد مثل مادر ترزای آیویلا: حمیت یک کارملیت باید دنیا را فراگیرد.

کشیش جدید، روز سوم ژوئیه، اولین مراسم دعایش در کارمل لیزیو را انجام می دهد. خواهرش یک جام پوش محراب که برای او نقاشی کرده است تقدیمش می کند. مبشر بزودی به مقصد چین سوار کشتی می شود تا به سوچوان شرقی برود. ترز در آن جائی که کار می کند نقشه ای از منطقه نصب می نماید تا مسیر برادر جدیدش را دنبال کند. برای او به ماری نامی می نویسد: به خدا می سپارمستان، برادر من... فاصله ها هرگز نمی توانند جانهای ما را از هم جدا کنند، حتی مرگ نیز اتحاد ما را محکمتر می کند. اگر من بزودی به آسمان بروم از عیسی می خواهم که به دیدن شما به سوچوان بیاید و ما رسالت خود را با هم ادامه خواهیم داد. ترز منتخبی از اشعار خود را به او هدیه می دهد که «نوتردام دو ویکتوار»، که قطعه ای درباره همکاری رسالتی آنهاست، را نیز شامل می شود.

برای اجتماع، پدر رولاند «مبشر مادر ماست». ناظمه دیر از خواهر ترز خواسته است که کاری که به او سپرده و این ارتباطات استثنائی را مخفی نگه دارد. ولی او به خواهر و برادر اجازه می دهد که عکسهای خود را با هم رد و بدل کنند.

تنها در این مورد بلکه در هر مورد دیگر نیز خواهر ترز رازدار ناظمه خود است. مادر ماری دو گنزاگ هنوز تحت تأثیر انتخابات ماه مارس قرار دارد. او یک دودستگی در اجتماع احساس می کند بعضی از خواهران دیگر در دلسپردگی او نیستند. همه به نظرش «خائن» می آیند! و او فقط به معاون خود در نوآموزی اعتماد دارد.

خواهر ماری عشای ربانی برای پدر و مادرش می نویسد: به مناسبت جشن ناظمه دیر، روز ۲۱ ژوئن، نوآموزان پرانرژی که به وسیله سرپرست جوانشان بر سر شوق آمده اند نمایش تفریحی «هیجان انگیزی» تدارک

موضوع نمایش می‌گوید که کارملیتها باید از کنجکاو و اغتشاش بپرهیزند. تنها اسلحه‌ای که می‌تواند بر شیاطین پیروز شود فروتنی است. ترز که نقش خودش یعنی سرپرستی نوآموزان را بازی می‌کند می‌گوید: حال ما راه شکست دادن شیطان را می‌دانیم و پس از این تنها یک آرزو داریم، و آن این که به فروتنی عمل کنیم... این است اسلحه ما، سپر ما، و با این نیروی بسیار می‌توانیم مثل ژان دارکهای امروزی بیگانه را از پادشاهی بیرون برانیم، یعنی از ورود شیطان مغرور به دیرهای خود جلوگیری کنیم.

دو بیت نهائی اجتماع را به طرف راه کوچک هدایت می‌کنند:

شما ای کارملیتهای پرشور که می‌خواهید

قلبهائی را برای عیسی، همسران به دست آورید

برای او همیشه کوچک بمانید

فروتنی، دوزخ را به خشم می‌آورد!

ولی نویسنده، وقتی نمایش خود را اجرا می‌کند نمی‌داند که نیروهای بدی خیلی مرموزتر و زبردست‌تر از آنند که او فکر می‌کند... هشت روز بعد، خواهر ترز عیسیای کودک یک نامه طولانی به زبان استعاره خطاب به ناظمه خود می‌نویسد: افسانه یک بره خیلی کوچک. این «بره» ترز است که «شبانس» (ماری دو گنزاگ) با او از دردهای خود سخن گفته چنان که گوئی هم پایه اوست، و گاهی نیز با او گریه کرده است. ترز از زبان عیسی سعی می‌کند ناظمه خود را تسلی دهد تا آزمایشش به نظر همچون تطهیری بیاید. روحانی جوان با ظرافت و مهارت خاص سعی می‌کند به او نشان دهد که یک روحانی واقعی باید با کردارش او را آرامش بخشد. او بدون پروا با بزرگترش که حالا شصت و دو سال دارد سخن می‌گوید و ظاهراً ماری دو گنزاگ اندرزهای سنجیده او را گوش می‌دهد.

می‌کند. در لیزیو، روزنامه لورمان دای گرن به این جهاد صلیب می‌پیوندد^{۵۳}. نوشته‌های شیطان پرست سابق به درون کارمل راه می‌یابد، بی شک تحت تأثیر پدر موستل مدیر مجله کاتولیک کوتانس و طرفدار بی چون و چرای دیانا ووگان. به این ترتیب ترز کتاب «نماز نه روزه عشای ربانی برای جبران» که دیاناووگان در سال ۱۸۹۵ منتشر نموده است را می‌خواند - ترفیع روحانی این زن جوان دوستدار ژان دارک که روز ۱۳ ژوئن ۱۸۹۴ خود را برای قربانی به عدالت الهی تقدیم کرده است ترز را - به مانند لئون سیزدهم - متأثر می‌کند. تصادف عجیب این که، ترز روز ۱۱ ژوئن خود را به عشق بخشاینده تقدیم نموده است. کارملیت جوان بعضی از صفحات نماز نه روزه را رونویسی می‌کند. دیانا تصمیم دارد روزی وارد یک دیر شود چرا این دیر کارمل لیزیو نباشد؟ به پیشنهاد مادر آگنس، که از این داستان به وجد آمده، ترز سعی می‌کند شعری برای دیانا بنویسد.

سعی او بی نتیجه است و الهامی به دنبال ندارد. او به فرستادن نامه‌ای اکتفا می‌کند و عکس خود را در نقش ژان دارک در زندان، به آن پیوست می‌کند. دیاناووگان به او جواب خواهد داد.

در این مبارزه بر علیه شیطان، کارمل نقش خود را دارد. بخصوص در زمانی که دودستگیها ممکن است اجتماع را تضعیف نمایند. برای این جشن خانوادگی ۲۱ ژوئن سخن با ترز است، او می‌خواهد خواهرانش را در عین حال هم سرگرم کند و هم به فکر اندازد.

در این نمایش خنده دار نویسنده ابلیس و همدستانش را به روی صحنه می‌آورد بعل زبوب، آسموده، عشتاروت، عشتورت... - اسامی که از آثار دیاناووگان اقتباس شده‌اند.

نوآموزان، در پشت پاراوانهائی (زیرا جهنم دیده نمی‌شود) با خوشحالی زنجیرها را تکان می‌دهند و غرش رعد را تقلید می‌کنند.

۵۳- آیا این جلال (خداوند ما) نیست که بازوی دای من خستگی نوشتن این صفحات پرستایش را که می‌بایست جانها را نجات دهد و شیاطین را به لوزه درآورد تحمل می‌کند؟ (نامه به دای ایزیدور).

تفریح را رها می‌کند و از چند ساعت دعای شخصی مازاد استفاده می‌نماید. فردای آن روز در تنهائی خود، در روز جشن ولادت باکره مقدس، ششمین سالگرد تعهد مذهبی خود را جشن می‌گیرد. از این موقعیت استفاده کرده و مستقیماً خطاب به عیسی آنچه را که در این هفته‌های اخیر به او گذشته است می‌نویسد. هر وقت که بدون واسطه با عیسی سخن می‌گوید قلمش سبک تر می‌شود.

برای شروع، او فیض رؤیای ۱۰ ماهه را یادآور می‌شود که شکافی در شب ایجاد کرده بود. ای محبوب من! این فیض مقدمه‌ای بود بر فیضهای بزرگتری که می‌خواستی به من عطا کنی (او در خلوت عیسی را تو خطاب می‌کند): ای عشق یگانه من، بگذار امروز آنها را برایت برشمارم... امروز ششمین سالگرد پیوند ما... اگر راه عقل را فراموش می‌کنم چون می‌خواهم خواسته‌هایم، امیدهایم که به بی‌نهایت می‌رسند را باز گویم، مرا ببخش ای عیسی، مرا ببخش، جان مرا شفا ده و آنچه را که طلب می‌کنم به او عطا کن!!!...

ترز در سلولش نشسته و جعبه نوشتار کوچک خود را بر زانوان نهاده و خود می‌فهمد که در حال نوشتن دیوانگی‌هاست. تمایل ذاتی کارملیت بودنش، همسر و مادر بودنش دیگر او را کفایت نمی‌کند. وی احساس می‌نماید که خواسته‌های عظیم و ظاهراً متناقضی در درونش می‌جوشند. او تمایلات ذاتی دیگری - اساساً مردانه - دارد و می‌خواهد جنگ‌جو، کشیش،^{۵۵} خادم، رسول، عالم کلیسا، و شهید باشد. می‌خواهد هر یک از این تمایلات را به طور کامل تجربه کند. انجیل را در پنج قاره دنیا بشارت دهد و از ازل تا به ابد مبشر باشد، به همه انواع ممکن شهید باشد... این

۵۵ - این تمایل به رسالت اغلب از طرف ترز بیان شده و در هر موقعیت مناسبی عملی گردیده. یک روز که او مسؤول اشیاء مقدس است، تکه‌ای نان مقدس روی یک سینی عشای ربانی می‌یابد سینی را برمی‌دارد و به خواهر ماری تثلیث اشاره می‌کند که او را تا محل اشیاء مقدس همراهی کند: «به دنبال من بیایید، عیسی را حمل می‌کنم!» او همچنین دوست داشت موعظه کند.

ترز در مورد سلامت خود شوخی می‌کند. وقتی لئونونی نگرانی خود را ابراز می‌نماید می‌گوید که دیگر سرفه نمی‌کند. حتی او را به دکتر کورنیر معروف نیز معرفی کرده‌اند و او ترز را سر حال یافته است! البته این جریان او را از فکر این که بزودی رؤیایش تحقق می‌یابد باز نمی‌دارد. سرزندگی وی پابرجاست. در محل اشیاء مقدس او با دختردائیش کار می‌کند و در آنجا افسردگی راه ندارد... باید دقت کنیم حرفهای بیهوده نزنیم چون بعد از هر جمله لازمی، همیشه یک دوبیتی مفرح به ذهن می‌آید که باید برای نمایشات تفریحی ذخیره شود^{۵۴}.

در پس لبخندهای او پختگی عمیقی شکل می‌گیرد. در طول ماههای تابستان ۱۸۹۶، او در متون اشعیای نبی و پولس قدیس تعمق می‌کند. روز ۶ اوت، در جشن تجلی مسیح، خود را با خواهرانش ژنویو و ماری تثلیث وقف صورت مقدس کرده و دعائی غزل‌گونه سرانیده است: ای صورت پرستیدنی عیسی!... ای صورت زیباتر از سوسنها... همسر عزیز جانهای ما... ای صورت عزیز عیسی...

در شعری که روز ۱۵ اوت به نام «تنها عیسی» که ابتدا «تنها عشق من» نام داشت سروده نیز همین اشتیاق دیده می‌شود:

تنها آرامش من، تنها سعادت من

تنها عشق من، توئی ای خداوند!

تو عشق مرا تکدی می‌کنی

تو قلب مرا می‌خواهی، عیسی، آن را به تو تقدیم می‌کنم.

«تمایل ذاتی خود را بالأخره یافتم!» (سپتامبر ۱۸۹۶)

خواهر ترز عیسای کودک و صورت مقدس با این احساسات، انزوای خصوصی سالانه خود را عصر روز هفتم سپتامبر شروع می‌کند. او ساعات

۵۴ - دو بیتتی‌های طنزگونه درباره زندگی یک کارملیت که بی‌شک توسط ماری عشای ربانی نوشته شده ولی ترز به خط خود آن را رونویسی کرده است.

جهانشمولی که بالأخره (بزودی ۲۴ ساله می شود) یافته است، او را به جای این که از زندگی روزمره بیرون بکشد در زندگی پنهانیش مستحکم تر می کند. هر کاری را با عشق انجام دادن او را به کلی متحول می سازد. کوچک، ضعیف، فقیر مثل یک پرنده کوچک که در مراسم دعا می خوابد یا حواسش پرت است، هنوز دور از کمال، و قدرت او در سرسپردگی کاملش به عشق خواهد بود. این که در کمال جسارت، با از خودگذشتگی، بی پروا و جسورانه تصور کند که تقدیم زندگی خود به آفتاب الهی (یا عقاب الهی) عیسی، می تواند دنیا را نجات دهد. با اندیشیدن کامل به این عشق است که او رسول، عالم، جنگجو، کشیش و شهید خواهد بود... کارهای درخشان بر او ممنوع است ولی او می تواند گل بریزد، یعنی تمام موقعیتهای کوچک دوست داشتن را که زندگی هر روز به او می دهد عطا کند.

نواموزان در شبهای تابستان گلبرگهای گل سرخها را به پای صلیب حیاط دیر می ریزند، گل باران، عملی که از کودکی برای ترز آشناست. گلبرگهایی که به صلیب برخورد می کنند ارزش بی پایانی برای کلیسا، و در نظر دنیا می یابند. معنی آن به روشنی این است که «هیچ» های زندگی ترز که پیوسته به عیسی تقدیم می شوند، گنجینه های فیض برای تمام انسانها خواهند شد. به این ترتیب، او با زبان گل گونش، سر دست نیافتنی مشارکت قدیسان را بیان می کند. زندگی او یعنی گل سرخی پرپر شده برای زندگی دنیا.

خواهر ترز، که خود را به عمل فیض رها ساخته، نامه آتشین خویش را با یک دعا و یک دعوت به پایان می رساند: ای عیسی! چرا نمی توانم وصف ناپذیری فروتنی تو را به تمام جانهای کوچک بگویم... حس می کنم - گرچه غیرممکن به نظر می رسد - که اگر جانی ضعیف تر و کوچکتر از جان من بیایی که با اعتماد کامل خود را به رحمت بی نهایت تو روا کند آن را با خوشوقتی از الطاف بزرگتری پر می سازی. از تو تمنا دارم لشکری از قربانیهای کوچک لایق عشق خود انتخاب کنی!...

خواسته ها که او را در چنگ خود می فشارند بزرگتر از جهانند! با فکری روشن می پرسد: آه عیسی من، به دیوانگیهای من چه جواب خواهی داد؟ آیا جانی کوچکتر و ناتوان تر از جان من وجود دارد؟

مثل همیشه جواب او می بایست در کلام خدا که او روز و شب در آن تعمق می کند باشد. کتاب عهد جدید را اتفاقی می گشاید و به اولین رساله پولس به قرنتیان بر می خورد... آنچه که او می خواند می بایست ناامیدش کند: «همه کس نمی تواند کشیش، نبی، عالم باشد... چشم نمی تواند دست باشد» منطقی است، ولی او به سادگی ناامید نمی شود و جستجویش را ادامه می دهد. فصل سیزدهم او را روشن می کند: «محبت طریقی عالی است که مسلماً به خدا راه می برد». جرقه ای در او می درخشد. بالأخره آرامش را یافته بودم... محبت کلید تمایل ذاتیم را به من داد. فهمیدم که اگر کلیسا یک جسم دارد که از اعضای مختلف تشکیل شده پس قلب نیز که لازم ترین و اصیلی ترین عضو یک جسم است در میان این اعضا جای خود را دارد. و این قلب از عشق سوزان است. دانستم که تنها عشق اعضای کلیسا را به حرکت درمی آورد، که اگر عشق خاموش شود رسولان دیگر انجیل را بشارت نخواهند داد، و شهیدی نیز وجود نخواهد داشت... و فهمیدم که عشق تمام تمایلات را در خود دارد، که عشق همه چیز است، که عشق تمام زمانها و مکانها را در بر می گیرد...

در یک کلام عشق ابدی است!... پس در هذیان شادمانی خود فریاد کشیدم، عیسی عشق من... و بالأخره دریافتم که تمایل ذاتی من عشق است!...

آری من جای خود را در کلیسا یافته ام، ای خدای من، شما این جا را به من داده اید... در قلب کلیسا، مادر می باشم، من عشق خواهم بود... من به این ترتیب همه چیز خواهم بود... و رؤیای من حقیقت می یابد!!!... کارملیت جوان بعد از این اکتشافات که تمام خواسته های او را برآورده می کند، گفتگویش را با عیسی به وسیله تغییر سمبها ادامه می دهد. تمایل

جان کوچک من خدای خوب را پسند می‌آید این است که می‌بیند من کوچکی و فقر خود را دوست دارم، و کورکورانه به رحمت او امیدوارم... برای دوست داشتن عیسی، برای قربانی عشق او بودن، هر قدر ضعیف‌تر، بی‌آرزوتر، بی‌فضیلت‌تر باشیم بیشتر برای این عشق سوزنده و متحول‌کننده به کار می‌آئیم. باید به همیشه فقیر بودن، به همیشه ناتوان بودن رضایت داد و این مشکل است. اعتماد و تنها اعتماد است که می‌بایست ما را به عشق رهنمون شود...

در سه نامه، خواهر ترز عیسیای کودک و صورت مقدس، بدون این که خود بداند «اقرارنامه‌ی راه کوچک کودکی»، یکی از شاهکارهای ادبیات روحانی، را می‌نویسد.

به انزوای خود به گونه‌ای که پدر گودفرا مادلن ناظم صومعه‌ی پره مونتر موندی برای اجتماع موعظه کرده (۸ تا ۱۵ اکتبر) ادامه می‌دهد. او قبلاً این مرد مذهبی سختگیر را ملاقات نموده و وسوسه‌های خود بر علیه ایمان، این آزمایش پایان‌ناپذیر را با او در میان گذارده است. او به ترز توصیه می‌کند که منشور ایمان را همیشه همراه داشته باشد و وقتی رنج می‌کشد دستش را بر آن نهد. پس او آن را به خون خود می‌نویسد و در انجیلی که هرگز از خود دور نمی‌کند می‌گذارد. فکر می‌کنم که از یک سال پیش بیشتر از تمام زندگیم عمل ایمانی انجام داده باشم. او بر سر در سلولش این جمله را حک کرده است: «عیسی عشق یگانه‌ی من است». باید وسوسه‌های او خیلی شدید بوده باشند که جسارت نوشتن جمله‌ای بر روی دیوار را به خود داده است!

ترز در آخرین روز اعتکاف، در جشن ترزای آویلا مثل تمام خواهران یک کاغذ از سبب برمی‌دارد. رسم بر این است که هر کس یک کلام پندآمیز دریافت کند و روی آن تعمق نماید. او درباره‌ی حمیت (مادر اسپانیائی) برای جلال خدا و نجات دنیا تعمق می‌کند. ترز از این خوشحال می‌شود، راه حقیقت همین است.

چون قبل از دوره انزوایش، ماری قلب مقدس از او خواسته بود که چیزی درباره‌ی «نظریه‌ی کوچک خود» بنویسد، ترز این صفحات را به او می‌سپارد. ولی فکر می‌کند شاید مادر خوانده‌اش اینها را اغراق‌آمیز بداند. آیا دختر خوانده‌اش افراطی است؟ پس ترز روز ۱۳ سپتامبر در مقدمه‌ای بر آن می‌نویسد: تصور نکنید که من در دلگرمیها غوطه می‌خورم، نه! دلگرمی من این است که در روی زمین دلگرمی نداشته باشم. (خواهرش در مورد آزمایش ایمان او چیزی نمی‌داند) عیسی را خوش می‌آید که بدون این که خود را نشان دهد یا صدایش را به گوش برساند، تنها راهی که به این آتشدان الهی می‌رسد را به من نشان دهد. این راه، خودرهایی کودک کوچکی است که بدون ترس در آغوش پدرش به خواب می‌رود...

بالآخره این صفحات را به خواهرش می‌سپارد و به او اطمینان می‌دهد که در وی هیچ افراطی نیست، که همه چیز در او آرام و آسوده است. اولین کسی که «این صفحات مشتعل از عشق» را می‌خواند، آگاه است که «گنجینه‌ای» در دست اوست. او جواب می‌دهد (چون با کارملیتهای در انزوا گفتگو نمی‌کنند): «راستش را به شما بگویم؟ شما مسحور خدای خوب هستید، آنچه به واقع سحر زده می‌گویند... درست مثل اشرار که مسحور شیطانند». ولی وقتی به خود رجوع می‌کند متأسف می‌شود. چقدر خود او از چنین تمناهایی به دور است! چطور به دختر خوانده‌ی اجابت شده‌ی خود حسادت نکند؟ اعتراضاتی که خوشبختانه برای ما باعث نکته‌گوئیهای جدیدی از جانب منزوی می‌شود. خواهر ماری قلب مقدس استعاره‌ی پرنده کوچک را درک نکرده است یا این که ترز بد توضیح داده و یا خواهرش قلبی بیش از حد بزرگ دارد.

مجدداً توضیح می‌دهد: گنجینه‌های عشق بخشاینده به همه عطا شده‌اند. ترز یک استثنای ممتاز نیست، برعکس! ضعیف و ناتوان، او دلیل زنده‌ای است بر این که عشق کوچکها را انتخاب می‌کند. آنچه که در

عزیمت به هندوچین؟ (نوامبر ۱۸۹۶)

اشتیاق او به خدمت، توسط نامه نگاری بیشتر با دو برادر کشیش تقویت می‌شود. از چین، پدر رولاند شروع رسالت خود را برای او روایت می‌کند و کتاب «جان یک مبشر»، زندگی پدر نمپون که در بیست و هفت سالگی، زمانی که ترز شانزده ساله بوده، در تونکن وفات یافته را برایش می‌فرستد. او همچنین تاریخ روزهای مهم زندگی برادرش را که خواسته بود دریافت می‌کند و با شادمانی درمی‌یابد که این برادر، روز ۸ سپتامبر ۱۸۹۰ یعنی روز تعهد مذهبی ترز، دعوت الهی خویش به خدمت را دریافت نموده است!

من نمی‌دانستم برادری داشته‌ام که از شش سال پیش خود را برای خدمت بشارت آماده می‌کرده؛ عیسی حالا که این برادر حقیقتاً رسول اوست، این راز را بر من می‌گشاید بی‌شک برای این که در قلب من تمنای دوست داشتن و دوست داشته شدنش بیشتر شود، تمنائی که در او مرتباً تشدید می‌شود و با قدرت بیشتر و بیشتری بیان می‌گردد.

به عنوان آرزوی سال نو، برای برادرش آرزوی شهادت می‌کند و پیشاپیش از او چند تار مویش را می‌خواهد. آیا در این شرایط که در فرانسه قوانین جمهوری وجود اجتماعات را تهدید می‌نماید او برای خود هم آرزوی شهادت می‌کند؟ سلین می‌گوید: «شایعه آزار و شکنجه زندگی ما را به صورتی درمی‌آورد که گوئی روی یک آتشفشان ایستاده‌ایم».

در این ماه نوامبر، هنوز از امکان رفتن خواهر ترز به تونکن صحبت می‌شود^{۵۶}. چون بیماری او ظاهراً بهبود یافته و بنابراین او از هیچ یک از وظایف اجتماع معاف نیست و حتی به مراسم دعای صبحگاهی می‌رود.

۵۶- هیئت بشارتی تسخیر تونکن (۱۸۸۲-۱۸۸۵) را که توسط ژول فری که ضد استعمارگران او را «تونکنینی» می‌خواندند انجام شده بود دنبال کرده بود. وزارت او بعد از تخلیه لانگ سون در سال ۱۸۸۵ پایان می‌پذیرد. کارمل هانوی در ۱۵ اکتبر ۱۸۹۵ به وسیله کارمل سایگون که خود توسط کارمل لیزیو در سال ۱۸۶۱ بنیان‌گذاری شده بود تأسیس گردید.



از چپ به راست: ماری قلب مقدس، مادر آگنس، سلین و دختر دائی آنها ماری گرن (نوامبر ۱۸۹۶)

با این وجود، برای کریسمس، توان (یا وقت) نوشتن یک نمایشنامه مثل معمول را ندارد و به نوشتن نمایشی کوتاه با عنوان «پرنده خانه عیسیای کودک» قناعت می‌کند. کارملیتهای «در قفس» برای سرگرم کردن نوزاد «در آخور» می‌آیند ولی یک روز

تمام پرنندگان قفس تو

به سوی آسمان پر می‌کشند.

بی شک او پرنده خانه زمان نوجوانی خود را در بوئی سونه به یاد می‌آورد، بیش از ده سال پیش. ولی او بیشتر از گذشته خود، به آسمان که برایش به طور اعجاب‌آوری مستور است می‌اندیشد. در روز جشن معصومان مقدس (۲۸ دسامبر) او برای چهار برادر و خواهرش که در سن کم مرده اند دعا می‌کند. از چهار ماه پیش در سرنوشت کودکانی تعمق می‌کند که دست خالی به حضور خدا رفته اند. و از آنها تصویری نقاشی کرده که نقل قولی از رساله رومیان را شامل می‌شود: «خوشبخت آنان که خدا بدون اعمال عادلشان می‌داند چون برای آنانی که اعمالی انجام می‌دهند پاداش دیگر یک فیض نیست بلکه یک حق به نظر می‌آید... پس آنانی که عملی انجام نمی‌دهند به واسطه فیض به طور رایگان عادل شمرده می‌شوند، به فضیلت نجاتی که عیسی عامل آن است».

او با شنیدن سرود «به برادران کوچک من در آسمان» که در این عصر ۲۸ دسامبر^{۵۷} توسط اجتماع خواننده می‌شود ناگهان احساس نارضایتی می‌کند. مادر ماری دوگنزاگ که اجازه اجرای آن را داده است با عصیانیت از اطاق گرم دیر خارج می‌شود و با صدای بلند می‌گوید که خواندن این ترانه‌ها فقط تکبر خواهر ترز را دوام می‌بخشد. چند لحظه بعد ترز در مراسم دعای عصر آرامش خود را حفظ کرده است.

^{۵۷} - روز جشن معصومان مقدس. گروه نوآموزان برنامه روز را به سلیقه خود ترتیب می‌داد.

«به منظور دریافت نشانه‌ای از اراده خدا» یک نماز نه روزه را به نام شهید جوان تئوفان ونارد (۱۸۴۹ - ۱۸۶۱)، دوست بزرگ او، شروع می‌کنند. ترز به تازگی شرح حال و نامه‌های او را خوانده است. جوانی، سرزندگی، و عشق او برای خانواده اش... و سرانجام مرگ وی ترز را مجذوب می‌کنند. او را حتی بیشتر از لوئی دوگنزاگ مقدس دوست می‌دارد چون یک زندگی کاملاً معمولی داشته است.

تشخیص به سادگی انجام می‌گیرد. در وسط نماز نه روزه ترز به سرفه می‌افتد و باردیگر حالش بد می‌شود. در زمستان ۱۸۹۶ مادر ماری دو گنزاگ یک بخاری کوچک به او می‌دهد اما او خیلی به ندرت از آن استفاده می‌کند. ترز با خواهر ماری تثلیث شوخی می‌کند: دنیا پشت و رو شده، مقدسین با ابزار انابت خویش به آسمان می‌رفتند و من با بخاری خود خواهم رفت. او سوزش مرهمها را تحمل می‌کند. کمی قبل از ساعت هفت خواهر ژنویو، کمک پرستار، او را برای «خاراندن» بدنش با کیسه زبر بیدار می‌کند. یک روز دسامبر که او خسته از این معالجات نمی‌تواند سلول خود را ترک کند گرن‌ها برایش غذای گوساله با قارچ می‌فرستند و او به محض این که کمی قدرت می‌یابد برمی‌خیزد و به مراسم دعا می‌رود. برای مشارکت در عشای ربانی درد کشیدن بهای زیادی نیست!

رفتار دیگران او را هوشیار نگه می‌دارد. خواهر ماری مادلن همچنان از او فرار می‌کند زیرا احساس می‌کند که او تا عمق جاننش را حدس می‌زند. ترز به خواهر ماری تثلیث که گاهی عروسک من می‌نامد، توصیه می‌کند که بازیش را با عیسیای کودک تغییر دهد (این خواهر جوان در تخیلاتش انواع بازیها را با عیسیای کودک می‌کرد): نه این که با او الک دولک بازی کند، بلکه فرفره او باشد و ضربات شلاق ملامتهای او را تحمل کند! ترز به خواهر ماری سن ژوزف یادداشتهای کوتاه شاد و تسلی بخش می‌نویسد.

اراده عشق یگانه من عیسی.

این چنین بدون ترس می روم
به اندازه روز، شب را دوست دارم.
و محبت خود را مضاعف می کنم
وقتی که او از ایمان من می گریزد

مگر مرگ و زندگی با من چه می کنند؟
شادی من، ای عیسی، دوست داشتن توست!

برای بیست و ششمین سال شهادت تئوفان و نارد جوان که در سال ۱۸۶۱ در تونکن گردن زده شد شعری فی البداهه می سراید. جان من مشابه جان اوست. مثل این دوست خود او نیز با پشتکار، و با روحیه ای بشارتی مبارزه می کند:

عشق ضعیف من، رنجهای کوچک من
که از او تیرک یافته اند، او را در دور دستها عزیز می دارند!

همین روز، ترز که در اطاق غذاخوری خدمت می کند، شیشه یک بوفه را با یک سینی می شکنند و به کمک سلین، در حالی که اشک می ریزد قطعات آن را جمع می کند. خواسته بودم که امروز رنج بزرگی بر من آید که به تکریم برادر کوچک عزیزم تئوفان، به او تقدیم کنم. و این پیش آمد! او بسیار خسته است با وجود این زیاد می نویسد. برای پنجاهمین سال زندگی کارملی خواهر سن استانیسلاس، خواهر ارشد دیر، هشتمین نمایش تفریحی خود را می نویسد. چیزی که در زندگی این ژروئیت جوان او را جلب می کند این است که بارب قدیس در یک رؤیایی به او عشای ربانی داده و این موضوع خواهر ترز را به تفکر وامی دارد. شاید این قدیس می خواسته در وظایف والای کشیشان به روی زمین شریک شود و خداوند

فکر می کنم که سفر من در این پائین طولی نخواهد کشید» (ژانویه - مارس ۱۸۹۷). در روز ۹ ژانویه ۱۸۹۷ او که حالا بیست و چهار سال دارد به مادر کوچکش (اگنس) می گوید: امیدوارم بزودی به آن بالا بروم. روز ۲۷ ژانویه به پدر سیمئون هشتاد و سه ساله در رم می نویسد: فکر می کنم که سفر من در این پائین طولی نخواهد کشید. در ماه فوریه برای پدر بلیر غزل خود به نام «با عشق زیستن» را نقل می کند: امیدوارم، تبعید من کوتاه باشد. برای اطمینان دادن به وی اضافه می کند: اگر عیسی پیش احساسهای مرا تحقق بخشد، به شما قول می دهم که در آن بالا خواهر کوچک شما بمانم.

تمام چیزهایی که او در این ماهها که با بیماری مبارزه می کند می نویسد رنگ وصیت نامه می گیرند. روز ۲۱ ژانویه به مناسبت جشن به مادر اگنس غزلی با عنوان شادی من هدیه می کند و می گوید همه جان من در آن است.

آزمایش ایمان و امیدواری شدت مضاعفی یافته اند. به خواهر ترز سنت آگوستین (کسی که در هر مورد با او مخالفت می کند اما او با تمام وجود دوستش دارد) می گوید: من به زندگی ابدی اعتقاد ندارم، فکر می کنم که بعد از یک زندگی فانی چیزی دیگر نیست.

نمی توانم ظلمتی را که مرا در بر گرفته برای شما توصیف کنم. غزل شادی من قدرت این مبارزه را بیان می کند:

وقتی آسمان آبی تیره می شود
و به ظاهر مرا رها می کند
شادی من، در سایه ماندن است
پنهان شدن و کوچک شدن.

شادی من، اراده مقدس است

می‌بایست بدون استراحت و به‌گونه‌ای خستگی‌ناپذیر مبارزه کنم
در مقابل دوزخ با خشونت‌ها روبه‌رو می‌شوم

و در خاتمه پنج بند می‌گوید

متبسّمانه با گلوله توپ مقابله می‌کنم

و در بازوان تو، ای همسر الهی من

در میدان جنگ آواز خوان و اسلحه به دست می‌میرم.

و اجتماع بدون این که متوجه باشد به وصیت ترز گوش می‌دهد. این
آخرین کلماتی است که او خطاب به خواهرانش که در اطاق گرم دیر جمع
شده‌اند می‌گوید.

بیماری، رنج، مرگ (آوریل تا ۳۰ سپتامبر ۱۸۹۷)

«با عشق زیستن روی زمین،

بر پا کردن خیمه خود در اوج تابور نیست

با عیسی به جلجتنا صعود نمودن است»

ترز شدیداً بیمار است (آوریل ۱۸۹۷)

تا ماه آوریل خواهرها که ترز را در حال فعالیت می‌بینند و می‌بینند که
جایش را در اجتماع حفظ کرده است گمان نمی‌برند که سلامتی‌اش
روز به روز بیشتر رو به زوال می‌نهد. ترز که به ظاهر فریبنده خود واقف
است بعدها خواهد گفت: مرا آن قدر بیمار که هستم تصور نمی‌کنند.
عواطف خانوادگی اطرافیان را هشیارتر می‌کند. آخر آوریل، خواهر
ژنویو به پدر سیمئون در رم می‌نویسد: «سلامتی کارملیت کوچک شما،

این خواهش را برآورده کرده است! بی شک برای او نیز که آن قدر مایل
بود کشیش باشد چنین می‌شد.

ولی این جوان مقدس مخصوصاً یک تمنا داشت: که بعد از مرگش در
آسمان خوبی کند، و این خواسته در ترز شدت می‌یابد.

چهارشنبه ۳ مارس، روزه بزرگ دوره انابت شروع شده است. او یک
نماز نه روزه برای فرانسوا گزایوه مقدس منسوب به استاد بشارت جهانی
شروع می‌کند، خصوصاً به این منظور که او بتواند بعد از مرگش خوبی
کند.

این نماز نه روزه که ملقب به نماز نه روزه فیض است به خطا ناپذیری
شهرت دارد.

همچنین به یوسف مقدس، در روز جشنش و در گوشه عزلتی که به او
تقدیم شده استغاثه می‌کند. روز ۱۹ مارس خواهر ماری قلب مقدس او را
سخت بیمار می‌یابد و به او توصیه می‌کند که برای استراحت به سلولش
برگردد. همین روز، ترز به پدر رولاند در چین می‌نویسد: می‌خواهم
جانهای را نجات دهم و برای آنها خود را فراموش کنم؛ می‌خواهم حتی بعد
از مرگم جانهای را نجات دهم. بار دیگر به رفتن به کارمل هانوی اشاره
می‌کند. ناظمه دیر به تمایل ذاتی بشارتی او اعتقاد دارد، ولی نیام به
اندازه شمشیر مقاوم نیست. ترکیبی از یک جسم و یک جان بودن واقعاً
کار راحتی نیست، بخصوص وقتی که جسم به کندی به سوی زوال می‌رود.
ولی ترز هنوز مقاومت می‌کند او به ماری تثلیث می‌گوید: اگر بمیرم، به
خوبی دیده خواهد شد. برای تعهد مذهبی آخرین نوآموزش، خواهر ماری
عشای ربانی، غزلی به نام «سلاحهای من» می‌سراید. دختر بیمار، بر
جنگجو بودن خود تأکید می‌ورزد، همان شب دختردائی‌اش که صدائی
موزون دارد این غزل را برای جمع می‌خواند.

می‌کنم، مثل این که یک لوکوموتیو وارد ایستگاه می‌شود)، به تدریج وظایف زندگی اجتماع، نمایشات تفریحی، مراسم سرود جمعی، و کارهای گروهی را کنار می‌گذارد. روز ۱۸ ماه مه رسماً مسؤلیت هر کاری را از دوش او برمی‌دارند. در طول هفته گذر او با مادر آگنس صحبت‌های طولانی‌تری دارد که مادر آگنس بعضی از آنها را یادداشت می‌کند. شروع «آخرین گفتگوها» که شش ماه به طول می‌انجامد.

لئو تا کسپیل نقاب از چهره برمی‌دارد، یا پیروزی فروتنی (۱۹ آوریل ۱۸۹۷)

عصر دوشنبه عید گذر در سالن انجمن جغرافیایی پاریس، کنفرانس مطبوعاتی که همه در انتظارش بودند تشکیل می‌شود. دوشیزه دیانا ووگان بالأخره قرار است خود را نشان دهد و در ملاء عام صحبت کند. از مدتها قبل به او دستور داده شده که خود را ظاهر سازد. زوئیت‌های آلمانی حتی به وجود او شک برده‌اند. ولی او جواب می‌داد که چون فراماسونها را لو داده نگران زندگی خود است. امشب سالنی لبریز از جمعیت در انتظار دیدن اوست.

ولی به جای یک زن جوان دلفریب، روی سکوی خطابه مرد کوچک شکم‌گنده‌ای با موها و ریش بزی کم پشت ظاهر می‌شود: لئو تا کسپیل! او در مقابل جمعیتی متشکل از روزنامه نگاران کاتولیک (کشیشان متعدد) و ضد روحانیون، نقاب از چهره برمی‌دارد. دیانا ووگان هم اوست! زن نوایمان تخیلات پر بار او اصلاً وجود خارجی نداشته است. از دوازده سال پیش نوشته‌های وی هزاران خواننده ساده دل را فریب داده است: مسیحیان، کشیش‌ها، اسقفان حتی پاپ و همچنین فراماسونها. نماز نه روزه‌عشای ربانی را او نوشته است! پالادیسیم از مغز او که از جوانی متخصص حقه‌ها و دست‌انداختنهای بزرگ است، بیرون آمده. او از این «پر عظمت ترین حقه بازی زندگی اش» خیلی به خود می‌بالد.



آخرین اتاق ترز (۱۸۹۴-۱۸۹۷) قبل از رفتن به بیمارستان

خواهر ترز عیسیای کودک، در مخاطره است. همه منتظرند که سرور الهی گلی چنین زیبارا بچیند». از ۴ آوریل، در اولین «اخبار سلامتی» که ماری گرن برای پدر و مادرش می‌فرستد، به اختلال در هضم و تب روزانه ترز اشاره شده. ترز در پائین این نامه اضافه کرده است: دکتر کورنیر را خواسته‌اند.

با گذشت روزها، استفراغها و دردهای شدید درون سینه و خلط‌های خون‌آلود زیاد می‌شوند. ماری روز ۵ ژوئن می‌نویسد: «پدر عزیز کوچکم، می‌ترسم ناراحتت کنم ولی ما واقعاً خیلی نگرانیم. این طور که پیشرفتش را می‌بینیم، ترز روبه نابودی می‌رود و خودش نیز می‌گوید گاهی احساس اضطراب می‌کند، مثل این که می‌خواهد بمیرد».

ترز که با حمله‌های طولانی سرفه متزلزل می‌شود (سرفه می‌کنم! سرفه

افشاگری قلم به دست می‌گیرد مسلماً به این کلاه بردار می‌اندیشد: جانهایی که ایمان ندارند با سوءاستفاده از فیضها، این گنجینهٔ پرارزش را از دست می‌دهند... برای او نیز، ترز باید در شب زیستن را تقبل کند، برای او و همهٔ امثال او دعا می‌کند: خداوندا، فرزند شما که نور الهی شما را درک کرده از شما برای برادرانش طلب بخشایش می‌کند و می‌پذیرد که تا زمانی که اراده کنید نان رنج را بخورد و از این سفره پر از مرارت که گناهکاران بدبخت از آن می‌خورند، تا به روزی که شما مقرر کرده‌اید دور نشود...

اما او نمی‌تواند به نام خود و به نام برادرانش بگوید: خداوندا به ما رحم کنید چون ما گناهکاران بدبختی هستیم!... خداوندا! ما را تأیید شده پس فرستید... که تمام آنها که از نور مشعل ایمان روشن نیستند، بالأخره درخشش آن را ببینند... ای عیسی، اگر قرار است سفره‌ای که به واسطه این افراد آلوده شده توسط جانی که دوستتان دارد منزه شود، حاضریم به تنهایی نان آزمایش را تا روزی که اراده کنید و مرا به سرزمین نورانی خود داخل نمایید، بخورم.

در نامه‌ای طولانی که یکشنبه بعد برای راهب بلیر می‌نویسد اثری از این سرخوردگی دهشتناک نیست. از این پس ترز عنوان رسمی «آقای راهب» را کنار می‌گذارد و او را «برادر کوچک عزیزم» خطاب می‌کند. مبادا او دربارهٔ خواهرش اشتباه فکر کند، خواهرش یکی از این جانهای بزرگ نیست که گاهی در دیرهای عبادتی دیده می‌شوند. در حقیقت، او تنها یک جان خیلی کوچک و ناکامل است ولی عطایای خدا را باز می‌شناسد. خدا در او کارهای بزرگ کرده است. او دوست دارد تمام فیضهایی را که دریافت نموده در زمان قرار دهد. برای راهب تاریخهای فراموش نشدنی زندگی اش را می‌فرستد و در مقابل، تاریخهای سیر و سلوک او را طلب می‌کند.

جمعیت می‌خواهند به خدمت کلاه بردار برسند و او مجبور است در زیر باران هو کشیدن‌ها تحت حفاظت پلیس فرار کند. جلسهٔ نمایش تصویر که قرار بود طی کنفرانس دیانا ووگان را مصور کند تشکیل نمی‌شود. تنها یک تصویر از ژان دارک در طول سخنرانی لئوناکسیل بر دیوار به چشم می‌خورد.

روز ۲۱ آوریل، روزنامه لورمان مقالهٔ کوچکی در مورد کنفرانس مطبوعاتی فراموش نشدنی چاپ می‌کند. کاتولیکهایی که دیانا را باور کرده بودند سر پائین می‌اندازند. ولی روز ۲۴ آوریل این روزنامه در صفحه اول کنفرانس را به تفصیل شرح می‌دهد. اگر خواهران مارتن در کارمل لیزیو آخر مقاله را خوانده باشند (چیزی که محتمل است) حتماً مبهوت مانده‌اند. «دیگر از این جلسه چه می‌شود گفت؟ صدها تصویر برای نمایش آماده بود اما فقط یکی از آنها نشان داده شد: عکسی که ظهور کاترین مقدس را به ژان دارک نشان می‌داد، تصویری که از یک نمایش که به افتخار دیانا ووگان در یک دیر کارمل داده شده. کدام دیر؟ احتمالاً کارگاه تاکسیل!»

نه! در واقع، برای یک بار هم که شده لئوناکسیل حقیقت را گفته، عکس از یک دیر کارمل آمده... کارمل لیزیو. کاترین و ژان دارک، سلین و ترز مارتن هستند که صدرنشینان جلسهٔ ۱۹ آوریل بوده‌اند. لئوناکسیل از عکسی استفاده کرده که خواهر ترز عیسیای کودک برای او فرستاده بود.

برای کارملیتها ضربهٔ سختی است! همچنین برای بیمار که در شب ایمان است بی‌شک ضربهٔ سختی بوده است، او نوشته: پیروزی فروتنی. حالا خود او به قعر حقارت رسیده است. ترز سکوت می‌کند. او نامه‌ای را که «دیانا ووگان» در جواب وی فرستاده بود پاره می‌کند و روی تل کود ته باغ می‌ریزد. این اسم را از تمام نوشته‌هایش حذف می‌نماید. نمی‌دانست که پستی و رذالت انسان می‌تواند با حقایقی که زنده نگاهش می‌دارند این چنین بازی کند. آیا همه چیز توهم است؟ وقتی دو ماه بعد از این

گل سرخی پرپر شده، بدون توقع
خود را برای نبودن تقدیم می‌کند.
بی تأسف بر گلبرگهای گل سرخ راه می‌روند
و خرده‌ریزه‌هایش
تزیینی ساده‌اند که بی هنر پراکنده شده‌اند
من این را فهمیدم.

کارملیت پاریس این شعر را زیبا ولی ناتمام می‌یابد، در خاتمه یک بیت کم دارد. وقت مرگ، خدای خوب این گلبرگهای پرپر شده را جمع نموده گل سرخ زیبایی خواهد ساخت که تا ابدیت خواهد درخشید. ترز که این یک درک را نادرست می‌داند جواب می‌دهد: مادر خوب این بیت را خودش هرطور که می‌خواهد بسراید من ابداً قریحه‌ای برای این کار ندارم. آرزوی من فقط پرپر شدن است برای خوشحال کردن خدای خوب. همین و بس!

او همچنان درک نشده می‌ماند. تنها خدای خوب مرا درک می‌کند. او که احساس می‌کند بزودی این نوع نوشتن دیگر برایش ممکن نخواهد بود، دو شعر فی البداهه می‌سراید. یکی به ژان دارک - او بیشتر اوقات به خواهرش در زندان می‌اندیشد.

ژان تو نورانی‌تر و زیباتر به نظرم می‌آئی
در زندان تاریکت، در زمان تبرک پادشاهت
این بازتاب آسمانی جلال ابدی را
چه کسی برای تو آورد؟ خیانت.

ژان به واسطه طرفداران خودش خیانت دید همان طور که «دیانا و وگان» به ترز خیانت کرد.

دومین غزل یک وصیت‌نامهٔ مریمی است. ماه مه، ماه مریم است. به خواهر ژنویو می‌گوید: قبل از مردن هنوز کاری دارم که باید انجام دهم. همیشه آرزو داشته‌ام در یک سرود برای باکره مقدس هر چه دربارهٔ او فکر

ترز با پدر رولان در چین نیز راه کوچک پر از اعتماد و عشق خود را تقسیم می‌کند. گاهی، وقتی بعضی رسالات روحانی را می‌خوانم که در آنها کمال را از میان هزار مانع نشان می‌دهند که گرداگردش را اوهمات گرفته‌اند، روح کوچک من، خیلی زود خسته می‌شود. کتاب علمی را که به مغز من فشار می‌آورد و قلب مرا خشک می‌کند می‌بندم و کتاب مقدس را باز می‌کنم. و آن وقت همه چیز به نظرم نورانی می‌آید یک کلام تنها برای جان من افقهای بی شماری را می‌گشاید کمال به نظرم آسان می‌آید. می‌بینم که کافی است به نیستی خود اعتراف کنیم و مثل کودکی، خود را در میان بازوان خدای خوب رها سازیم.

او خود را همانند عدد صفر می‌داند که به تنهایی ارزشی ندارد ولی اگر جلوی یک عدد دیگر قرار گیرد ارزش می‌یابد. کارملیت مطلقاً کاری نمی‌تواند بکند او فقط مبشر را با دعاها و فداکاریهایش همراهی می‌کند. ترز آنچه را که می‌گوید تجربه می‌کند. وقتی خواهر ماری قلب مقدس او را در باغ می‌بیند که با وجود خستگی زیاد به آرامی راه می‌رود به او توصیه می‌کند که قدری استراحت کند اما ترز جواب می‌دهد: من برای یک مبشر راه می‌روم.

«چرا دوستت دارم، ای مریم» (مه ۱۸۹۷)

تب، سرفه، درد... خواهر ترز در سلولش به دوخت و دوز ادامه می‌دهد. او از بیکار ماندن بیزار است. او می‌تواند برای شاد کردن خواهرانش غزل بسراید. مادر هانریت از کارمل پاریس درباره این کارملیت جوان که شعر می‌گوید چیزهایی شنیده است «این خواهر کوچک لیزویو یکی از این اشعار زیبایش را برای من بفرستد تا خود من در این باره قضاوت کنم».

در واقع او دعوتی به مبارزه می‌فرستد که بیمار می‌پذیرد. مادر هانریت یک شعر در پنج قسمت به نام «گل سرخ پرپر شده» دریافت می‌کند.

هدفی ادبی ندارد. او دیگر نمی‌تواند کار کند. شاید زندگی را باز می‌خواند تا با وسوسه‌های بیمارگونه‌ای مبارزه کند که می‌خواهند او را وادار سازند تا عشقی که بی‌نیازش کرده بود را فراموش کند. یکی از جنبه‌های آزمایش او رانده شدن به سمت فراموشکاری روحانی است.

دومین نمایشنامه‌ژان دارک حالا به نظرش معنی جدیدی یافته است: این دختر جوان که با مرگ روبه‌رو می‌شود و یک احتضار درونی را تجربه می‌کند... خود اوست! ندانسته پیشگویی کرده است. به مادر آگنس می‌گوید: نمایشنامه‌ژان دارک را که نوشته بودم دوباره خواندم. در آن جا شما احساسات مرا درباره مرگ می‌بینید. ولی این مرگ کی می‌آید؟ او نمی‌داند. خود را رها می‌کند. من نه آرزوی زندگی می‌کنم و نه مرگ؛ اگر حق انتخاب داشتم، مرگ را ترجیح می‌دادم؛ ولی حالا که خدای خوب برای من انتخاب می‌کند، خواست او را ترجیح می‌دهم. به همین دلیل دوستش دارم.

یک دفترچه با جلد سیاه (۴ ژوئن تا ۸ ژوئیه ۱۸۹۷)

در این روزها، روابط بیمار با خواهر آگنس نزدیکتر می‌شود. ترز می‌خواهد او را در مقابل حقیقت بگذارد. عصر یکشنبه ۳۰ مه، دو خونریزی سینه در سال پیش را برای او افشا می‌کند. «مادر کوچک» منقلب می‌شود، خواهر کوچک در حال مرگ است و از ماهها پیش چیزی را از او پنهان می‌کرده، ترز با تبادل نامه‌های کوتاه پر محبت سعی می‌کند حساسیت شدید خواهر بزرگترش را تخفیف دهد. این بار آگنس از وضعیت آگاه است. «وضع شما وخیم‌تر می‌شود! آه، فکر می‌کنم به سوی مرگ می‌روید!»

این «گنجینه» که کنار اوست به سوی نابودی می‌رود. آگنس به دفتر خاطراتی فکر می‌کند که دو سال پیش دریافت نموده و با شگفتی و ستایش خوانده بود. خواهرش چیزهای بسیاری برای گفتن دارد! چرا حال

می‌کنم بیان نمایم. در میان موعظه‌های متعددی که در طول زندگی اش شنیده است^{۵۸} تنها معدودی او را راضی کرده‌اند. واعظان چه چیزهای باور نکردنی می‌گویند. مریم را غیرقابل دسترس نشان می‌دهند و بیشتر به شکل ملکه تا مادری که جلال فرزندان‌ش را تحت الشعاع قرار می‌دهد. چقدر دلم می‌خواست کشیش بودم و درباره باکره مقدس موعظه می‌کردم. در بیست و پنج بند، ترز زندگی حقیقی و نه فرضی مریم ناصری را بر حسب تاریخهای انجیلی که تنها راهنمای اوست در می‌نوردد، زندگی ساده، زندگی ایمان. مثل ما - مثل ترز - مریم نیز آزموده شده است.

مادر، فرزند لطیف تو می‌خواهد که تو نمونه‌ای باشی

از جانی که او را در دل شب ایمان می‌جوید.

تنها در بند آخر است که کارملیت از داستان خودش سخن می‌گوید.

بزودی در آسمان زیبا، به دیدن تو می‌آیم

تو که در صبح زندگی‌ام با لبخند به سوی من آمدی

بیا باز هم لبخند بزن... مادر... که شب فرا رسیده است!

او حالا می‌فهمد که این نوشته‌های بی‌تکلف می‌توانند تأثیر خوبی داشته باشند. با انطباق آنها به افرادی که با ایشان مکاتبه دارد، ترز کپی بعضی از اشعارش را برای برادران روحانیش می‌فرستد که آنها می‌پسندند. کارملیتها نیز بعضی از آنها را کپی می‌کنند و برای خانواده‌ها (در درجه اول گرن‌ها) و به کارملها (کارمل پاریس، کارمل سایگون) می‌فرستند. در رم پدر سیمون آنها را به برادر سالوتر که خود «شاعر» است قرض می‌دهد و او حتی سعی می‌کند خواهر همکارش را وادارد یک شعر به عنوان مقدمه برای مجموعه اشعارش به نام دل سپردگیهای من بنویسد. ترز جواب نمی‌دهد، او از «ادبیات» چیزی نمی‌فهمد.

اگر او در این دوران تمام چیزهایی را که نوشته است، باز می‌خواند

۵۸ - کارمل یک سلک مریمی است.

مسیر روحانی سریعی را پیموده است. حال در مقابل مرگ است. حالا او خود را همان طور که هست در مقابل خدا می بیند یعنی یک هیچ بیچاره کوچک. با آزادی کامل، با سادگی کودکانه اش با ناظمه خود سخن می گوید. چه اهمیت دارد اگر او خود را همیشه در چارچوب تعیین شده برای زیردستان نگه نمی دارد. این تقصیر از مادر ماری دوگنزاگ است که برای او بیشتر مادر است تا ناظمه.

در حقیقت، ترز می تواند یادداشتهایش را با تشکر از این مادر روحانی شروع کند که در اوایل زندگی روحانی اش بر او سخت گرفته است. تربیت قوی و مادرانه او برایش بسیار مفید بوده است. او که با تحقیر شدن این چنین شکل گرفته، دیگر امروز از تمجیدهای تکبرانگیز که می توانند از او بکنند نمی ترسد.

ترز در تمام طول این ماه زیبای ژوئن، گاهی در سلولش، گاه در یک مبل زیبای کوچک سفید و گاهی نیز در صندلی چرخدار پدرش (که به کارمل تقدیم شده) نشسته می نویسد. اغلب پرستارها، خواهانی که از کنارش عبور می کنند یا نوآموزانی که می خواهند با او سخن بگویند مزاحم کارش می شوند. نمی دانم چه می نویسم، نمی دانم آیا توانسته ام ده خط بدون این که مزاحم بشوند بنویسم؟ مثلاً مسؤل خشک کردن علوفه همین طور که دور می شود با لحن حاکی از همدردی از من می پرسد خواهر کوچک بیچاره من حتماً از این که تمام روز این طور می نویسد خیلی خسته می شوید. جواب دادم: خیالتان راحت باشد به نظر می رسد که خیلی می نویسم ولی در واقع تقریباً چیزی نمی نویسم.

- چه بهتر! ولی مهم نیست، خوشحالم که علف خشک می کنیم، حتماً کار ما شما را تا اندازه ای سرگرم می کند.

طبع شوخ و استعداد تقلیدش به واسطه بیماری تضعیف نشده اند. سعی کردم بی حوصله نشوم و به آنچه که می نویسم عمل کنم. در واقع محبت برادرانه برای او موضوعی بسیار مهم است.

که هنوز فرصت هست ادامه ندهد؟ دوم ژوئن شب هنگام ناظمه سابق دیر، بعد از دعای صبح درب سلول مادر ماری دوگنزاگ را می کوبد، ساعت نزدیک نیمه شب است. «مادر من، نمی توانم بخوابم، باید رازی را برای شما فاش کنم: در زمانی که ناظمه بودم، خواهر ترز برای رضای من و برای اطاعت، بعضی از خاطرات کودکیش را نوشت، روز گذشته آنها را باز خواندم، پر لطف است ولی بعد از مرگش برای نوشتن یک اطلاعیه وفات چیز زیادی نمی توان از آن استخراج کرد. چون راجع به زندگی مذهبی او تقریباً چیزی در آن نیست. اگر به او دستور دهید می تواند چیزی جدی تر بنویسد که با آن چیزی که من دارم قابل مقایسه نخواهد بود».

درخواستی محتاطانه و حساب شده که پیروزی کامل به دست می آورد. از همین فردا. مادر ماری دوگنزاگ به بیمار که از دردهای گوناگونی رنج می برد دستور می دهد به نوشتن ادامه دهد. خواهر ترز متعجب می شود: «راجع به چی بنویسد؟» مادر آگنس در جواب می گوید «راجع به نوآموزان، راجع به برادران روحانی اتان...» و یک دفترچه با جلد چرم نمای سیاه و بسیار زیبا به او می دهند.

برای نوشتن «زندگی کوچکم» به خود زحمت نمی دهم. مثل این که ماهیگیری می کنم، هر چه به قلبم می آید می نویسم. روز سوم و چهارم ژوئن او شروع می کند و این بار خطاب به مادر ماری دوگنزاگ می نویسد: مادر عزیز من، شما از من خواسته اید که با شما به سرآیدن رحمتهای خداوند ادامه دهم، آری به همراه شما. مادر عزیز، برای اجابت خواسته شماست که من سعی خواهم کرد احساسات جانم را، حق شناسی ام نسبت به خدای خوب و نسبت به شما که حضوراً نایب او هستید را بازگو کنم.

این تغییر مخاطب مسلماً اهمیت دارد. از زمان انتخاب دوباره و پرمشقت مادر ماری دوگنزاگ که یک سال و نیم پیش انجام گرفت، روابط ترز با ناظمه خود تغییر یافته است. او در نوآموزی معاون وی شده و یک

می توانست زندگی اش را برای این گناهکاران بینوا بدهد تا آنها نیز درک کنند که چقدر مورد محبت اند، مورد محبت او که خود را به زکا، به مریم مجدلیه، به زن سامری، به آگوستین... و به ترز مارتن نمایان کرده است. ترز این را چنین بیان کرده بود: این که به مخلوقات خدا دل نبسته ام از قدرت و شایستگی من نیست بلکه رحمت عظیم خدای خوب است که مرا از این گمراهی محفوظ داشته است! اعتراف می کنم که بدون او، ممکن بود به اندازه ماری مادلن مقدس^{۵۹} در گناه افتم... ولی همچنین می دانم که عیسی مرا بیش از مادلن مقدس بخشیده چون من را از پیش بخشیده است، با ممانعت از افتادنم... شنیده ام که گفته اند روحی خالص تر و دوستدارتر از روح پشیمان یافت نشده است. آه چقدر دلم می خواهد که این کلام توسط من نفی شود!

درباره آزمایش درونی اش، بیش از این نمی نویسد، می ترسد مبادا کفر بگوید... حتی می ترسد که زیاده گفته باشد... او رنجهایش را با مادر ماری دوگنزاگ، پیشنماز و حالا با مادر اگنس در میان گذاشته است. یک روز سعی می کند با مادر خوانده اش صحبت کند، ماری قلب مقدس با تعجب و کراهت می گوید شما وسوسه هائی علیه ایمان دارید؟ شما؟ ترز می فهمد که باید در این زمینه محتاط تر باشد تا باعث لغزش خواهرانش نگردد.

هیچ کس نمی تواند حدس بزند که او چه احساسی دارد. همیشه او را خندان و شاد می بینند. او هر روز وظیفه کوچک خود، «نوشتن بدون خط خوردگی»، را ادامه می دهد. شادی اش را از داشتن دو برادر ابراز می کند ولی به ناظمه توصیه می نماید که بعد از مرگ او در نامه نگاریها خیلی احتیاط کند. بدون اطاعت، این نامه نگاری بیشتر از این که خوبی کند، بدی خواهد کرد و اگر به مبشر صدمه نزنند به کارملیت که دائماً به واسطه نوع زندگی با خود خلوت می کند صدمه می زند.

«نشسته بر سفره گناهکاران»

ولی او قبل از هر چیزی می خواهد مهی را که از عید گذر ۱۸۹۶ در آن زندگی می کند یادآور شود. روز ۹ ژوئن، دومین سالگرد تقدیم خود به عشق بخشاینده، تا جائی که زبان قدرت بیان دارد آزمایش درونی خود را بیان می کند. در این روز مارهای زشت در گوش (او) نفیر نمی کشند. ولی چیزی که او از آزمایش خود می گوید مثل یک طراحی به نسبت مدل ناقص است. حالا سیزده ماه است که او اعمال ایمان خود را زیاد و زیاده تر می کند تا با صدهای درونی که به او می گویند که رو به زوال می رود، مقابله کند.

قبل از این دوره نمی توانست تصور کند که ناباوریهائی وجود داشته باشند: او با ایمانی که در کودکی دریافت کرده بود، مثل ماهی در آب می زیست. ازین پس همه چیز ناپدید شده است. او به خوبی درک می کند که این آزمایش می بایست آرزوی زیاده طلبی او به آسمان را تطهیر نماید. ولی از همه مهمتر این که او خود را در ردیف ناباوران می یابد و بدون هیچ احساس بزرگی می پذیرد که بر سر سفره گناهکاران بنشیند، همان گونه که عیسی نشسته بود. او به پرانزینی، به هانری شرون، به لئو تاکیسل، به رنه توستن، و به جمعیت عظیم آنهایی که نمی شناسد فکر می کند.

یک روز که با ماری تثلیث درد دل می کرد او را سخت متعجب کرده بود: اگر مرا در کارمل نمی پذیرفتند به یک توسلگاه می رفتم و به طور ناشناس و حقیر در میان زنان توبه کار بیچاره زندگی می کردم! خوشبختی من این می شد که این چنین به نظر بیایم؛ آن گاه خود را رسول همراهان می کردم و آنچه را که درباره رحمت خدای خوب فکر می کنم به آنها می گفتم...

این آزمایش باعث شده او راه درازی بییامید و آنچه را که بی ایمانان تجربه می کنند، از درون تجربه نماید و خود را به مانند آنها بیابد. زندگی کارملیتی او که «برای» دیگران دعا می کند خطر تمایل به کمال نهائی داشت. حالا او می داند که به رایگان نجات یافته است و اگر نیفتاده، مدیون لطف پدر است که سنگ را از پیش پایش برداشته. آه، کاش او

همین روز، در وقت تفریح، ترز که روی تشک گاهی خواهر ژنویو دراز کشیده است با خواهران مارتن که از دیدن و شنیدن او سیر نمی شود وداع می کند. آه خواهران کوچک من، چقدر خوشبختم! می بینم که بزودی به آسمان خواهیم رفت. مطمئنم. تعجب نکنید اگر بعد از مرگم بر شما ظاهر نشوم و اگر شما هیچ علامت خارق العاده ای از خوشبختی من نبینید. همان طور که به یاد دارید «راه کوچک من» راهی است که در آن نباید آرزوی دیدن چیزی را داشت. او احساس می کند که دیگر نمی تواند زود به زود مشارکت کند. اگر یک روز صبح مرا مرده یافتید، غمگین نشوید. یعنی این که بابا، خدای خوب، به دنبال من آمده است همین و بس. بی شک دریافت راز مقدس فیض بزرگی است؛ ولی وقتی خدا مجال آن را نمی دهد، باز هم خوب است، همه چیز فیض است.

البته، این حقیقت باقی است که ترز همیشه از سخت گیریهای مادر ماری دوگنزاگ که حاضر نبود قانون مصوب ۱۸۹۱ که مشارکتهای بیشتر را سهولت می بخشید به اجرا در آورد متأسف بود.^{۶۰} این عودت های یانسنی محتاط، با اعتماد جسورانه ترز سازگار نبود. راه من تماماً اعتماد و عشق است، من نمی فهمم که جانهای هستند که از چنین دوست لطیفی می ترسند. در بخش پرستاری دیر به ناظمه خود خواهد گفت: بعد از مرگم نظر شما را عوض خواهیم کرد.^{۶۱}

در آخرین روز نماز نه روزه حال او بهتر است و خود او سرخورده است! من یک دختر کوچولوی شفا یافته ام! تمام شد! امید مرگ کهنه شد. خدای خوب می خواهد که من مثل یک کودک کوچک خود را رها سازم و از این که با من چه می کنند نگران نباشم.

۶۰- این قوانین اختیار اجازه دادن یا ندادن انجام مشارکت به زنان روحانی را از ناظمه سلب می کرد و آن را به مدیر کامل واگذار می نمود.
۶۱- با آمدن پیشماز جدید، آقای هودپرن، در سال ۱۸۹۷، مراسم عشای ربانی در کارمل لیزو هر روزه می شود.

طریق رفتار خودش با نوآموزان و بخصوص کشف تازه خود درباره محبت برادرانه حقیقی را به تفصیل توضیح می دهد. حالا می فهمم که محبت کامل در تحمل معایب دیگران است، در این که از ضعفهای آنها متعجب نشویم، در این که برای خود اعمال فضیلتی کوچکتر از آنچه آنها می کنند، بنا کنیم.

مشغله بیمار

از ۱۰ ژوئن، حال نویسنده کمی بهتر است. دوشنبه هفتم، خواهر ژنویو عکسی از او گرفته است. خواهر ترز در مقابل پرده سیاه دوربین، نه ثانیه زانو زده مانده است. در دستش دو تصویر کتاب دعای خود را دارد که نامش و تمایل ذاتی اش را بیان می کنند: عیسای کودک - صورت مقدس. عکاس از این عکس راضی نیست و دو عکس دیگر می گیرد، خواهرش بسیار خسته شده است. سلین بی تابی می کند. عصر هنگام از او معذرت می خواهد و این یادداشت را دریافت می کند: با فروتنی خود را در ردیف ناکاملها بدانیم، خود را جانهای کوچک بنامیم. آری کافی است فروتنی کنیم و با نرمی معایب خود را تحمل نماییم. قدوسیت واقعی این است!

ترز تازه کشف راه کوچکش را، در تقریباً دو سال پیش از این، در دفترچه اش شرح داده است. قبل از برگشت به ساختمان با مادر آگنس برخورد می کند. ژرف نگری در یک مرغ سفید که جوجه هایش را زیر بالهایش جمع می کند او را از عشق و حق شناسی به گریه می اندازد: به همین ترتیب در تمام طول زندگی اش خدا او را حمایت کرده است.

از ۴ ژوئن، اجتماع نمازهای نه روزه ای به نوتردام دو ویکتوار برای شفای خواهر ترز انجام می دهد. مگر نه این که در ماه مه ۱۸۸۳ در زمان بیماری دهشتناکش مستجاب شده بودند؟ این بار، بیمار فکر نمی کند که باکره مقدس معجزه ای بکند.

آخر ژوئن آخرین گفتگوی او در اطاق ملاقات با خانواده اش و او نتیجه می‌گیرد: چقدر در اطاق ملاقات با دائی ام خجالت می‌کشیدم! وقتی برگشتم به یکی از نوآموزان به شدت پرخاش کردم. از خودم بیگانه شده‌ام چه تضادی در خلق و خوی من هست! روزی دیگر می‌گوید: من هرگز از کسی نترسیده‌ام همیشه هر کجا که خواسته‌ام رفته‌ام.

ترز دیگر خانواده اش را که برای تعطیلات به موس می‌روند، نخواهد دید. خواهر ماری عشای ربانی در طول تابستان خبرها را برای آنها خواهد نوشت. در درخشندگی شروع ماه ژوئیه، ترز که بیش از پیش تب‌دار است دیگر نمی‌تواند قلمدانش را حمل کند: برای نوشتن نامه هایش، ادامه یادداشت‌هایش، از یک مداد کوچک استفاده می‌کند.

سه شنبه ۶ ژوئیه، خون زیادی بالا می‌آورد، «مثل جگر»، و دوران خونریزی که تا ۵ اوت ادامه خواهد داشت شروع می‌شود. دکتر دوکورنیر که ترز او را کلودیون پر مو لقب داده، هر روز به دیدن او می‌آید. روز هشتم به راهب یوف اعتراف می‌کند و تدهین نهائی را می‌طلبد. «سرشار از شادی» تمام روز شوخی می‌کند: عجب حالتی است این در احتضار بودن!... حالا مگر چه می‌شود! چه بسیار اوقاتی که من از حماقت در احتضار بوده‌ام... زیاد روی می‌کند: در دیدار جمعه اش دکتر تشخیص می‌دهد که هنوز وقت تدهین نهائی نیست. کشیش مویا که به دیدن او آمده است مراسم را به تأخیر می‌اندازد. سرخوردگی بزرگی برای محتضر: من کار بلد نیستم! دفعه دیگر برنامه خود را بهتر تدارک خواهد دید. کافی است یک فنجان از این مایع شبیه شیر مادر که دکتر تجویز کرده بنوشد و آن‌گاه شاید از «جهان حذف شود».

در بخش پرستاری (۸ ژوئیه ۱۸۹۷)

با وجود این که دکتر هر نوع حرکتی را ممنوع کرده است، او را بر روی یک تشک از سلولش به بخش پرستاری صورت مقدس در طبقه کف در



چهره ترز در: ژانویه ۱۸۸۹، ۱۸۹۴، آوریل ۱۸۹۵، ۱۷ مارس ۱۸۹۶، ژوئیه ۱۸۹۶ (دو عکس)، ۱۸۹۷، ۳۰ اوت ۱۸۹۷.

او که اجازه یافته در طول مراسم دعای صبحگاهی از خواهرش مراقبت کند، به یادداشت برداشتن از سخنان او ادامه می‌دهد.

از ورای این روزنامه تقریباً روزانه، ترز را می‌بینیم که زندگی می‌کند، درد می‌کشد، شوخی می‌کند و دوست می‌دارد.

بیماری مثل بیماران دیگر و خیلی ضعیف. از وقتی که بیمار شده‌ام به هیچ چیز فکر نمی‌کنم. چطور می‌تواند دعا کند؟ به او چیزی نمی‌گویم، دوستش دارم. در دوره‌های افسردگی ناله می‌کند.

ترز تمام بدبختیهای یک معلول زمین‌گیر را که کاملاً وابسته به اطرافیانش است می‌شناسد. وقتی انسان بیمار است چه آسان پشتکارش را می‌بازد کافی است مثل همیشه و بیش از همیشه خود را رها کند.

در رنجهای بدنی (تب، عرق بسیار زیاد، اختناق، بی‌خوابی، یبوست، زخمهای ناشی از دراز کشیدن در بستر، قانقاریای روده‌ها...) و رنجهای ذهنی چهره او تغییر نمی‌کند و بعضی از خواهران او را واقعاً بیمار نمی‌دانند. تغییر و تحولات بیماری، او را نیز مثل دکتر سردرگم می‌کند. مدتی است از این بیم دارد که باری باشد بردوش یک اجتماع فقیر. خلق متغیر مادر ماری دوگنزاگ بازهم درگیریهایی به وجود می‌آورد که به حساب ترز گذاشته می‌شوند. بی‌مبالاتیهای بعضی از خواهران (حتی سلین) او را عذاب می‌دهد. خیلی با محبت برای او نقل می‌کنند که در وقت تفریح خواهر سن ونسان دو پل گفته است: «نمی‌دانم چرا این قدر از خواهر ترز عیسای کودک سخن می‌رود او که کار قابل توجهی نمی‌کند، نه می‌بینم به فضیلتی عمل کند، و نه می‌توان گفت که روحانی خوبی است». ترز در جواب می‌گوید: در بستر مرگ می‌شنوم که روحانی خوبی نیستم، شادی عجیبی است! هیچ چیز مرا بیش از این خوشحال نمی‌کند. اطرافیانش مرتب از او درباره گذشته اش و درباره مرگش سؤال می‌کنند: «از چه می‌خواهید بمیرید؟»

با وجود این که دکتر هر نوع حرکتی را ممنوع کرده است، او را بر روی یک تشک از سلولش به بخش پرستاری صورت مقدس در طبقه هم کف در ضلع شمال شرقی دیر منتقل می‌کنند. پنجره این اطاق رو به باغ باز می‌شود. از روی تخت آهنی که پرده‌های قهوه‌ای دارد (به این پرده تصاویر مورد علاقه اش: مریم، تئوفان ونارد، برادران و خواهران کوچکش... را می‌آویزد)



بیمارستان کارمل؛ در سمت راست تندیس باکره لبخند

مجسمه «مریم متبسم» را که به سوی او آمده بود، می‌بیند. از این پس دنیای ترز چنین است.

خواهر استانیسلاس مقدس، پرستار مسوول، هفتاد و سه سال دارد. وی وظایف خود را بیشتر به نایب خود، خواهر ژنویو که در سلول مجاور می‌خوابد، واگذار می‌کند. مادر اگنس شخصیت اصلی اطرافیانش بیمار است

با دوست داشتن او، قلب منبسط می شود و می تواند به حد غیر قابل قیاسی، به آنها که برایش عزیزند بیشتر محبت بدهد تا به آنی که در یک عشق خودخواهانه بی ثمر خود را متمرکز کرده است.

او به تجربه در می یابد که آنچه نوشته واقعیت است. می خواست آن قدر دوست بدارد تا از عشق بمیرد. عشق به عیسی، عشق به تمام خواهران، عشقی جهانگیر. او در کمال رسیدگی است حال آن که بیماری جسم او را می جود. با وجود این او یک کودک مانده است. اغلب برای بارای (به او شیر می دهند) خودش را نی نی خطاب می کند. ولی وقتی به ماری قلب مقدس می گوید: من یک نوزاد کهنسال هستم، دیگر شوخی نمی کند حقیقت را می گوید.

او به خستگی بیش از حد خود اعتراف می کند. ... ولی در آغوش خدای خوب می افتم. حتی دیگر قدرت ادامه نوشتن خاطراتش با مداد را هم ندارد. دفترچه سیاه کوچک ۳۷ صفحه ای با این خطوط پایان می گیرد: آری من احساس می کنم، حتی اگر بار تمام گناهان ممکن را بر وجدانم داشته باشم، با قلبی پشیمان می روم و خود را در آغوش عیسی می اندازم. می دانم که او فرزند خطاکاری را که به سویس باز می گردد چقدر دوست دارد. اگر با اعتماد در عشق به سوی خدا صعود می کنم به این دلیل نیست که خدای خوب با رحمت خود جان مرا از گناه کبیره حفظ کرده است.

قبل از اتمام صفحه ۳۵، ترز نگاه آخری به زندگی خود افکنده است. عشق شما از همان کودکی مرا آگاه کرد، این عشق به همراه من بزرگ شد و حالا لجه ای است که نمی توانم به اعماقش دست یابم. عیسیای من، ممکن است این خیالی بیش نباشد ولی احساس می کنم که بیشتر از جان من هیچ جانی را از عشق لبریز نگردانی. در این دنیای زمینی نمی توانم عشقی عظیم تر از آن که سخاوتمندانه و به رایگان، بدون هیچ شایستگی از طرف من به من عطا کرده ای تصور کنم.

به این ترتیب او سرود رحمتهای خداوند خود را پایان می دهد.

- «از مردن خواهم مرد! چرا می بایست من بیش از دیگری از ترس مرگ در امان باشم؟»

آسمان مادی را تمجید می کنم، آن آسمان به تدریج بر من بسته می شود. از ۱۹ اوت، از انجام مشارکت محروم می شود چون دیگر نمی تواند مراسم پیچیده آن را تحمل کند. یک بار به حد حمله عصبی می رسد. روز دیگر رنجهایش بقدری شدیدند که سفارش می کند داروهای خطرناک در دسترس پرستارانش نگذارند: عجیب است که در میان بی ایمانان خودکشی شایع تر از این که هست نیست. اگر ایمان نداشتم، بدون تردید خودم را می کشتم.

در چنین شرایطی است که هنوز شادی و شوخ طبعی او خودنمایی می کنند. همیشه شاد و راضی هستم. مادر آگنس بازی او با کلمات، تقلیدهای او، خنده هایش، ادا و اطوارها و گفته های او را یادداشت کرده است. او سلین رادوشیزه لی لی صدا می کند. بگذارید میمون بازیهایم را در بیاورم. چون موضوع این است که عیادت کنندگان را سر حال بیاورد. بخش پرستاری تبدیل به یک مرکز تفریح و درخشش می شود. نوآموزان بخصوص «عروسک» - ماری تثلیث - شکایت دارند که بر آنجا راه ندارند. خواهر سن ژان دولاکرا - و قدیمیهای دیگری - یواشکی می آیند و توصیه می خواهند، ترز راه کوچکش را به موریس (بلیر) نظامی زبر و زرنگ، از طریق نامه یاد می دهد، درست مثل آموزش به یک دختر کوچولو.

قلب او شادی عشق حقیقی را می شناسد، می داند لطفش را چگونه بیان کند. از مادر آگنس یک بوسه می خواهد که صدای «پیت» بدهد. مثل همیشه فکرش روشن است می داند که از راهی عبور کرده است که «حالا» می نامد. حالا چقدر خوشوقتم که از اول زندگی مذهبیم خود را محروم کرده ام! از پاداشی که به آنهایی وعده داده شده که با شهادت مبارزه می کنند از همین حالا لذت می برم. دیگر احساس نمی کنم که لازم است از تسلیهای قلبی محروم شوم چون جان من به واسطه آن کسی که می خواهم در یگانگی دوست داشته باشم مستحکم شده. من با خوشوقتی می بینم که

به جا گذاردن کتابی از خود برای او کافی نیست بخصوص که صفحات آخر را با بی تفاوتی نوشته است. چه اهمیت دارد اگر مادر ماری دوگنزاگ تصمیم به سوزاندن دستخطهای او بگیرد. آرزوی بی کار نماندن در آسمان او را دنبال می کند و مداومت این آرزو او را متعجب می سازد. با خود استدلال می کند: اگر خداوند نمی خواست خواهش مرا تحقق بخشد، آرزوی خوبی کردن بر روی زمین بعد از مرگم را به من نمی داد بلکه برعکس آرزوی استراحت در خودش را به من می داد. برای ترز ممکن نیست که آسمان را یک محل استراحت تصور کند. جانی که به عشق شعله ور شده است نمی تواند بی کار بماند. اگر بدانید چه نقشه هائی می کشم! چه کارهائی می خواهم بکنم! وقتی به آسمان برسم... مأموریت خود را شروع خواهم کرد... (به ماری قلب مقدس). و توضیح می دهد: مأموریت من شروع خواهد شد، من مأموریت دارم خدای خوب را همان طور که دوست دارم دوست بدارم، و این که راه کوچکم را به جانها بدهم. اگر خداوند آرزوی مرا برآورده کند آسمان من تا به آخر روی زمین خواهد گذشت. باز خواهم گشت... نزول خواهم کرد...

بی پروائی او دیگر حد و مرزی نمی شناسد: خدا در آسمان می باید به اراده من عمل کند، چون بر روی زمین غیر از اراده او نکرده ام. به خواهر ماری تشلیت می گوید پیش احساس او درباره آینده سرش را به دوران می اندازد. و با لبخندی اضافه می کند: اگر کسی دیگر به جای شما بود مرا دیوانه و یا بسیار متکبر می پنداشت! ولی او کاملاً فقیر می ماند، با دستهای خالی. هیچ چیز در دست من نمی ماند. هر چه دارم، هر چه به دست می آورم برای کلیسا و برای جانهاست. اگر تا هشتاد سالگی هم زندگی کنم همچنان فقیر خواهم ماند.

انتشار دست نوشته هایش؟

در ماه ژوئیه مادر آگنس راجع به یکی از نقشه هایش با او سخن می گوید. چطور است برای اطلاعیه وفات او نوشته هایش را منتشر کنند؟ و می گوید «آنچه که شما نوشته اید ممکن است روزی به دست پدر مقدس^{۶۲} برسد». ترز می خندد!

او به طور جدی این امکان را مورد بررسی قرار می دهد ولی سفارشاتى نیز می کند. مادر من، اگر من تمام جنایات ممکن را هم مرتکب شده بودم همیشه همین اعتماد را داشتم؟ احساس می کنم خطاهای متعدد من مثل قطره آبی در یک آتشدان پر حرارت بخار و سپس ناپدید می شوند. اگر داستان گنهکار توبه کار را که از عشق مرد^{۶۳} تعریف کنید جانها به فوریت درک می کنند، چون این مثال بارزی است از آنچه می خواهم بگویم.

مادر آگنس با نگرانی، انواع مشکلات را برای این انتشار پیش بینی می کند. خوب! من مثل ژان دارک می گویم: «اراده خداوند، علی رغم حسادت انسانها، انجام می یابد». با لبخندی خواهر خود را مورخ خود می نامد، هر چه دلش می خواهد اضافه یا کم می کند. ترز به او اعتماد می نماید. به طور اسرارآمیزی احساس می کند که دفترچه زندگی اش می تواند بانی خیر باشد.

کمی بعد مادر آگنس از خواهرش می خواهد که بخشی از دست نویس را که به نظر او ناقص می آید دوباره بخواند. سپس ترز را گریان می بیند: آنچه در این دفترچه می خوانم واقعاً جان من است!... مادر من، این صفحات خیر زیادی خواهند رسانید. پس از خواندن آن محبت خدای خوب را بهتر درک خواهند کرد... و اضافه می کند: آه! می دانم همه مرا دوست خواهند داشت... کاری بسیار مهم است... این اثر برای همه سلیقه ها خواهد بود، ولی برای راههای خارق العاده نخواهد بود. «آسمان من روی زمین خواهد گذشت»

۶۲- پاپ.

۶۳- داستان پائژی که در زندگی پدران بیابان مشرق درباره پدر ژان کوتوله آمده است. همان روز تحولش پائژی می میرد و پدر ژان او را می بیند که به بهشت وارد می شود.

جان شما کم کند! برای شما صعود به آسمان از راه دیگری غیر از راهی که خواهر بینوایتان می رود ممنوع است.

جمعه ۳۰ ژوئیه، برخلاف روزهای قبل، خونریزی قطع نمی شود. ترز در حال اختناق است، به او اتر می دهند تا استشمام کند. دکتر کورنیر فکر می کند که او شب را نخواهد گذراند. در ساعت ۱۸ کشیش مویا بالأخره تدهین نهائی را برای او انجام می دهد و به عنوان توشه سفر، به او مشارکت می دهد. در اطاق مجاور، مسؤلان اشیاء مقدس: شمعها و آب متبرک و زیرانداز برای به خاک سپاری او آماده می کنند. خواهر ترز از لای در که بی موقع و اتفاقی بازمانده این تدارکات را می بیند. وقتی رباینده مرا با خود می برد این شمع را در دست من می گذارند مثل... ولی نباید شمعدان را به من بدهید، خیلی بدقیافه است. مرگ، این شوخی تلخ او را نمی ترساند.

بار دیگر بیماری او را دلسرد می کند. فردای آن روز حالش بهتر است. ولی از چه خواهم مُرد؟ چون در اطراف بسترش درباره روزهایی که از زندگی او مانده است بحث می کنند، ترز دخالت می کند: خود بیمار بهتر از همه می داند! و من احساس می کنم که هنوز خیلی وقت دارم. در حقیقت، برخلاف انتظار، از ۶ تا ۱۵ اوت وضع او ثابت می ماند. دکتر کورنیر به تعطیلات می رود.

«چه زندگی کوتاهی داشتم!» (۶ تا ۱۵ اوت ۱۸۹۷)

در زمانهای طولانی تنهائی و بیکاری، تمام زندگی خود را به خاطر می آورد: کودکی اش، مبارزاتش، و ۹ سال زندگی در دیر کارمل. در ماه ژوئیه می گفت: افسوس! چقدر کم زندگی کردم! زندگی همیشه به نظرم خیلی کوتاه می آید. روزهای کودکی، مثل این که دیروز بود. ولی او در

جشن نوتردام دو مون کارمل، روز ۱۶ ژوئیه، سراسر شادی است. راهب ترود ۶۴ که به تازگی مرتبت کشیشی یافته، به او مشارکت می دهد. دختردائی اش - بدون گریه - یک قطعه شعر عشای ربانی را که ترز سروده است می خواند.

ترز از این که هنوز می تواند شعر بسراید در حیرت است و حتی از این که هنوز زنده است متعجب. او از این فرصت برای نوشتن نامه های خداحافظی استفاده می کند. به پدر رولان: آه! ای برادر من، احساس می کنم، در آسمان برای شما بیشتر مفید خواهم بود تا بر روی زمین. و با شادمانی ورود نزدیک خود را به شهر سعادت به شما اطلاع می دهم. به گرن ها: خدانگهدار، خانواده عزیز من، عواطف خود را وقتی به آسمان برسم برایتان خواهم گفت. به لئوننی: خداحافظ خواهر عزیز من، دلم می خواهد که فکر ورود من به آسمان تو را لبریز از شادمانی کند چون آن گاه می توانم تو را، باز هم بیشتر دوست بدارم. ترز مطمئن است که خواهرش بالأخره وارد دیر ویزیتاسیون شهر کان خواهد شد و آنجا خواهد ماند. این را به خواهر ماری قلب مقدس گفته است.

یک استثنا: راهب بلیر تا به اتمام رسیدن نیروهای ترز نامه دریافت خواهد کرد. باز هم سه نامه مدادی، با خط لرزان، سمیناریست جوان تعطیلاتش را در لانگران در کالوادوس می گذراند. تصور از دست دادن خواهرش او را منقلب می کند.

ترز می داند که راهب به او نیاز دارد و با قوت قلب او را دلداری می دهد. بیشتر از هر زمان دیگر درک می کنم که جان شما تا چه حد همزاد جان من است چون از او هم دعوت شده که با آسانسور عشق به سوی خدا صعود کند نه این که پلکان ترس را بالا رود. باید مرا به درستی شناسید که خیال کنید تعریف جزئیات خطاهای شما بتواند علاقه مرا به

۶۴ برادرزاده خواهر ماری - فیلمون همکلاس سابق راهب بلیر و هم دوره ترز. او در سن بیست و هفت سالگی وفات یافت (۱۸۷۳/۱/۳۰ تا ۱۹۰۰/۳/۴).

ماری دوگنزاگ بالأخره به دکتر لانی ئل اجازه می دهد که دختر عمه زنش را معاینه کند. بین ناظمه که به اقتدار خود شدیداً دل بسته است و دکتر جوان صدیق و رو راست روابط پرتنش است. تشخیص دکتر خیلی بدبینانه است: ریه راست کاملاً از بین رفته و جای آن را غده هائی پر کرده اند. یک سوم از ریه چپ در قسمت تحتانی عفونت کرده است. ترز خیلی لاغر شده ولی صورتش هنوز زیباست. شدت بیماری سل به آخرین درجه اش رسیده.^{۶۵} سل، واژه ای که در آن زمان ننگ آور و نگفتنی بود بالأخره به زبان آمده است.

دکتر کورنیر شاید این واژه را به زبان نمی آورد. روز ۸ ژوئیه خواهر ماری عشای ربانی به پدر و مادرش نوشته بود: «بیماری سل نیست. مشکلی است که در ریه هایش ایجاد شده، یک ذات الریه واقعی». شوهر خواهرش با صداقت معمول خود، حقیقت را گفته است بیماری تمام اندامها و از جمله روده ها را تسخیر کرده است. آخر ماه اوت دردها به منتهای شدت خود می رسند. ترز نفس نفس می زند، حالت اختناق دارد. اعمال طبیعی بدن مختل شده اند. **عقل از سر انسان می پرد. نوزاد به انتهای نیرویش رسیده.**

آخرین تخفیف بیماری (۲۷ اوت تا ۱۳ سپتامبر ۱۸۹۷)

بعد از ظهر ۲۷ اوت، دردهای او آرام می شوند. تنها تب می ماند (حرارت بدن او را هرگز اندازه نگرفته اند)، تشنگی و بخصوص تنگی نفس. فقط نصف ریه چپ برای تنفس او باقی مانده است.

۶۵ - بیماری سل در قرن نوزدهم و بیستم تا حدود سال ۱۹۴۵ بیماری ترسناکی بود. این بیماری در فرانسه هر سال ۱۵۰۰۰ نفر را مبتلا می کرد و در ایالت کالوادوس بسیار شایع بود. در کارمل لیزویو از سال ۱۸۹۶ تا ۱۹۱۴ پنج خواهر روحانی از این بیماری درگذشتند: خواهر ماری آنتوانت، غیر معتکف روز ۴ نوامبر ۱۸۹۶ ده ماه قبل از ترز، خواهر ماری عشای ربانی دختردائی ترز روز ۱۴ آوریل ۱۹۰۵ در سی و چهار سالگی، مادر ماری - آثر در ۱۹۰۹ (بیست و هشت سالگی) و خواهر ایزابل قلب مقدس در ۱۹۱۴ (در ۳۳ سالگی).

زمان حال زندگی می کند، فقط برای امروز. از تظاهر و تکلف بیزار است. اهمیتی ندارد که پزشک یا کارملیتها درباره او چه فکر می کنند. با وجود توصیه مادر آگنس، او هیچ کلام جان پروری به دکتر کورنیر نخواهد گفت. حتی مادر آگنس نیز او را حقیقتاً درک نمی کند. «به او می گفتم که برای کامل شدن حتماً مبارزه کرده است - آه! موضوع این نیست!...»

در تمام مدت این دویست روز بیماری ترز نگاهش را به عیسی دوخته است. صلیبش او را ترک نمی کند. ترز آن را اغلب می بوسد، روی صورت و نه آن طور که مرسوم است روی پاها. **خداوند ما روی صلیب در میان اضطرابها جان داد - با وجود این، این زیباترین نوع مردن از عشق است. تنها نمونه آن است که دیده شده...**

از عشق مردن، به معنی در نشأت مردن (آن چنان که خواهرانش تصور می کنند) نیست. صادقانه به شما اعتراف می کنم، به نظرم می رسد که این همان چیزی است که من در حال تجربه کردن هستم. از آخرین گفتگوهایش تشبیه نامحسوس رنجهایش به رنجهای مسیح نمایان است. در شانه اش دردی احساس می کند. سه خواهرش به دور بستر او به خواب رفته اند. وقتی بیدار می شوند با انگشت به آنها نشان می دهد: پطرس، یعقوب و یوحنا!

از مشارکت محروم شده است؟ چه اهمیتی دارد! او خود به نان مقدس بدل گردیده. اغلب به کلمات ایگناتیوس انطاکیه فکر می کنم: می بایست که من هم به واسطه رنجها سوده شوم تا آرد گندم خدا گردم.

«رنجهای عظیم» (۱۵ تا ۲۷ اوت ۱۸۹۷)

در جشن صعود مریم به آسمان، دوره جدیدی از بیماری شروع می شود. نفس تنگی شدیدی ترز را مضطرب می سازد. پهلوی چپش به شدت درد می کند و پاهایش ورم کرده اند. روز ۱۷ اوت در غیبت دکتر کورنیر مادر

گفت: خواهران کوچک من این گلبرگها را جمع کنید، بعدها برای شادی کردن به دردتان می‌خورند... هیچ کدام را گم نکنید...
زن دائی‌اش سعی می‌کند خواسته‌های عجیب بیمار را برآورده کند: او گوشت کباب شده می‌خواهد، همراه با پوره سیب زمینی، و شارلوت (نوعی شیرینی) یا شکلات.
برای تمام زندگی‌ام اشتها دارم. همه چیز را می‌بلعم اما بازهم احساس می‌کنم که گرسنه‌ام.

روز به روز کمتر حرف می‌زند. همه چیز گفته شده است. نگاه او اغلب به طرف باغ می‌رود. روی درخت گلابی کنار پنجره نه گلابی می‌شمرد. من گلها را خیلی دوست دارم، گلهای رز، گلهای سرخ و مارگریتهای صورتی، و همچنین: آن سوراخ سیاه را می‌بینند (زیر شاه بلوطها نزدیک گورستان)، آن جا که دیگر چیزی تشخیص داده نمی‌شود؛ در یک چنین سوراخی است که من چه جان و چه جسم، جا دارم. آه! چه ظلمتی! ولی آنجا در آرامش هستم.

برای هفتمین سالگرد تعهد مذهبی او - روز ۸ سپتامبر - دسته گلی از گلهای صحرائی به او هدیه می‌کنند. لئونی یک جعبه موسیقی برایش می‌فرستد. موسیقی او را شاد می‌کند. وقتی می‌بیند این چنین اطرافش را گرفته‌اند و دوستش دارند از خوشحالی گریه می‌کند: این به خاطر الطاف خدای خوب درباره من است؛ در بیرون، از آنها سرشارم اما در اندرون هنوز در آزمایشم... ولی همچنین در آرامش.

در بازگشت از تعطیلاتش، دکتر کورنیر او را بسیار لاغر می‌یابد و خیلی ضعیف (او حتی برای صلیب کشیدن نیرو ندارد) فقط می‌تواند بگوید: «بیش از پانزده روز از زندگی‌اش نمانده». و این بار اشتباه نمی‌کند.

برای این که ترز بتواند باغچه پرگل را ببیند، بستر او را در وسط بخش پرستاری می‌گذارند پنجره در سمت چپ اوست. روبه روی او باکره لبخند قرار دارد که او از میان پرده‌های بسترش می‌بیند. **عجب! او مراقب من است!** ترز تعجب می‌کند از این که مریم را این قدر دوست می‌داشته اما تسبیح گفتن او برایش سخت بوده!

در این روزهای تخفیف بیماری، مادر آگنس حرفهای بیمار را یادداشت می‌کند، جمله‌های کوتاه و از این شاخه به آن شاخه. ترز همچنان سرور زندگی باقی مانده، چه در حرکاتش و چه در کلماتش. برای باز کردن اخم خواهران همیشه شوخی می‌کند. به آخر راه رسیده، در حالی که «انسانیت ظاهری به سمت نابودی می‌رود و باطن روز به روز تازه می‌شود» (رساله دوم پولس رسول به قرنتیان باب ۴ آیه ۱۶) خواهر ترز به نظر یک موجود آرام، آزاد و خوشبخت می‌آید.

اطرافیانش تعجب می‌کنند: «چطور به این آرامش تغییرناپذیر رسیدید؟ - خودم را فراموش نموده و سعی کردم در هیچ چیز خود را نجویم».

او به خواهر ژنویو فکر می‌کند که به خاطرش شبها را بیدار می‌ماند. حاضر جوابی تند او به جای خود باقی است. مادر آگنس همیشه نگران است: «آه چه بدبخت هستیم هنگامی که بیماریم! - نه، وقتی برای مردن بیماریم بدبخت نیستیم. افسوس! چقدر عجیب است، ترس از مردن!... این ترس وقتی کسی ازدواج کرده و همسر و بچه داشته باشد قابل درک است». ولی من که هیچ کدام را ندارم!...

روز ۳۰ اوت، روی یک تخت چرخدار او را زیر ساختمان انزوا تا جلوی در باز نمازخانه می‌برند: آخرین دیدار او از قربانی مقدس. ترز برای او گلهای سرخ پرپر می‌کند و خواهر ژنویو در همین حال از او عکس می‌گیرد. روز ۱۴ سپتامبر، ترز که باز گلهای سرخی را پرپر می‌کند خواهد

را با هم تقسیم می‌کنند. مادر آگنس در اطاق مجاور می‌خوابد. برای ترز شب بدی است، پراز کابوس، به باکره مقدس دعا می‌کند. صبح پنج‌شنبه روز خاکستری و بارانی است. سه خواهر مارتن در مدت مراسم دعای اجتماع اطراف او را گرفته‌اند. به آنها می‌گوید: این احتضار محض است بدون هیچ تسلی.

تمام روز در حال اختناق است ولی به حیرت همگان، روی تختش می‌نشیند، کاری که مدتها نمی‌توانست انجام دهد. می‌بینید امروز قوی هستم! نه، نمی‌میرم! هنوز ماهها شاید هم سالها زندگی خواهم کرد! مادر آگنس این جمله‌ها را در میان نفس نفس زندهای کوتاه و کوتاهاتر او به خاطر سپرده است. اگر می‌دانستید اختناق یعنی چه!... خدای من به دختر کوچک بینوای خود رحم کنید! به او رحم کنید!

به ماری دوگنزاگ: آه مادر من مطمئن باشید که جام مقدس تا به لب پر است!... ولی خدای خوب مرا رها نخواهد کرد، مسلماً... او هرگز مرا رها نکرده است.

بعد از دعای عصر، مادر ماری دوگنزاگ تصویری از نوتردام دو مون کارمل روی زانوانش گرفته است. آه مادر من، مرا به باکره مقدس معرفی کنید، من نوزادی ناتوان هستم!... مرا برای خوب مُردن آماده کنید. به او می‌گویند که او آماده است. آری، به نظرم می‌رسد که هرگز، غیر از حقیقت نخواسته‌ام؛ آری من فروتنی قلب را فهمیده‌ام... به نظرم می‌رسد که فروتن هستم.

تمام آنچه درباره‌ی آرزوی رنج کشیدنم نوشتم، واقعاً حقیقت است!... و از این که خود را به عشق تقدیم کرده‌ام پشیمان نیستم. آه! نه، پشیمان نیستم، برعکس خیلی هم خوشحالم!

خواهر ماری قلب مقدس از مبارزه دخترخوانده‌اش چنان منقلب است که در برگشتن به بخش پرستاری تردید می‌کند. از طرف دیگر، مادر

اگر این احتضار است، پس مرگ چیست؟
(۱۴ تا ۳۰ سپتامبر ۱۸۹۷)

تا به آخر، سرزندگی ترز باعث تعجب اطرافیان‌ش خواهد بود. صبح ۱۸ سپتامبر، خواهر عزیز عیسی که بسیار قوی است او را در میان بازوان خود می‌گیرد تا ملافه‌هایش را عوض کنند. او را در حال مرگ می‌دانند. بعد از ظهر او اظهار می‌کند: حالم بهتر است. مادر ماری دوگنزاگ را صدا می‌کنند که لاغری پشت او را ببیند. «این دختر کوچولوی چنین لاغر دیگر چیست؟ و بیمار جواب می‌دهد یک اسکلت!»

آنچه که او را می‌ترساند پیش می‌آید. نفس او کوتاه و کوتاهاتر می‌شود. مامان! هوای زمین به من نمی‌رسد پس چه وقت خدای خوب هوای آسمان را به من می‌دهد؟ ترس شدید او از خفه شدن است. هرگز مردن را یاد نخواهم گرفت.

صبح چهارشنبه ۲۹ سپتامبر، نفسش خس خس می‌کند. اجتماع که به بخش پرستاری خوانده شده‌اند به زبان لاتین به مدت یک ساعت دعای محتضران را می‌خوانند. ناظمه دیر خواهران را پس می‌فرستد. معنی آنچه را که خوانده شده به بیمار می‌گویند. هنگام ظهر ترز از مادر ماری دوگنزاگ می‌پرسد: مادر من این احتضار است؟ چطور خواهم مُرد؟ هرگز مردن را یاد نخواهم گرفت. بعد از عیادت دکتر: «آیا برای امروز است مادر من؟... آری دختر کوچکم... دیگر نمی‌توانم! برایم دعا کنید. عیسی! مریم! آری! می‌خواهم، خوب می‌خواهم... آه! مادر من، چقدر درد دارم!». عصر، چون پیش‌نماز خود شدیداً بیمار است راهب فوکون برای اعتراف گرفتن از او می‌آید. وقتی از بخش پرستاری خارج می‌شود می‌گوید: «چه جان زیبایی! او تأیید شده در فیض به نظر می‌آید».

شب بعد، برای نخستین بار، ناظمه به خواهر ماری قلب مقدس و خواهر ژنویو دستور می‌دهد که مراقبت بیمار را به عهده بگیرند. آنها شب

اگنس به طبقه اول می رود تا در مقابل مجسمه قلب مقدس دعا کند که خواهرش در آخرین لحظات ناامید نشود.

حدود ساعت ۵ بعد از ظهر، با شنیدن صدای ناقوس اجتماع با عجله به بخش پرستاری می روند. محتضر با لیخندی از خواهران استقبال می کند. صلیبش را در دست خود محکم می فشارد. یک خس خس وحشتناک سینه اش را می خراشد. چهره اش سرخ و ملتهب است، دستهایش کبود شده و پاهایش یخ زده اند. چنان عرق می ریزد که از تشکش عبور می کند... زمان می گذرد. ناظمه خواهران را پس می فرستد.

بعد از ساعت ۱۹، ترز می تواند بگوید: **مادر من! این احتضار نیست؟ من نخواهم مُرد؟... آری بینوای کوچک من.** احتضار است ولی شاید خدای خوب می خواهد حتی ساعتی دوامش بخشد. **باشد! برویم!... برویم!... نمی خواهم مدت کمتری رنج بکشم... صلیبش را نگاه می کند: آه! دوستش دارم... خدای من... دوستان دارم!...**

سرش پس می افتد. مادر ماری دوگنزاگ می گوید باز ناقوس را بنوازند. اجتماع به سرعت باز می گردد. خواهران به زانو نشسته دیدند که صورت او آرام شد، نگاه درخشانش به نقطه ای کمی بالای باکره لبخند متمرکز گردید «به مدت یک اعتراف ایمان» و سپس با چشمان بسته فرو خوابید. او لیخندی بر لب داشت، بسیار زیبا بود و ظاهر دختر خیلی جوانی را داشت. ساعت حدود ۱۹ و ۲۰ دقیقه بود.

خواهر ژنویو که اشک می ریخت، شتابان بیرون، به زیر عمارت انزوا آمد. باران می بارید. به خود گفت «کاش لااقل ستاره ها در آسمان بودند!» چند لحظه بعد، ابرها کنار رفتند و ستارگان در آسمانی که کاملاً صاف شده بود شروع به درخشش کردند گرن ها که تمام مدت احتضار خواهرزاده را در نمازخانه کارمل گذرانده بودند در موقع بازگشت به خانه خود این تغییر ناگهانی را دیدند. یک خواهر غیر معتکف یادداشتی از مادر اگنس برای آنها آورده بود: «خانواده محبوبم، لئونی عزیزم، فرشته ما در



آسمان است. او آخرین نفسش را در ساعت ۷، در حالی که صلیبش را بر سینه می فشرد و می گفت «آه! دوستان دارم» تسلیم کرد. در آن موقع نگاهش را به آسمان دوخته بود، چه می دید!!!»

خواهر ترز عیسای کودک روی یک عکس خداحافظی که در ماه ژوئن به خواهرانش داده نوشته بود: **آنچه را که معتقد بودم، می بینم. آنچه را که آرزو کردم، دارم. به آن که با تمام توان دوست داشتم، پیوسته ام.**

فردای آن روز، جمعه، جسد ترز در سرایشگاه، پشت نرده ها به نمایش گذاشته شد. در بخش پرستاری، خواهر ژنویو یک عکس گرفته بود. تا یکشنبه شب، خانواده های مارتن، گرن، لائیل، مودلونند، کشیشان، دوستان، مؤمنان، به رسم آن روز از مقابل جسد او گذشتند، دعا می کردند و تسبیحها و مدالهایشان را به بدن او می سائیدند. تدفین ترز برای دوشنبه ۴ اکتبر ساعت ۹ مقرر شد.

«من نمی میرم، به زندگی وارد می شوم»

زندگی پس از مرگ: «گردباد جلال»

«راز زندگی این است، یک جرقه کوچک

برای ایجاد آتش سوزی عظیمی کافی است»

به این ترتیب داستان زندگی زمینی ترز مارتن به پایان می‌رسد و داستان عجیب زندگی پس از مرگ او شروع می‌شود. صحبت از نوشتن این ماجرا در این جا نیست چون جلد دومی لازم خواهد بود بنابراین تنها بعضی وقایع و تاریخها را یادآور می‌شویم.

گذشته از خانواده برخی کارملیتها خواهر ترز عیسیای کودک و صورت مقدس را تقدیر نموده و او را دوست می‌داشتند. ولی بعد از مرگش بی‌شک خواهرانی عقیده‌خواهر آن قلب مقدس که از سایگون آمده بود و قبل از مراجعت به هند و چین، هفت سال با او زیسته بود را تأیید می‌کردند: «چیزی گفتنی درباره‌ او وجود ندارد، او خیلی مهربان و متواضع بود و توجه را جلب نمی‌کرد، هرگز نمی‌شد تصور کرد که او یک قدیس است». ولیکن، داستان این زندگی دنیا را تکان خواهد داد.

ارزش یک درخت از میوه‌هایش پیداست. تمام این وقایع که به زمان گذشته نزدیکی تعلق دارند به ما اجازه می‌دهند محقق کنیم که خواهر ترز «رؤیاهای تب‌آلوده یک مسلول» را تجربه نکرده است. آنچه که او گفته و نوشته بعد از مرگ زودرسش به تحقق رسید و قابل تحقیق است. همان طور که پشتکار او در زندگی روزمره و سپس در «رنجهایش» راه اعتماد و عشق او را ثابت کردند، زندگی بعد از مرگ او نیز به همین ترتیب است.

دوشنبه ۴ اکتبر، نعلش کشی که با دو اسب کشیده می‌شود به آرامی سرایشی را که به گورستان شهر منتهی می‌گردد بالا می‌رود، پشت تپه‌ای که بر دره‌ او بیکه مسلط است.

لئون مارتن سوگوار است. اطرافش را گرن‌ها و لانی‌تل‌ها و عده‌ای از دوستان گرفته‌اند، دسته «خیلی کوچکی» است. دائی ایزیدور که به دلیل بیماری نفوس بستری شده نتوانسته در مراسم تدفین خواهرزاده اش شرکت کند. هرگز تصور نمی‌کرد که ترز اولین کسی خواهد بود که در زمینی که او در گورستان برای کارمل خریده بود دفن شود.

فردای آن روز، کارملیتها بخش پرستاری را مرتب می‌کنند و تشک و صندلهای^{۶۶} او را می‌سوزانند. خواهر ماری قلب مقدس دلش می‌خواست صندلها را نگه دارد. خواهر مارت مخالفت کرده بود: «این کثافتها را نگه نخواهید داشت!» در واقع صندلها، کهنه‌پاره‌ای بیش نبودند.

بزودی زندگی دیر آهنگ عادی خودش را که بر پایه دعا، کار و اشتغالات زندگی جمعی است از سر می‌گیرد. سکوتی که یک لحظه بر هم خورده بود، دوباره بر کارمل لیزبو می‌افتد. چون در این مکانها، «زندگی یا مرگ یک کارملیت تنها به واسطه تغییرات نامحسوسی که در ساعات کار و مراسم دعا ایجاد می‌شود مشخص می‌گردد...»^{۶۷}.

۶۶- صندلهائی از طناب که کارملیتها می‌پوشند. مادر آگنس عیسی، برای حفظ یادبودهائی از خواهرش به لئون توصیه می‌کند که پیراهن بشمی ترز، بالاپوش سفید سرایشگاه او، جاپها و یک جفت صندل دیگر او را بخرد. چون کارمل فقیر است، مادر ماری دو گنزاگ قبول می‌کند. کل این اجناس به ۹۰ فرانک فروخته می‌شود.

۶۷- گفتگوی کارملیتها تابلوی دوم، صحنه هشتم، در سال ۱۸۹۷ برنانوس پسرکی نه ساله بود. فلیکس فور، رئیس جمهور فرانسه تازه از سفر پیروزمندانهاش به روسیه برای بستن پیمانی با تزار نیکولای اول باز می‌گشت. کاپیتان دریفوس، که به جرم خیانت بزرگ محکوم شده بود در جزیره شیطان زندانی بود. موریس بارس کتاب ریشه‌کن شدنهای خود را منتشر می‌کند. آندره ژید جوان مانده‌های زمینی را به چاپ می‌رساند. شارل پگی (متولد ۱۸۷۳) ژان دارک خود را تصحیح می‌کند. روز ۱۴ اکتبر، کلمان هواپیمای خود را به اندازه سیصد متر از زمین بلند خواهد کرد. در پاریس برادران لومیر سینماتوگرافی را با موفقیت نشان می‌دهند. چند محقق راجع به رادیواکتیویته تحقیق می‌کنند... کارملیت جوان نوشته بود: ما در قرن اختراعات هستیم. کارملیت ناشناخته‌ای که در استانه ورود به دورانی درخشان وفات یافت.

در ماه مه ۱۸۹۹ چاپ دومی لازم می‌شود و چند نامه تمجید به چاپ اول اضافه شده است. آقای گرن که نامه‌ها را تصحیح می‌کند باور ندارد. عالیجناب آمت که جای عالیجناب هوگونن را گرفته است روز ۲۴ مه ۱۸۹۹ رضایت خود را برای چاپ دوم ابراز می‌نماید. در سال ۱۹۰۰، ۶۰۰۰ نسخه توزیع شده است. اولین ترجمه کتاب به انگلیسی (۱۹۰۱) انجام می‌گیرد. به دنبال آن ترجمه لهستانی (۱۹۰۲)، ایتالیائی، هلندی (۱۹۰۴)، آلمانی، پرتغالی، اسپانیائی، ژاپنی، روسی (۱۹۰۵)...

بعضی‌ها گفته و نوشته‌اند که این فرآیند عجیب توزیع، به ابتکار خواهران مارتن انجام گرفته که در ارزش دادن به خواهر کوچکترشان با دل و جان کوشیده‌اند. این توضیح در مقابل وقایع و تاریخها قابل قبول نیست. کارملیتها اولین کسانی بودند که در مقابل این طغیان مبهوت ماندند. مادر آگنس روزی به دختردائی‌ش ژان لانی‌ئل خواهد گفت: «چه ماجرائی برای روزهای پیری ما! وقتی با احتیاط اولین جرعه را در سال ۱۸۹۸ زدم هرگز نمی‌توانستم، حتی یک صدم این آتش سوزی جهانگیر را حدس بزنم». البته این حقیقت دارد که خواهران مارتن با واقع بینی و مدیریت خود و تلاشی فوق معمول با این واقعه روبه‌رو شدند. کارملهای دیگر شاید در این طغیان به ساحل نمی‌رسیدند!

نحوه اشاعه کتاب بیشتر به این گونه بوده و در هزاران مورد تکرار می‌شود: کسی که «داستان یک زندگی» را می‌خواند، منقلب و گاهی متحول می‌شود.

او به «خواهر ترز کوچک» دعا می‌کند و مستجاب می‌شود. سپس این موضوع را به کارمل لیزیو می‌نویسد و یک یادگار می‌خواهد و به زیارت مزار کارملیت جوان نیز می‌رود. از اشتیاق خود با دیگران سخن می‌گوید و کتاب را به آنها به عاریت می‌دهد. به نوبه خود این خوانندگان مستجاب می‌شوند و یادگار می‌خواهند و ...

به این ترتیب جرعه قدم به قدم پیش می‌رود.

انتشار «داستان یک زندگی» (سپتامبر ۱۸۹۸)

مادر آگنس بر سر قول خود مانده ولی چیزی که کاملاً غیر معمول است این است که اطلاعیه فوت او که در بستر مرگش به وی قول داده شده بود به یک کتاب ۴۷۵ صفحه‌ای به نشر چاپخانه سن پل در بارلودوک تبدیل شده است. روز ۳۰ سپتامبر ۱۸۹۸ درست یک سال بعد از مرگ خواهر کوچکش، «داستان یک زندگی» با تیراژ دو هزار جلد به قیمت ۴ فرانک منتشر می‌شود.

با مسؤولیت مادر ماری دوگنزاگ که اکیداً خواسته بود، کل دستنویس خطاب به او باشد (و این تصصیحاتی را ایجاد می‌کرد)، مادر آگنس دفترچه‌های خواهرش را به فصولی تقسیم کرده و آنچه را به نظر در پیش نویسه‌های دختر جوانی که املاء خوبی نداشت، غلط می‌آمده تصحیح می‌کند. او که مصحح زاده شده از اجازه خواهرش بدون وسواس استفاده کرده است، همان طور که در بوئی سونه تکالیف مدرسه او را تصحیح می‌کرد. «او تقریباً زندگی نامه را بازنویسی کرده است». (پدر فرانسوا دو سنت ماری).

پدر گودفروآ مادلن ناظم دیر پرمونته مونده مداد به دست، کل این اثر را بازخوانی می‌کند و پسندیده، آن را به عالیجناب اسقف هوگونن معرفی می‌کند که شفاهاً و بدون اشتیاق روز ۷ مارس ۱۸۹۸ درست قبل از مرگش اجازه چاپ آن را می‌دهد. دائی گرن همه اقدامات لازم و هزینه چاپ آن را به عهده گرفته است.

تمام کارملهای فرانسه و برخی بزرگان روحانی کتاب را دریافت می‌کنند. پدر سیمئون در رم فراموش نشده است. دو یا سه دیر تردیدهایی ابراز می‌دارند: «سن و تجربه شاید نظریات این خواهر جوان را در مورد کمال تغییر می‌دادند». ولی اسقفها، مدیران سلکهای مذهبی (تراپیست، اودیست، کارم...) تمجیدهای خود را به کارمل می‌نویسند.

اسقف جدید بایو و لیزیو، عالیجناب لومونیه (عالیجناب امت به پاریس منتقل شده است) کارملیتها را روز ۱۵ اکتبر با بی‌علاقگی دعوت می‌کند که خاطراتشان را دربارهٔ ترز عیسای کودک بنویسند. بعضیها برای نوشتن ده سال صبر نکرده بودند. از سال ۱۸۹۸ در کارمل، تمام آنچه را که به ترز - که مردم از همان موقع مقدس کوچک می‌نامیدند - مربوط می‌شده نگهداری کرده‌اند.

ترز به ژان لانی ئل نوشته بود: می‌دانم که در بارگاه رم زمان زیادی لازم است تا یک مقدس بسازند. ولی برای او این زمانها همه کوتاه می‌شوند. دستگاہهای وابسته به پاپ که معمولاً عجله‌ای ندارد، تحت فشار قرار گرفته‌اند. کاردینال ویکو، رئیس انجمن تشریفات مذهبی اعلام می‌کند: «اگر نمی‌خواهیم صدای مردم بر ما تقدّم یابد، باید در خجسته نامی مقدس کوچک شتاب کنیم. در ژانویه ۱۹۰۹ پدر رودریگو، راهب کارملی رم و عالیجناب دوتی ۷۰ به ترتیب به عنوان درخواست‌کننده و نایب درخواست‌کننده محاکمه انتخاب می‌شوند. درست قبل از آغاز محاکمه در بین صدها معجزه که در لیزیو مشاهده شده، ظهور خواهر ترز به ناظمهٔ دیر کارمل گالیپولی (ایتالیا) سرو صدای زیادی ایجاد می‌کند. ترز به او می‌گوید: *La mia via e Sicura e non mi Sono Sbagliata Seguendola* (راه من مطمئن است و در ادامه دادن آن اشتباه نکرده‌ام).

روز ۱۳ اوت ۱۹۱۰ محاکمه خجسته نامی آغاز می‌شود: فقط سیزده سال بعد از مرگ او، سی و هفت شاهد و مابین آنها نه کارملیت که با او زیسته‌اند برای شهادت دادن می‌آیند؛ ۱۰۹ جلسه لازم خواهد بود.

روز ۶ سپتامبر در حضور عالیجناب لومونیه و چند صد نفر، جسم او در گورستان لیزیو از خاک بیرون کشیده می‌شود. دکتر فرانسیس لانی ئل و دکتر کورنیر، مشاهدات مرسوم را انجام می‌دهند. بقایای جسد وی در تابوتی سربی به یک مقبرهٔ دیگر منتقل می‌گردد.

۷۰- او در سپتامبر ۱۸۹۶ ترز را در اطاق ملاقات دیر دیده بود.

روز ۱۲ فوریه ۱۸۹۹، خواهر ماری عشای ربانی به دخترخاله اش سلین پوتیه می‌نویسد: «همه با ما از این محبوب سخن می‌گویند که با نوشته‌هایش تأثیرات خوبی بر انسانها گذارده است. کشیشان او را با ترز مقدس مقایسه می‌کنند و می‌گویند که او راهی نو برای جانها باز کرده است، نه تنها در اطرافیانش بلکه در تمام فرانسه، و در اغلب موعظه‌ها از دست نویس او استفاده می‌کنند. حتی شخصیت‌های بزرگی که چندان ایمانی ندارند با اشتیاق کتاب او را کتاب مورد علاقه خود کرده‌اند».

همراه با ترجمه‌ها^{۶۸}، تحولات و شفاهای جسمی در همه جا افزایش می‌یابند. در بعضی از این معجزه‌ها خواهر کوچک با لباس پشمی قهوه‌ای رنگ ظاهر می‌شود.

یک کشیش جوان اسکاتلندی، پدر توماس نیموتیلور که در سال ۱۸۹۷ کشیش شده است، او را «گل کوچک عیسی»^{۶۹} خوانده است. این کشیش که مجذوب کارملیت جوان فرانسوی شده در سال ۱۹۰۳ برای دیدن مادر ماری دوگنزاگ و خواهران مارتن به اطاق ملاقات دیر می‌آید و راجع به امکان اعلام رسمی قدوسیّت خواهر ترز سخن می‌گوید. ناظمه دیر با خنده جواب می‌دهد: «در این صورت چقدر از کارملیتها را باید قدیس کرد؟» نه لئونی و نه گرن‌ها با این امکان نظر موافقی ندارند.

محکمهٔ تشخیص رسمی قدوسیّت (۱۹۰۹ تا ۱۹۱۷)

ولیکن... مطبوعات مداخله می‌کنند. فرانسوا ویوی معروف در روزنامهٔ لونبور، روز ۹ ژوئیه ۱۹۰۶ می‌نویسد که پدر پره و و در رم مشغول تدارک محاکمهٔ کارملیت لیزیو می‌باشد. روز ۱۵ مارس ۱۹۰۷، پیوس دهم خجستگی نامی او را خواهان است و در یک جلسهٔ خصوصی در پیش جوئی آینده، او را «بزرگترین قدیس عهد جدید» می‌نامد.

۶۸- داستان یک زندگی امروزه به ۴۰ زبان و لهجه ترجمه شده است.

۶۹- The little flower of Jesus

ترز قدیس لیزیو (۱۷ مه ۱۹۲۵)

در همین کلیسا در روز ۱۷ ماه مه ۱۹۲۵ در حضور ۵۰،۰۰۰ نفر (۵۰۰ هزار نفر در میدان سن پیو منتظرند) منجمله ۳۳ کاردینال و ۲۵۰ اسقف، پیوس یازدهم نام ترز مارتین کوچک را در کاتالوگ مقدسین به ثبت می‌رساند.

دو سال بعد او را حامی اصلی تمام مأموریت‌های دنیا و هم پایه فرانسوا گزایوه مقدس» اعلام می‌کنند. تضاد عجیب این که، دیر نشینی که از سن پانزده سالگی هرگز انزوای خود را ترک نکرده است در ردیف یک ژزوئیت اسپانیایی قرار گرفته که زندگی خود را در اقصای چین باخته است. امروزه ترز لیزیو شهرتی جهانی دارد. از زمان خجسته نامی او ۶۰۰،۰۰۰ زائر از شهر کوچک نرماندی دیدن کرده‌اند. آنها مقابل نمازخانه کارمل، یا جلوی بوئی سونه صف می‌کشند. بین سالهای ۱۸۹۸ و ۱۹۲۵، ۳۰،۳۲۸،۰۰۰ عکس از او توزیع شده است. تعداد زیادی دختران جوان تقاضای ورود به کارمل لیزیو را کرده‌اند که متأسفانه این دیر ظرفیت پذیرش این تعداد کثیر را ندارد. «داستان یک زندگی» در تمام سلکهای مذهبی تمایلات ذاتی فراوانی را بیدار می‌کند. روحانیت ترزگونه از محدوده‌های کارمل فراتر می‌رود. در سال ۱۹۳۳، «خیریه‌های ۷۲ ترز مقدس» بنیانگذاری شده و خود را در خدمت مقدس جدید قرار می‌دهند. پدر مارتین، اجتماع مردانه «مبشرین ترز مقدس» را در سال ۱۹۴۸ باعث می‌شود.

کسی که آخر عمر را در ظلمت گذرانده و بی‌دینی عهد جدید را پیش‌گوئی کرده بود مقدس حامی مأموریت‌های داخلی نیز می‌شود. کاردینال سوار که سخت تحت تأثیر قرار گرفته بود در دفتر شخصی خود می‌نویسد: «احساس می‌کنم که یک قسمت مأموریت ترز مقدس هنوز در انتظار انجام

۷۲- اجتماع خیریه زنان که خود را وقف خدمت یک قدیس می‌دانند.

پیوس دهم، روز ۱۰ ژوئن ۱۹۱۴، اجازه تدارک محاکمه را امضاء می‌کند و اعلام می‌نماید: «وقت آن رسیده است که سریعاً این محاکمه خجسته نامی را تدارک ببینند».

جنگ جهانی اول محاکمه رسالتی را به تأخیر می‌اندازد و در ۱۷ مارس ۱۹۱۵، محاکمه در بایو به دستور پاپ بنوا پانزدهم آغاز می‌شود.

روابط با رم در زمان جنگ مشکل است، در عوض شهرت خواهر ترز در سنگرها منجمله سنگرهای آلمانی روز به روز بیشتر می‌شود. در گزیده «خلاصه شده» دخالت‌های کارملیت، ۵۹۲ صفحه فقط به شهادت‌های سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ اختصاص دارد. در مقدمه گفته شده است که برای تمام این شهادتها پنج جلد کتاب لازم می‌شود. در ۱۹۱۵ کارمل ۵۱۵/، ۲۱۱ جلد از «داستان یک زندگی»، ۷۱۰،۰۰۰/ خلاصه زندگی، ۱۱۰،۰۰۰/ «باران گلهای سرخ»^{۷۱} توزیع کرده است. محاکمه رسالتی روز ۳۰ اکتبر ۱۹۱۷ بعد از ۹۱ جلسه در کلیسای جامع بایو خاتمه می‌یابد. بنوا پانزدهم در مورد قانونی که پنجاه سال فرصت برای اعلام قدوسیت تعیین می‌کند، برای ترز استثناء قائل می‌شود. روز ۱۴ اوت ۱۹۲۱ فتوایی درباره قهرمانی بودن فضایل خواهر ترز عیسای کوچک رسماً منتشر می‌شود.

جانشین او، پیوس یازدهم، از ترز «ستاره دوران پاپی خود» می‌سازد. تصویر و یادبودهای او دفتر کارش را ترک نمی‌کنند. بعد از مطالعه دو معجزه که از میان صدها مورد انتخاب شده‌اند، پاپ جلسه خجسته نامی خواهر ترز عیسای کودک را در کلیسای سن پیو یر رم، در روز ۲۹ آوریل ۱۹۲۳ اداره می‌کند. پیوس یازدهم ترز را «کلام خدا» خطاب به قرن ما، می‌داند.

۷۱- این کتاب گزیده‌ای است از نامه‌های دریافت شده در کارمل لیزیو (۵۰ نامه در روز در ۱۹۱۱، ۵۰۰ در ۱۹۱۴، ۸۰۰ الی ۱۰۰۰ در سالهای ۱۹۲۳-۱۹۲۵. هفت جلد از نامه‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۶ به چاپ رسیده‌اند که در مجموع حدود ۳۲۰۰ را شامل می‌شوند.

آن وقت مشخص می‌شود که هیچ ارتباطی مابین شمایل‌های بی‌روحي که در لیزیو به وفور یافت می‌شد و عکسهای واقعی که سلین معرفی کرده است وجود ندارد. سلین، آخرین مارتن‌ها نیز به نوبه خود در ۹۰ سالگی در ۲۵ فوریه ۱۹۵۹ وفات می‌یابد.

چه ماجرای تعجب‌آوری برای این خانواده! خواهران در تمام طول زندگی‌اشان، بر این دگرگونی باور نکردنی که از آخرین آنها یک مقدس ساخت تعمق کردند. در سال ۱۹۳۹ ماری قلب مقدس هنوز درعجب است: بعد از ظهر، وقتی به ساختمان کلیسا می‌نگریستم به مامان فکر می‌کردم: وقتی او به لیزیو می‌آمد، زن دایم او را به گورستان می‌برد.

جای قشنگی بود و در ضمن از خانواده کسانی در آن جا دفن شده بودند. مامان دوست داشت به آن جا برود. اگر در آن موقع به او می‌گفتند: این تپه زیبا را می‌بینید؟ پنجاه سال دیگر یک کلیسای بزرگ به افتخار ترز کوچولوی شما در اینجا برپا می‌کنند، مادر کوچولوی بینوا! حتماً در جواب می‌گفت: «عقلتان را از دست داده‌اید!» و او که این قدر بدبختی داشت هرگز باور نمی‌کرد!»

از این پس، مارتن کوچک از خانواده جدا شده، «فرزند عزیز دنیا» (لقبی که پیوس یازدهم به او داده) شده است. او متعلق به دنیاست، هزار و هفتصد کلیسا در دنیا نام او را بر خود دارند.

از سال ۱۹۷۱، انتشارات سانتنر شروع به نشر نامه‌ها، اشعار، و آخرین گفتگوهای او بر حسب دست نوشته‌های اصلی کرده است. برگزاری صدمین سالگرد تولد وی (۱۹۷۳) انرژی جدیدی به کارهای ترزی می‌دهد. راهبان کارملی رم بین سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۶ دو محاکمه را که تا آن زمان مکتوم مانده بود منتشر می‌کنند.

از زمان خجسته نامی، علمای الهیات دفترهای ترز و تمام نوشته‌هایش

است. وقتی کار «مبشرین فرانسه» شروع شود، مقدس کوچک در راه واقعی خود خواهد بود، چون در آن جا حدی برای فیض الهی وجود نخواهد داشت. باشد که در این کار با حسن تأثیر تلاش کنم و ترز عیسای کودک مقدس را به کار وا دارم». سمینار میسیون دو فرانس که او روز ۲۴ ژوئیه ۱۹۴۱ بنیانگذاری کرده است در اکتبر ۱۹۴۲ در لیزیو مستقر می‌شود.

درست قبل از آزادی فرانسه (۳ مه ۱۹۴۴)، پیوس دوازدهم (که در سال ۱۹۳۷ به عنوان نماینده واتیکان برای گشایش کلیسا آمده بود)، ترز را «مقدس - حامی دوّم فرانسه و هم مرتبه ژان دارک مقدس» اعلام می‌کند.

حال دو خواهر به هم پیوسته اند. یک ماه بعد، لیزیو در آتش بمبارانهای متفقین می‌سوزد. سمیناریستهای میسیون دو فرانس آتشی را که در پله‌های زیرزمین کارمل شروع شده خاموش می‌کنند. شهر به آتشدانی بدل گشته اما دیر سالم می‌ماند.

يك انقلاب بی صدا

زندگی نامه‌ها و تحقیقات در تمام زبانها تکثیر می‌شود. بین سالهای ۱۸۹۸ و ۱۹۴۷ فقط زندگی نامه ترز- در زبانهای مختلف - به ۸۶۵ کتاب شمارش شده اند. تقاضاها برای خواندن کتابچه‌های اصلی «داستان یک زندگی» هر روز مصرانه تر می‌شوند. مادر آگنس در نود سالگی، روز ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۱ وفات می‌یابد.^{۷۳}

به دستور پیوس دوازدهم، پدر فرانسوای مریم مقدس، راهب کارملی، بالأخره در سال ۱۹۵۶ دست نوشته‌های زندگی نامه را همراه با آلبوم عکسی که چهره واقعی ترز لیزیو را نشان می‌دهد (۱۹۶۱) منتشر می‌کند.

۷۳. ماری قلب مقدس در ۱۹ ژانویه ۱۹۴۰ در ۸۰ سالگی و خواهر فرانسوا - ترز (لئون) در ۱۶ ژوئن ۱۹۴۱ در هفتاد و هشت سالگی وفات یافته‌اند.

بی‌ایمانند. آزمایش ایمان و امیدواری او اعلام گر قرن بیستم است، قرن که در آن بی‌ایمانی مسیحیان را در اقلیت قرار داده، قرن که در آن انسانهای بسیاری با ناامیدی روبه‌رو هستند. باز هم می‌شود اضافه کرد: برداشت او از آسمان به عنوان یک مکان پرجنب و جوش، آموزش او در مورد محبت برادرانه، اشتیاق وی به مشارکت روزانه، مریم‌شناسی مریمی او و غیره...

نمی‌توان شک کرد که بعد از کاترین دوسیین (قرن چهاردهم) و ترزای آیویلا (قرن شانزدهم) ترز لیزیو روزی عالم پیشگام کلیسا نامیده شود.^{۷۴}

خواهر جهانی

تفکر او - او که هرگز چیزی را طبقه بندی نکرده بود! - فلاسفه ای چون برگسون، گیتون، موره، مونیه، تیبون و سیاستمدارانی در جبهه های مخالف مانند مارک سانیه و شارل مورا... را متعجب کرده است. او نویسندگان بسیاری را مسحور نموده، مثلاً پل کلودل، هانری گه اون، ژرژ برنانوس، لوسی دلارو - ماردرو، ژوزف مالگ، ادوارد استونیه، جیوانی پاپینی، رنه شووب، ایدا گور، جان وو، ماکسانس فان در میرش، ژیلبرت سسبرون، استانیسلا فومه، ژولین گرین، موريس کلاول... لیست بس کوتاهی که به آسانی می‌توان با در نظر گرفتن پنج قاره جهان طویل تر کرد.

بالأخره و از همه مهمتر، کیست که بتواند از دعوت عمیق، از آزادی شادمانه ای سخن بگوید که او با نشان دادن این که قدوسیت انجیلی در دسترس آنهاست در قلب بینوایان و کوچکان و بی‌صداها (دوستان برگزیده او) به عمل رسانیده است؟ زندگی او نشان می‌دهد که موانع

^{۷۴} - با وجود کوچکی ام می‌خواهم به مانند یک عالم جان‌ها را روشن کنم - در سال ۱۹۹۷ پاپ ژان پل دوم ترز را عالم پیشگام کلیسا نامید.

را مورد مطالعه قرار داده‌اند. راهب آندره کومب، یکی از پیشگامان این راه عقیده داشت که خواهر ترز عیسیای کودک و صورت مقدس، یکی از پر عظمت ترین تحولاتی که روح القدس در مسیر پیشرفت بشریت به کار انداخته است را به عمل در آورده. تحولی بی‌صدا و پنهانی که میوه‌های بی‌شمار می‌دهد. پدر مولینیه الهیات شناس دومینیکن، اعتقاد دارد که «برای بازیافتن یک حرکت روحانی در سطح جهانی، که وسعتی دقیقاً به ابعاد انجیل داشته باشد باید به انتظار ترز عیسیای کودک بود». برای اورس فون بالتازار «خداشناسی زنها هرگز نه جدی گرفته شده و نه به صنف وارد گشته است. بعد از پیام لیزیو، بالأخره باید در اصلاح فعلی دگماتیک به آن فکر کرد». پدر کنگار در ترز «چراغی می‌بیند که دست خداوند در آستانه قرن اتم روشن کرده است».

حقیقت این است که هر کس دیگر به جای ترز مارتن، ممکن بود به طور کلی به واسطه موانع و رنجهای سر راهش نابود شود. یک قدرت زندگی، یک عشق دیوانه وار او را به تحرک وا می‌داشت. او نجات شخصی را تجربه کرد. در دورانی که یانسنیسم ریاضت طلب هنوز نابودیها به بار می‌آورد، در دورانی که اخلاقیات تنگ نظر. خطر این را به همراه داشتند که تصویر خدا را به تصویری مسخ شده عدالت جو بدل کنند او رگ انجیلی را یافته است. خدا پدر عیسی است. او پسر خود را داده، که برای گناهکاران، بینوایان و کوچکان آمد. همین خدا که ترز جرات می‌کند و پاپا می‌نامد و از روی غریزه همان «آبا»ی نمادین عیسی را در آن می‌یابد. شورای اسقفان واتیکان دوم (۱۹۶۲ تا ۱۹۶۵) بدون این که هرگز نام ترز را ببرد مدیون آگاهیهای رسولانه اوست: بازگشت به کلام خدا، تقدّم دادن به فضایل خداشناسانه (ایمان، امید، عشق) در زندگی روزمره، کلیسا به عنوان جسم مسیح، مأموریت جهانی، دعوت هر تعمید یافته به قدوسیت، توجه برادرانه به آلهائی که اعتقادات دیگری دارند یا

همان طوری که در نهایت، و با وجود تمام تحقیقاتمان، راز ترز از دسترس ما خارج می ماند. ولی آیا این چنین بهتر نیست؟

شهابی در آسمان قدوسیت، او در بیست و چهار سال زندگی زمینی، تمام مراحل را تا به حکمت پیران طی کرد و همچنان جوان ماند. ژان پل دوم در لیزبو می گفت: معمولاً مقدسین هرگز پیر نمی شوند «آنها هرگز اشخاص گذشته، مردان و زنان دیروز نیستند بلکه برعکس مردان و زنان فردا هستند، مردان آینده انجیلی انسان و کلیسا، شاهدان «دنیای آینده».

در واقع پاپ لهستانی می خواست سفر خود را به فرانسه با زیارتی در لیزبو (۲ ژوئن ۱۹۸۰) به پایان برساند. پشت تربیون کلیسا، در مقابل صد هزار نفر سخن گفت: «درباره ترز لیزبو، می توان با اطمینان گفت که روح خدا به قلب او اجازه داد که مستقیماً به مردم زمان ما، راز بنیادی، حقیقت اساسی انجیل، را بازگو کند: حقیقت این که ما چون واقعاً روح پسر خواندگی یافته ایم می توانیم صدا کنیم «آبا! پدر!» «راه کوچک» راه «کودکی مقدس» است. در این راه تأیید و در عین حال تجدید اساسی ترین و جهانی ترین حقیقت یافت می شود. در واقع، کدام پیام انجیلی اساسی تر و جهانی تر از این است: «خدا پدر ماست و ما فرزندان او هستیم»؟

سپس ژان پل دوم اراده کرد که برای دعا به بخش پرستاری کارمل، جایی که ترز بعد از رنجهای فراوان وفات یافت برود. قبل از آن به روحانیون سلکهای مختلف، اهل مراقبه، که در نمازخانه کارمل جمع بودند گفته بود: تراکم و درخشندگی زندگی پنهانی شما در خدا، باید در مردان و زنان امروز که اغلب در جستجوی معنایی برای زندگی خود هستند، ایجاد سؤال کند».

عاطفی، اختلالات عصبی، خصوصیات ارثی مصیبت بار، بیماریهای گوناگون، هیچ چیز نمی تواند انسانها را از عشق رحمانی جدا کند. با «جسارت عاشقانه» اش با «بی باکی پر نبوغش» (مولینی) تمام ترس ها را پس زده است. زندگی روزمره معمولی مکان ممکن قدوسیت شده است. برای تمام سلیقه ها خواهد بود اما نه برای راههای خارق العاده. برای جمعیت دعا کرده بود، این گروههای جانهای کوچک، آنهایی که در کنار دریاچه طبریه به سوی عیسی می آمدند، و او مستجاب شد.

بیش از یک میلیون نفر هر سال از لیزبو دیدن می کنند، زائر و توریست، در سنین مختلف، از کشورهای مختلف و از همه طبقات اجتماع: در نمازخانه کارمل در بوئی سونه کارگر ذوب فلزات در کنار وکیل، متفکر ژاپنی در کنار خود فروش اهل پیگال، مسلمان آفریقای شمالی در کنار مبشر بلژیکی، خانواده روستائی فرانسوی در کنار عالم الهیات آمریکای جنوبی، گروه زائران آلمانی در کنار زنان روحانی کانادائی، و... الیویه کلیمان از قول یک ارتدکس می گوید: «ما با توجه به اختلافات فرقه ای مذهبی که ملت مسیحی روسیه ارج می نهند، فرانسیس آسیسی و ترز کوچک را تنها قدیسین غرب می دانیم».

«ترز کوچک»^{۷۵} فرانسه زبانان، «گل کوچک» انگلیسی زبانان، ترزینای پرتغالیها، ترزیتای اسپانیائی زبانان، در همه جا دوستانی دارد. خیلیها می گویند «او اینجاست... او حاضر است... خیلی نزدیک به ماست...»

داستان خصوصی این جمعیت هرگز نوشته نخواهد شد. راز آن بین آنها و ترز باقی می ماند. داستان واقعی اتفاقات پس از مرگ مقدس لیزبو در چنان عمقی جای دارد که غیرقابل دسترس است.

۷۵- از او می پرسیدند: «بعد از مرگ به چه نامی باید از شما یاد کرد؟» - «مرا "ترز کوچک" بنامید».



ژان پل دوم در بیمارستان ترز (۲ ژوئن ۱۹۸۰)

این چند صفحه درباره زندگی پس از مرگ کارملیت لیزیو داستان هشتاد و پنج سال را خلاصه می کند و «تراکم و درخشندگی زندگی پنهان او در خدا» را به طور ناقص به تصویر می کشد. این درخشندگی ادامه دارد و ادامه نیز خواهد داشت.

آری، می خواهیم آسمانم را با خوبی کردن بر روی زمین بگذرانم و تا زمانی که جانمایی برای نجات هستند نمی خواهیم آرام بگیرم... ولی زمانی که فرشته بگوید: زمانش گذشت، آن گاه آرام خواهم گرفت...

* * *

حامی من ترز مقدس لیزیو است. رزهای سفیدی که جلوی او (مجسمه ترز در باغ) کاشته ام تقریباً تمام سال گل می دهند.

آلن می مون ۱۹۷۰

قهرمان المپیک ماراتون

دیر قبطی وادی ناتروم که تقریباً ۲۵ سال پیش توسط ماتا ال مسکین بنیانگذاری شده است. ماتا ال مسکین دانشجوی داروسازی، مصری و پیرو مذهب قبطی - ارتدکس؛ در جوانی احساس می کرد که دعوتی مذهبی دارد؛ او در بیابانی در مصر علیا انزوا گزید و نوعی زندگی زاهدانه مشابه زندگی ماکر مقدس، یکی از پدران رهبانیت قبطی، آغاز کرد. نوشته های ترز مقدس عیسای کودک که در سال ۱۹۶۴ به عربی ترجمه شده بودند عمیقاً در ماتا ال مسکین تاثیر گذاشت و به قاعده ای اساسی برای او و راهباننش تبدیل گردید. هم اکنون این قاعده اساس بازسازی وادی ناترون می باشد. اطلاعات کارملیتی ۱۹۸۱

من در سالهای دهه ۶۰ در دوران دانشجویی در مجالس گروه کاتو شرکت می کردم. در چندین مورد یک پیشنهاد برای ما از ترز لیزیو سخن گفت. دختران می خندیدند و پسران از خود می پرسیدند که چه ارتباطی می تواند میان این حرفها و مبارزه آنها برای آزادی الجزایر و علیه شکنجه وجود داشته باشد. ما برای پرداختن به این خواهر روحانی کوچک بیش از حد جدی و گرفتار بودیم. و سپس واقعه ماه مه ۶۸ پیش آمد و سالهای پر مشغله سیاسی به دنبال آن. من ارتباطم را با کلیسائی ناتوان که قادر نبود آینده ای مطمئن به روی انسان بگشاید قطع کرده بودم.

در ۱۹۷۵، من موفقیت چندانی در کارم به دست نیاورده و امید این که بتوانم در این جهان بس سنگین چیزی را عوض کنم از دست داده بودم. در

شهادتهایی برگزیده از هزاران

«می خواهم در آن واحد انجیل را در پنج قاره دنیا و

حتی در دور دست ترین جزایر، بشارت دهم»

من ترز، قدیس لیزیو را خیلی دوست دارم چون او چیزها را آسان کرده است: در رابطه ما با خدا ریاضیات را حذف کرده و به روح القدس، در زندگی درونی جائی را باز پس داده که علماء گرفته بودند.

کاردینال بورن ۱۹۱۲

اسقف اعظم کلیسای وست مینستر

در هایتی، دوستی کتاب کوچکی به من داد: «داستان یک زندگی». با کتاب را گشودم و اولین صفحات را بدون توجه خاصی خواندم. به نظر نمی رسید که اینها برای من نوشته شده و قابل استفاده من باشد. به این ترتیب به داستان سید تکه پارچه ها رسیدم، آنجا که لئونیه به ترز پیشنهاد می کند تکه پارچه یا روبانی انتخاب کند و ترز جواب می دهد: من همه را انتخاب می کنم. یک احساس ناشناخته مرا در خود غرق کرد: آتش، «شادی، اشک شوق...» به دنیای دیگری منتقل شدم، در آن لحظه احساس می کردم که «ترز کوچک» (که هنوز تقدیس نشده بود) کنار من است و چشمهای جانم را باز می کند. نه این یک توهم نیست، تاثیرات این فیض رعد آسا بعد از چهل و هشت سال هنوز بر زندگی من مسلط است...

ژان دو کور - گراند مزون ۱۹۱۴

افسر نیروی دریائی و نماینده لوار آتلانتیک که در

سال ۱۹۷۴ در دیر کرگونان وفات یافت.

۲۴ مارس از زندان آزاد می شوم. برای نقاشی ای می کشم که امیدوارم بپسندی. ترز مقدس، تو را همانند پسر و همسر می بوسم.
سرژ دهم ۱۹۷۹ - زندانی

اسم من ترز برمر است و در ایالات متحده زندگی می کنم. جدیداً کتابی خواندم به نام «آقای مارتن، یک پدر آرمانی». من، همچنین کتاب «داستان یک زندگی» را خوانده ام و باید بگویم که هرگز در این چهل و دو سال زندگی ام چیزی مشابه آن نخوانده و این چنین تحت تأثیر هیچ کتابی قرار نگرفته بودم. با وجود این که کاتولیک هستم و نامم ترز است، چیز زیادی درباره این قدیس توانا که جانها را نجات می دهد، نشنیده بودم. در ژانویه ۱۹۸۱، در بدترین دوره زندگی ام یک روز به کلیسائی وارد شدم که در آن مجسمه ای بود که در پای آن تصویری به همراه دعائی قرار داشت. «چرا نه؟ حال که همه تلاشهای من بی نتیجه مانده است!» ایمان من آن قدر تقویت یافته که باور نمی کنم همان شخص قدیم هستم، منی که تنها به خودکشی می اندیشیدم.

خانم ترز برمر ۱۹۸۱

هنوز تصویر آن کاهن بودائی با لباس زعفرانی و سر تراشیده اش در خاطر من هست که بعد از دیدن اطاق ترز مقدس روی نیمکتی نشسته و به بازدید کنندگانی که با خود آورده بود می گفت: «حالا، با هم دعای «ای پدر ما» را بخوانیم» و اضافه کرد: «ترز مقدس، برای بازدید کنندگانی که به این جا می آیند دعا کنید».

او یک بودائی بود که در خدمت ژوئیتهای هند تعلیم دیده و دید باز ترز را بسیار می پسندید چون ترز علیه هیچکس نبود. برای او که مسیحی نبود، ترز با خواسته روحانیت خود او همگام می شد، یعنی عشق جهانگیر. خواهر کولت بارتلمی ۱۹۷۳ - در بوئی سونه

خانواده نامزد، زندگی نامه ترز مارتن به دستم رسید. و این یک مکاشفه منقلب کننده بود، کشف دوباره انجیل که به زبان پرتوقع یک کودک خوانده می شود. مثل این که بر سرم کوبیده باشند. مدت ۸ روز درمانده بودم. سپس سعی کردم دعا کنم و خدا را باز یافته و زندگی من متحول شده است.

د-ل ۱۹۷۹

ما می خواستیم یک دیر تأسیس نماییم ولی این غیرممکن بود زیرا قانون تأسیس دیر را اکیداً ممنوع می کرد. آن گاه «داستان یک زندگی» را کشف کردیم و حالا این دیر ماست. این راه کوچک کودکی را همه می توانند دنبال کنند، حتی وقتی مؤسسات رسمی مذهبی به دام افتاده اند، و یا حتی وقتی که هیچ اقدام مذهبی مجاز نیست.

مسیحیان ارتدکس روس ۱۹۷۷ - مسکو

این کتاب تجلیل مشتاقانه یک بی ایمان از کارملیت شیخ گونه، که معجزه وار با گللهائی در دستش در دوره ای ظهور کرده که شاعران را مایوس و متوحش می سازد. ترز مارتن هم ولایت من و تقریباً هم دوره من است. نمی خواهم ورود نورانی او را به تقدس نادیده بگیرم و از او تجلیل ننمایم. ضمناً او از این پس متعلق به همگان است. ما هم سهم خود را می خواهیم.
لوسی دلارو- ماردرو ۱۹۲۶ - نویسنده

برایت یادداشتی می نویسم من در زندان خیلی به تو فکر می کنم. زیاد طول نخواهد کشید، مهم نیست. چند وقت پیش با همسر به دیدن تو آمده بودم و همین که بتوانم با پسر که چهار ماهه است، باز هم به دیدن تو خواهم آمد. ضمناً به دور گردنم مدال تو و عیسی مسیح خود را دارم. روز

کنم و به اراده خدا رها سازم. باشد که خواهر ترز از آن بالا ما را حمایت کند و نشان دهد که چگونه با عیسی یکی شویم.

مارک سانیه بنیانگذار سیون
(نامه به مادر آگنس روز ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۰)

من خیلی به او مدیونم، ترز مقدس «فرشته خوب» من بوده. من یادگاری از استخوانهای او دارم که مرا ترک نمی کند. آن را مادر آگنس که تا زمان مرگش با هم نامه نگاری داشتیم به من داده. در «داستان یک زندگی» گنجینه هایی از حکمت وجود دارد.

شارل مورا ۱۹۵۲
بنیانگذار نهضت افراط‌گرایی

راین دختر چهار سال و نیمه من از ۱۱ ژانویه ۱۹۰۶ به یک بیماری چشمی غیر قابل علاج مبتلا بود. بعد از شانزده ماه درمانهای بیهوده همسرم این کودک نابینا را بر سر مزار خواهر ترز عیسای کودک برد و ما یک نماز نه روزه را برای این مقدس کوچک شروع کردیم. از همان دومین روز، ۲۶ مه ۱۹۰۸، دو روز قبل از عید صعود مسیح، در زمانی که همسر من در مراسم دعای ساعت ۶ شرکت می کرد، راین کوچک من بعد از یک حمله شدید، ناگهان بینائی اش را باز یافت. ابتدا همسرم و سپس من این موضوع را متوجه شدیم. بر اساس آنچه که گفته شد، با حق شناسی فراوان از معجزه ای که در حق ما به وقوع پیوسته، این تأیید نامه را با شاهدان امضاء می کنیم. (به دنبال آن یازده امضاء و تأیید پزشکان می آید).

آ. فوکه ۱۲ دسامبر ۱۹۰۸
(راین فوکه کوچک به دیدن کارملیتها به اطاق ملاقات دیر آمد)

در این جا، روزی نیست که اشخاصی از همه نوع را به مکتب ترز لیزیو هدایت نکنم، به مدد نوشته های او و آنچه که درباره وی نوشته شده است؛ اشخاصی گوناگون از خودفروش گرفته تا دختر جوانی که به دنبال تمایل مذهبی می گردد، از کشیشی که در پی گذشته ای غم آلود آواره شده تا مدیر کلّ بازنشسته ای که اعتراف می کند از کنار زندگی حقیقی عبور کرده است، از مادر خانواده ای که به زحمت خواندن می داند ولی از درون آنچه را که ترز مقدس می گوید می فهمد تا بابای طلاق گرفته ای که احساس می کند به نور خاص خدای رحمانی ترز مقدس «بخشوده» شده است... به فیض او، معجزه های کوچک فراوانی را دسته می کنم.

کشیش پاروزی، لیون ۱۹۸۲

عیسی در کنار من است. او مرا بیشتر و بیشتر به خود جذب می کند و من فقط می توانم در سکوت او را پیرستم و آرزو کنم که از عشق بمیرم. می خواهم، مثل ترز عیسای کودک مقدس کوچک، با هر ضربان قلبم عطای خود را برای «قربانی سوختنی عشق بخشاینده» شدن تمدید کنم. در ظلمت و در آرامش انتظار می کشم. به انتظار عشقم! تا پنج ساعت دیگر عیسی را خواهم دید.

ژاک فش

(این متن روز ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۷، ششصدمین سالگرد مرگ ترز، شب قبل از انجام حکم اعدامش در ۲۷ سالگی نوشته شده است).

درست وقتی، بدبختی بزرگی که از سرگذراننده ام، بر سرم فرود می آمد، از دست یک ناشناس جزوه کوچکی درباره خواهر ترز عیسای کودک دریافت کردم. تازه شروع به خواندن آن کرده بودم که تسلای لطیفی احساس کردم مثل یک تسلی درونی تا خود را همانند خواهر ترز، کوچک

با ترز، هر قدر هم که سقوط کرده باشیم، همیشه می توانیم دوباره شروع کنیم. شروع به دوست داشتن، شروع به زندگی کردن. ترز همیشه کسی به نظر می آید که بدبختی را خرد می کند، کسی که باعث ورود به رستاخیز می شود. ترز شما را از صلیب دروغین پائین می آورد از صلیب ترس، پشیمانی، و ناامیدی تا به آرامی در مقابل صلیب حقیقی به زانو بنشانند. من هرگز نمی توانم از ترز که مرا از عصیان نجات داد به اندازه کافی تشکر کنم. با وجود این احساس می کنم که هنوز خیلی چیزها می توانم از او بیاموزم و دعا می کنم که مرا از تمام چیزهایی که اغلب متوقف می کنند رهائی بخشد.

ح. م. لواره ۱۹۸۲

* * *

در پایان این دو کتاب، این پانزده سال رهروی به همراه ترز، در کنار یک شخصیت بخصوص و وصف ناپذیر، بودن را باز هم بیشتر احساس می کنم. خواننده متعجب و مبهوت خواهد پرسید مگر ترز که بود؟ به او جواب داده می شود: «بیایید و ببینید». آیا می خواهید نویسنده کلید معما را به شما بدهد؟ این یک داستان عاشقانه است، پس کلیدی ندارد دری باز است، به روی مرگ، به روی زندگی.

ژان فرانسوا سیکس ۱۹۷۳

نویسنده زندگی ترز

ترز کوچک عزیز، زمانی که زندگینامه تو را خواندم، هفده ساله بودم. بر من همچون تندی اثر کرد. تو آن را «داستان بهاری یک گل کوچک سفید» نامیده بودی؛ اما در نظر من همچون داستان یک میله فولادی آمد، به خاطر نیروی اراده، پشتکار و قدرت تصمیم تو. از زمانی که راه وقف کامل خود به خدا را انتخاب کردی، هیچ چیز تو را متوقف نکرد: نه بیماری، نه مخالفت‌های خارجی، و نه ابرها و تاریکیهای درونی.

البینو لوچیانی ۱۹۷۳ - (پاپ ژان پل اول)

ادیت کمی بعد از تولدش به بیماری چشمی آب مروارید مبتلا گردید. اما کسی متوجه آن نشد! نزدیک سه سال نابینا بود، مادر بزرگش لوئیز او را به لیزیو برد و او بینا شد. ادیت که ایمان داشت این یک معجزه واقعی بوده از این تاریخ یک دل‌سپردگی حقیقی به ترز عیسای کودک مقدس پیدا کرد و نه تنها همیشه مدال ترز را برگردن داشت بلکه روی میز کنار تختش نیز تصویر کوچکی از این قدیس به چشم می خورد.

سیمون برتر ۱۹۶۹ - خواهر ادیت پیاف

- ماری (۱۸۷۰/۸/۲۲ - ۱۹۰۵/۴/۱۴) که در دیر کارمل لیزیو نام خواهر ماری عشای ربانی را گرفت.
- پل (۱۸۷۱/۱۰/۱۶) که به هنگام تولد وفات یافت.

● خانواده مارتن:

لوئی مارتن در ۱۸۵۸/۷/۱۳ با ازلی گرن ازدواج کرد و صاحب نه فرزند شدند:

- ماری لوئیز (۱۸۶۰/۲/۲۲ - ۱۹۴۰/۱/۱۹) مادر تعمیدی ترز که در دیر کارمل لیزیو نام خواهر ماری قلب مقدس را گرفت.
- ماری پولین (۱۸۶۱/۹/۷ - ۱۹۵۱/۷/۲۸)، که در دیر کارمل لیزیو نام مادر آگس عیسی را گرفت.
- ماری لئونی (۱۸۶۳/۶/۳ - ۱۹۴۱/۶/۱۶) که در دیر ویزیتاسیون کان به سال ۱۸۹۹ نام خواهر فرانسوا ترز را گرفت.
- ماری هلن (۱۸۶۴/۱۰/۳ - ۱۸۷۰/۲/۲۲)
- ماری ژوزف (۱۸۶۶/۹/۲۰ - ۱۸۶۷/۲/۱۴)
- ماری ژان باتیست (۱۸۶۷/۱۲/۱۹ - ۱۸۶۸/۸/۲۴)
- ماری سلین (۱۸۶۹/۴/۲۴ - ۱۹۵۹/۲/۲۵) که در کارمل لیزیو نام خواهر ژنویو صورت مقدس را گرفت.
- ماری ملانی ترز (۱۸۷۰/۸/۱۶ - ۱۸۷۰/۱۰/۸)
- ماری فرانسوا ترز (۱۸۷۳/۱/۲ - ۱۸۹۷/۹/۳۰) که در کارمل لیزیو نام خواهر ترز عیسیای کودک و صورت مقدس را گرفت.

نسب نامه خانواده های مارتن و گرن

● از طرف پدر ترز، لوئی مارتن (۱۸۲۳/۸/۲۲ - ۱۸۹۴/۷/۲۹)
پدر و مادر بزرگ او:

- پی یر فرانسوا مارتن (۱۷۷۷/۴/۱۶ - ۱۸۶۵/۶/۲۶)
- فانی بورو (۱۸۰۰/۱/۱۲ - ۱۸۸۳/۴/۸)
آنها سه دختر و دو پسر داشتند که آخرین آنها لوئی بود.

● از طرف مادر ترز، ازلی گرن (۱۸۳۱/۱۲/۲۳ - ۱۸۷۷/۸/۲۸)
پدر و مادر بزرگ او:

- ایزیدور گرن (۱۷۸۹/۷/۶ - ۱۸۶۸/۹/۳)
- لوئیز ژان ماسه (۱۸۰۵/۷/۱۱ - ۱۸۵۹/۹/۹)
آنها سه فرزند داشتند:
- ماری لوئیز (۱۸۲۹/۵/۳۱ - ۱۸۷۷/۲/۲۴)، که در دیر ویزیتاسیون مان نام خواهر ماری دوزیته را گرفت.
- ازلی ماری (مادر ترز)
- ایزیدور (۱۸۴۱/۱/۲ - ۱۹۰۹/۹/۲۸) (دائی ترز) که در لیزیو داروساز بود. در تاریخ ۱۸۶۶/۹/۱۱ با الیزا سلین فورنه (۱۸۴۷/۳/۱۵ - ۱۹۰۰/۲/۱۳) ازدواج کرد.
آنها صاحب سه فرزند شدند:

- ژان (۱۸۶۸/۲/۲۴ - ۱۹۳۸/۴/۲۵) که در ۱۸۹۰/۱۰/۱ با دکتر فرانسویس لانی ئل (۱۸۵۸/۱۰/۱۸ - ۱۹۱۶/۳/۱۹) ازدواج کرد.

دوست داشته شدن خدای نیکو

همان طور که خودم او را دوست می‌دارم،

تا راه کوچکم را به جانها ببخشم...

آری، می‌خواهم آسمانم را با خوبی کردن بر روی زمین سپری کنم».

بازشناسی ترز

ترز مارتن در دوم ژانویه سال ۱۸۷۳ به دنیا آمد

و در سن ۱۵ سالگی وارد دیر کارمل لیزیو شد

و نام خواهر ترز عیسیای کودک و صورت مقدس را دریافت نمود.

وی در طی زندگانی به ظاهر ساده اش،

خویشتن را «بزرگترین قدیس زمان حاضر» نشان داد.

در قرن نوزدهم، قری که تحت تأثیر یانسنیسم قرار داشت،

او خود را به دست امواج اعتماد و عشق سپرد

و با وفاداری نسبت به کوچکترین امور زندگی روزانه

دعوت الهی خویش را به طور کامل تحقق بخشید:

«من در قلب کلیسا، محبت خواهم بود».

ترز در طی ۱۸ ماه آخر عمرش شب عمیق ایمان را پشت سر می گذاشت.

او برای بی ایمانان رنج می کشید.

در سی ام سپتامبر ۱۸۹۷ در حالی که زیر لب زمزمه می کرد:

«آه! دوستش دارم! ... خدای من، دوستت دارم»

در سن ۲۴ سالگی وفات یافت.

ضمیمه ۱

برگزیده اشعار ترز



خداوندا، اراده تو را می‌طلبم...

و آنچه را که تو می‌خواهی انتخاب می‌کنم!...

عیسی از عشق به ما می‌سوزد ...
 چهره ستودنی او را بنگر! ...
 چشمان خاموش او را که به پائین دوخته شده بنگر! ...
 زخمهایش را نیز ...
 عیسی را در چهره اش بنگر ...
 آنجا خواهی دید چگونه ما را دوست دارد.

عیسی را تنها نگذار

دعا برای من جست و خیز قلب است،
 نگاه ساده ای است رو به آسمان،
 فریاد قدردانی و عشق است،
 در میان آزمایش همچنان که در میان شادی.

برای اجابت شدن لازم نیست
 عبادت زیبایی را از کتابی بخوانیم ...
 من مانند کودکانی که خواندن نمی‌دانند دعا می‌کنم،
 آنچه را می‌خواهم به سادگی به خدای نیکو می‌گویم
 بی آن که جملات زیبایی بسازم، و او همیشه منظورم را می‌فهمد.

من هرگز سخن گفتن عیسی را نشنیده‌ام،
 اما احساس می‌کنم که او هر لحظه در من حضور دارد،
 مرا هدایت می‌کند و آنچه را باید بگویم یا انجام دهم به من الهام می‌نماید.

من این را تجربه کرده‌ام: هنگامی که هیچ احساسی ندارم،
 و قادر به دعا کردن نیستم، آنگاه زمان جستجوی
 موقعیتهای کوچک است، هیچ‌هایی که لذت بخش اند ...
 هر وقت فرصت مناسبی نمی‌یابم، می‌خواهم لاقبل به او بگویم
 که دوستش دارم ...

من همیشه وفادار نیستم، اما هرگز هم مأیوس نمی‌شوم،
 خود را در آغوش عیسی رها می‌کنم.

ای مریم مقدس، اگر من ملکه آسمان بودم
 و تو ترز بودی،
 آرزو می‌کردم ترز باشم
 تا تو ملکه آسمان شوی.

خود را به مریم بسپار ...

وقتی به حضور باکره مقدس دعا می‌کنیم و اجابت نمی‌شود،
 نشانه این است که نمی‌خواهد.
 پس باید اجازه دهیم مطابق نظر خودش عمل نماید.
 چرا تو را دوست دارم، ای مریم

برای این که کودک بتواند مادرش را عزیز بدارد،
 باید مادرش با او گریه کند و در دردهایش شریک باشد.
 ای مادر عزیز من، در ساحل بیگانه،
 برای کشاندن من به سوی خود چه اشکها ریختی! ...
 با تعمق بر زندگی تو در انجیل مقدس،
 جرأت می‌یابم به تو نگاه کنم و نزدت بیایم.
 تصور این که فرزند تو هستم برایم دشوار نیست
 زیرا تو را نیز مانند خودم میرا و رنجور می‌بینم ...

ای مریم مقدس تو ما را دوست داری همان طور که عیسی ما را دوست دارد
 و به خاطر ما رضا می‌دهی از او دور شوی.
 دوست داشتن، یعنی همه چیز را بخشیدن و خود را دادن،
 تو که تکیه‌گاهی برای ما شدی خواستی این را ثابت کنی.

ای عیسی، من کودکی ناتوان و ضعیف بیش نیستم،
 اما همین ضعف من است
 که به من شهادت می دهد
 تا خود را به محبت خدا تقدیم نمایم.

در راه کوچک قدم بگذار ...

علی رغم کوچک بودنم در آرزوی تقدس هستم،
 بزرگ شدنم غیرممکن است، باید خود را همان طور که هستم
 و با تمام معایبم تحمل کنم،
 ولی می خواهم وسیله ای برای رفتن به آسمان بیابم،
 با راهی کوچک، مستقیم و کوتاه، راهی کوچک و کاملاً جدید.
 در کتابهای مقدس جستجو کرده ام:
 «اگر کسی خیلی کوچک است نزد من آید».

تقدس به انجام این یا آن کار نیست
 بلکه منوط به آمادگی قلبی است
 که ما را در آغوش خدا فروتن و کوچک می گرداند،
 آگاه از ضعفمان و در حالی که تا سر حد جسارت
 به نیکوئی پدرانۀ او اعتماد می کنیم.

عیسی طالب اعمال بزرگ نیست
 بلکه فقط اعتماد و قدردانی می خواهد
 اعتماد است که مرا هدایت می کند،
 و جهت یاب دیگری ندارم.

عیسی، از تو جز آرامش و محبت چیز دیگری نمی خواهم،
 محبتی که جز تو مرزی نمی شناسد،
 محبتی که دیگر من نباشم،
 بلکه تو عیسیای من.

بگذار تو را دوست بدارند ...

آه خدای من! محبت پرشفقت تو را به درستی نشناخته رد کرده اند.
 می دانم اگر جانمایی را می یافتی که خود را به محبت تو بسپارند،
 شادمان می شدی از این که مانع جریان امواج رحمت بیکرانی
 که در توست نمی شوند.

خدای نیکو به من فهمانده است که جانمایی هستند
 که او در رحمت و مهربانی اش از انتظار کشیدن برای آنها خسته نمی شود،
 جانمایی که نور خود را به تدریج به آنها می بخشد.

ای عیسی، حس می کنم اگر بر فرض محال
 جانی از جان من ضعیف تر و کوچکتر می بود،
 از پرکردن آن با احسانی بیش از آنچه برای من کرده ای خرسند می گشتی،
 البته اگر او با اعتماد کامل خود را به شفقت تو بسپارد.

خدای خوب اشتیاق تسخیر شدن توسط او
 و عشق پر رحمت خود را به شما نمی داد
 اگر این احسان را برایتان محفوظ نداشته بود.

از آن هنگام که به من عطا شده
 تا محبت قلب مسیح را نیز درک کنم،
 او هر ترسی را از قلب من زدوده است.

تو می‌دانی، ای خدای من!
تمامی اشتیاق من این است
که تو را دوست بدارند.

خود را تقدیم کن

من به کارمل آمده‌ام تا جانها را نجات بخشم
و به ویژه برای کشیشان دعا کنم.
دعا و از خودگذشتگی است که مرا نیرو می‌بخشد.
اینها سلاحهای شکست ناپذیری هستند
که عیسی به من داده است،
و می‌توانند بیش از سخنان بر جانها اثر بگذارند،
من غالباً این را تجربه کرده‌ام.
هر آنچه کرده‌ام - حتی برداشتن سوزنی از روی زمین -
برای خوش آیند خدای خوب بوده است،
برای نجات دادن جانها به خاطر او.
به خاطر یک مبشر راه می‌روم.
فکر می‌کنم شاید در آن دوردستها
یکی از آنها از دویدهای بشارتی اش خسته شده باشد
و برای کاستن خستگیهایش قدمهای خود را به خدای خوب تقدیم می‌کنم.
فهمیده‌ام که محبت دربرگیرنده هر دعوت الهی است،
محبت همه چیز است، همه وقت و همه جا را در بر می‌گیرد...
در یک کلام که او جاودانی است!...
من فریاد برآورده‌ام: ای عیسی، عشق من...
سرانجام دعوت الهی خویش را یافته‌ام،
دعوت من به محبت است! بله جای خود را در کلیسا یافته‌ام...
بدین ترتیب من همه چیز خواهم بود.

علی‌رغم این تجربه سخت
که شادمانی مرا زایل می‌گرداند می‌توانم فریاد بزنم:
«خداوندا، تو با آنچه انجام می‌دهی
مرا از خوشی لبریز می‌گردانی».

در امید به پیش برو...

عیسی اجازه داد که جان من با غلیظ‌ترین تاریکیها تسخیر شود
و اندیشه آسمان که تا این حد برایم شیرین بود،
دیگر فقط موضوعی برای مبارزه و عذاب باشد...
باید از این تونل تاریک گذر کرده باشی
تا ظلمت آن را دریابی.
عیسی می‌داند با آن که از شادمانی ایمان بهره مند نبودم،
حداقل تلاش نمودم تا عمل ایمان داشته باشم.
فکر می‌کنم که در طول این یک سال
بیش از تمامی عمرم عمل ایمان داشته‌ام.
به عیسی می‌گویم خوشحالم
از این که نمی‌توانم از این آسمان زیبا بر روی زمین لذت ببرم
تا وی آن را برای ابد به روی بی‌ایمانان بگشاید.
تجربه ای که مسیر آن را می‌پیمایم هیچ تسلائی برای من ندارد
و با این حال همه تسلیات را برایم به همراه می‌آورد،
چون عیسی است که آن را انتخاب کرده
و من مشتاق هستم که او را به تنهایی تسلی بخشم، تنها او را!

آسمان من

ایام آسمان را با خوبی نمودن برای زمینیان خواهم گذرانند.

- (۱) ای همه کسانی که زیر یوغ سنگین رنج می کشید،
بیایید به قلب من، و استراحت خواهید یافت.
- (۲) در او یعنی خدایم اعتماد دارم و از هیچ چیز نمی ترسم.
خداوندا تو نیکو هستی و همه آنانی که تو را می خوانند می بخشی.
- (۳) پس به دنبال ظلم اسرائیل خواهند گشت،
گناهان یهودا را نخواهند یافت.
- (۴) گناهاتان اگر به سرخی ارغوان باشند
سفیدتر از برف زیر آفتاب خواهند شد.
- (۵) مسکینان را رهایی خواهد داد،
و بر طفل بی پناه شفقت خواهد نمود.
- (۶) خداوند قوت من است، نجات من و سرود من،
اینک در فقر من تسلی من است.

ای خداوند تو مرا برگزیده ای

بیا ای روح القدس
بیا ای آتش محبت
بیا ای پدر مسکینان
ای که مشتاقانه زخمهای مرا می جویی تا شفا بخشی.

- (۱) ای خداوند، از نخستین روز زندگی
تو مرا برگزیدی و می توانم خود را عمل محبت تو نام نهم.
- (۲) ای پادشاه محبوب و الهی،

شادی من

- ای عیسی، دوست داشتن تو شادی من است
زیرا که شادی من دوست داشتن توست
- (۱) وقتی آسمان آبی تیره می شود، و به نظر می رسد که او مرا وانهاده است،
شادی من در ایستادن به زیر سایه است،
در پنهان نمودن خویشتن، و در نزول کردن.
شادی من همانا اراده مقدس یگانه عشقم عیسی است.
بدین جهت بی هیچ واهمه ای زندگی می کنم،
و شب را به همان اندازه روز دوست می دارم.
 - (۲) شادی من در کوچک ماندن است،
هرگاه بر زمین می افتم، می توانم زود به پا خیزم
زیرا عیسی دستم را می گیرد.
او را از نوازشها لبریز می کنم، و می گویم که او برای من همه چیز است،
و هرگاه که خود را از ایمان من مخفی کند، نوازشها را مضاعف می کنم.
 - (۳) شادی من در پنهان نمودن اشکهایم است،
آه! رنج کشیدن چه لذت بخش است،
وقتی بدانیم چگونه آن را با گلها بپوشانیم!
می خواهم بی هیچ حرفی رنج بکشم تا عیسی تسلی یابد،
به هنگامی که قلبم در غربت است شادی من در دیدن لبخند اوست.
 - (۴) شادی من بی وقفه جنگیدن برای تولید برگزیدگان است.
این قلب افروخته به ملاحظت توست که اغلب به عیسی می گوید:
«ای برادر کوچک و الهی من، به خاطر توست که از رنج کشیدن خوشنودم،
تنها شادی من بر روی زمین، شاد ساختن توست».
 - (۵) ای خداوند می خواهم باز هم مدتها زندگی کنم اگر خواست تو باشد،
و در آسمان تو را پیروی نمایم اگر پسند تو باشد،
عشق به عیسی، این موهبت الهی، از سوزاندن من باز نمی ایستد.
مرگ و زندگی برای من چیست؟
عیسی، شادی من دوست داشتن توست.

(۳) با تأمل نمودن بر زندگی در انجیل مقدس
 جرأت می‌کنم به تو بنگرم و به سویت آیم،
 دیگر خود را فرزند تو انگاشتن برایم دشوار نیست،
 زیرا تو را مانند خود میرا و رنج کشیده می‌بینم.
 (۴) ای مریم، هنگامی که فرشته‌ای آسمانی
 هدیه‌ی مادر شدن را به تو می‌دهد،
 مادر خدایی که می‌باید تا به ابد سلطنت نماید،
 تو را می‌بینم که بر همه ارجحیت یافته‌ای.
 گنج توصیف ناپذیر بکارت تو رازی عجیب است.
 (۵) ای باکره پاک،
 می‌دانم که جان تو در نظر خداوند،
 با ارزش تر از آن اقامتگاه الهی بطن توست
 می‌دانم که جان بس فروتن و حلیم تو
 چگونه توانست عیسی را فرو گیرد، آن اقیانوس محبت را.
 (۶) ای مادر محبوب، با همه کوچکی ام
 من نیز مانند تو قادر مطلق را در درون خود دارم،
 و با دیدن ضعفم بر خود نمی‌لرزم، زیرا گنج مادر متعلق به فرزند است.
 (۷) و من فرزند تو هستم،
 آیا فضیلت و محبت تو از آن من نیست؟
 هنگامی که آن قربانی بی‌عیب، عیسی، آن بره‌حلیم در قلب من فرود
 می‌آید، به نظر می‌رسد که قلب من در تو استراحت می‌یابد.

من خود را در میان باکره‌های دربار تو می‌بینم.
 (۳) افسوس که جز خود ضعیف نیستم
 ای خدای من، تو می‌دانی که در من فضیلتی نیست.
 (۴) اما این را هم می‌دانی که تنها کسی که دوست می‌دارم،
 آن که مرا افسون کرده، تو هستی ای عیسیای مهربان من.
 (۵) و تنها تو، ای عیسی می‌توانی جانی را که تا بی‌نهایت
 نیاز به دوست داشته شدن دارد اقناع نمایی.
 (۶) مریم، ای ملکه آسمانها، شبان عزیز من،
 دست نامرئی تو مرا محافظت می‌کند،
 به گاه بازی در لبه پرتگاه،
 آن‌گاه که قلعه کرمل را به من نشان می‌دادی.

چرا تو را دوست دارم

آه! می‌خواستم برای مریم بسرایم: چرا تو را دوست می‌دارم،
 چرا نام شیرین تو قلب مرا به وجد می‌آورد،
 و چرا اندیشه عظمی مطلق تو مرا می‌ترساند.
 (۱) اگر جلال الهی تو را نظاره می‌کردم
 که از درخشش تمامی نیکبختان سبقت می‌گیرد،
 باور نمی‌کردم که فرزند تو هستم.
 ای مریم در برابر تو سر فرود می‌آورم.
 (۲) برای آن که طفلی به مادرش علاقمند شود
 باید مادر با او گریه کند، با او همدردی نماید.
 ای مادر مورد علاقه من، بر ساحل بیگانه
 به خاطر جلب من به سوی خود چه اشکها ریختی.

(۱) عیسی تصویر وصف ناپذیر تو

ستاره ای است که قدمهای مرا رهبری می کند،
آه! می دانی که چهره شیرین تو برای من
در این جهان تجسم آسمان است.

(۲) چهره تو زنبق دره است

که عطر اسرارآمیز آن، جان غریب مرا تسلی می دهد
و طعم آرامش آسمانی را به او می چشاند.

(۳) ای عیسی، صورت تو تنها ثروت من است

چیزی بیش از این نمی خواهم
مرا همیشه در آن مخفی دار
و به تو شبیه خواهم شد.

(۴) چهره تو ای منجی شیرین من،

استراحت و حلاوت من است،
و دسته مرّ الهی است که روی قلبم نگاه می دارم.

(۵) اثر الهی در من به جای گذار،

اثر خطوط پر لطف خود را
و من بزودی مقدس خواهم شد
و قلبها را به سوی تو خواهم کشید.

نه، من نمی میرم

نه من نمی میرم بلکه به حیات داخل می شوم
ای خدای من شما بر انتظارات من سبقت جسته اید.

(۱) ای خدا مرا محافظت فرما، پناه من در توست.

به خداوند گفته ام تو سعادت من هستی.

محبوب من

محبوت من، ای زیبایی مطلق،

تو خود را به من می دهی

و من تو را دوست می دارم.

زندگی من عملی حاکی از عشق است.

(۱) عشقی آتشین به جانم نفوذ کرده،

بیا، تو را می خوانم، بیا و مرا بسوزان.

(۲) اشتیاق تو مرا سرعت می بخشد و من ای کوره الهی،

می خواهم که دائماً خود را در تو ویران کنم.

(۳) خداوندا، هنگامی که روح انسان به سوی تو پر می کشد

بی آنکه بازگشتی باشد،

رنج کشیدن چه شادی عظیمی می شود.

(۴) ای شادیهای زندگی در وطن آسمانی،

جان شادمان من طعم شما را می چشد.

(۵) ای شادیهای زندگی در وطن آسمانی،

شما جز عشق نمی باشید،

شما جز عشق نمی باشید.

چهره تو تنها وطن من است

چهره تو تنها وطن من است

و ملکوت عشق من.

چهره تو مرتع خندان من است

و آفتاب ملایم و هر روزه من.

- (۳) مخلوق دیگری نیافتم
 که هرگز نمیرد، و مرا تا این حد دوست بدارد.
 من به خدایی نیاز دارم که طبیعت مرا بر خود گیرد
 و برادر من شده، قادر به رنج کشیدن باشد. (تکرار)
- (۴) خوب می دانم که عدالت‌های ما
 در نظر تو کمترین ارزشی ندارند
 و برای بها دادن به فداکاریهایم
 می خواهم آنها را تا قلب الهی تو بالا برم.
 تا با مال تو یکی باشند
- (۵) نه، تو مخلوقی بی عیب نیافتی
 در میان صاعقه‌ها، شریعت خود را به ما دادی.
 ای عیسی، من خود را در قلب مقدس تو پنهان می کنم
 و نمی ترسم، زیرا تقوای من تو هستی.

* * *

- (۲) تو میراث من، سهم من و حصه من هستی،
 تویی که قرعه مرا تضمین می کنی.
 (۳) خطه‌های من به جایهای لذتبخش افتاده،
 آری نصیب من برایم اعجاب انگیز است.
 (۴) خدا را متبارک می خوانم که خود را مشاور من ساخته
 حتی شبها قلبم مرا می آگاهاند.
 (۵) خداوند را دائماً در نظر خود دارم
 و چون به دست راست من است نمی توانم لغزش بخورم.
 (۶) قلبم شادی می کند، احشایم هلله می نمایند،
 و جسمم در اطمینان ساکن شده است.
 (۷) جان مرا در هاویه رها نخواهی کرد
 و نخواهی گذارد که دوست تو فساد را ببیند.
 (۸) این تو هستی که راه حیات را به من می نمایی،
 در برابر رویت ای تمامیت پری.

اگر من همه گناهان را مرتکب شده بودم

- (۱) اگر همه گناهان را هم مرتکب شده بودم
 باز هم آن اعتماد را حفظ می کردم
 زیرا می دانم که انبوه گناهان
 قطره آبی است بر اخگری سوزان. (تکرار)
- (۲) بله، من احتیاج به قلبی دارم شعله ور از عشق
 که بی هیچ انتظار تکیه گاه من باشد.
 که همه چیز مرا دوست بدارد، حتی ضعف مرا
 و ترکم نکنند، نه در شب و نه در روز. (تکرار)

اصولی اما انتزاعی بنگریم و در واقع این موضوع را انکار کنیم که فیض ملموس و عینی خداوند ما که اقدامی است تاریخی و برای داشتن زندگی مسیحایی ضروری است، حتی کلیسا نیز جز نهادی پیام‌رسان یا موجودیتی چند ملیتی که صرفاً موظف است فعالیتها و جلساتی پیرامون مسائل مذهبی - اخلاقی ترتیب دهد، نخواهد بود. شاید بتوان گفت کلیسا در سراسر تاریخ دو هزار ساله خود همواره با چنین وسوسه‌ای روبه‌رو بوده است، وسوسه‌ای که در واقع ماهیت ضد مسیحایی آن از هر وسوسه دیگری مشهودتر است. این وسوسه همانا پندار باطلی است که محور اصلی آن خود مسیح نیست و یاد و سخنان او به خودی خود برای داشتن زندگی مسیحایی کافی نمی‌باشد. وسوسه‌ای که انسان را وامی‌دارد که مسیح را چون واقعیتی حاضر و ملموس که فی الواقع از مردگان برخاسته است نجوید. جیووانی باتیستا مونتینی در نخستین رساله شبانی خود خطاب به اسقف اعظم میلان می‌نویسد «ای مسیح، نجات دهنده ما! وجود تو برای ما به غایت حیاتی است، تا به یاری تو به بدبختی و شرارت خود پی برده شفا یابیم؛ مفهوم نیک و بد را درک کنیم و به تقدس امیدوار باشیم و عاقبت این که از گناهان خود دست کشیده‌آموزیده شویم».

ترز در خانواده‌ای از طبقه متوسط جامعه فرانسه به دنیا آمد. او در دورانی می‌زیست که به باور اهل نظر دورانی را کد در تاریخ کلیسا و از هر واقعه تازه و بدیعی بری بود. در چنین اوضاع و احوالی، وی زندگی معمولی و یکنواختی داشت. در خانواده او که متشکل بود از پدر و چهار خواهرش (مادرش هنگامی که وی چهار سال بیشتر نداشت چشم از جهان فرو بسته بود) هیچ واقعه بخصوصی رخ نمی‌داد و محیط زندگی‌اش، آرام و عاری از حوادث بود.

ترز در پانزده سالگی به اتفاق سه تن از چهار خواهرانش وارد دیر کارملیتها شد و از آن زمان به بعد تنها چشم اندازی که از جهان خارج

ضمیمه ۲

ترز اهل لیزیو

از ماهنامه «سی روز» اکتبر ۱۹۹۷

عظیم‌ترین گنجینه تقدس مسیحی در شخص «ترز» حیاتی نوین یافته است. این گنجینه همانی است که پولس رسول و آگوستین قدیس هر دو بدان شهادت می‌دادند: یعنی ماهیت رایگان فیض که همانا کارهایی است که عیسی مسیح در زندگی ما انجام می‌دهد.

تجربه فیض،

یعنی هنگامی که عیسی آشکارا عمل می‌کند

کاردینال گود فرید دانیلز،

اسقف اعظم میشلن، بروکسل

کسانی که به لقب «عالمان کلیسا» مفتخر می‌گردند قدیسی هستند که شهادتشان عاملی مؤثر بر ایمان مسیحی بوده است. کلیسا از آن رو چنین کسانی را «عالم کلیسا» اعلام می‌کند که می‌خواهد بر این واقعیت صحه گذارد و بر این جنبه ایمان در دورانی که چنین حقایقی ظاهراً رو به فراموشی است تأکیدی دوباره نهد.

زندگی ترز اهل لیزیو که صد سال پس از درگذشتش اخیراً به لقب «عالم کلیسا» مفتخر گردیده، گواهی است آشکار بر حقیقت نهفته در این فرموده عیسی که «بدون من هیچ نتوانید کرد». هرگاه به جای درک واقعیت نهفته در پس این سخن ارزشمند عیسی، آن را همانند بیاناتی

مدرسه نظام نبود». عظیم ترین گنجینه تقدس مسیحی در وجود ترز حیاتی نوین یافته است. این گنجینه همانی است که پولس رسول و آگوستین قدیس هر دو بدان شهادت می دادند، یعنی ماهیت پرفیض و رایگان ایمان، امید و محبت؛ در یک کلام، ماهیت رایگان فیض، یعنی کاری که عیسی مسیح در زندگی ما انجام می دهد. ترز در دفتر یادداشتهای روزانه خود می نویسد: «آنگاه که محبت می کنم، صرفاً عیسی است که در من عمل می کند».

ترز نمونه بارز کسی است که خداوند برمی گزیند تنها از آن رو که اراده نیکویش چنین مقرر داشته و به واسطه همین اراده نیکو در زندگی او معجزات عظیم انجام می دهد. آنگاه که خداوند کوچکترین و ضعیف ترین را برمی گزیند، این انتخاب گواهی است بس آشکار بر این که فقط اوست که در زندگی این گونه اشخاص عمل می کند. بدین ترتیب ترز بی آن که خود بداند به درک ماهیت واقعی تقدس مسیحی نائل آمد و بسیاری را از تصویری موهوم و باطل در مورد تقدس که در آن زمان رواج داشت و هنوز هم رواج دارد، رها نید. در روزگار ترز، روحیه بدعت یانسنی رواج بسیار داشت: به موجب این بدعت، تلاش و کوشش انسان است که او را شایسته برخورداری از فیض الهی می گرداند؛ بر انسانهاست که برای خدا قربانی بگذرانند و با تلاش و کوشش و انجام اعمال خارق العاده و قهرمانانه، افرادی مقدس گردند. حتی امروزه نیز در کلیسا کم نیستند کسانی که می پندارند انسان باید با تلاش و کوشش خود و از طریق انجام اعمال نیکو سعی کند برای خدا فردی مقدس باشد. اما سنت ترز بی آن که از یانسن یا پیروانش چیزی بداند این بدعت موهوم را که اساس آن یکسره بر خودمحوری و خودپرستی استوار است مردود شناخت. ترز هنگامی که به توصیه راهبه رئیس دیر که از قضا بزرگترین خواهر او بود شروع به نگارش زندگی نامه روحانی خود نمود و آنچه را در عالم روح بر او می گذشت در

داشت قسمت کوچکی از آسمان بود که از پنجره کوچک اتاقش از محوطه باغ قابل رؤیت بود. وی در حالی که بیست و چهار سال بیشتر نداشت بر اثر بیماری سل درگذشت. اگر جامعه شناسان و روان پزشکان ترز جوان را می دیدند و از آنان خواسته می شد در مورد آینده وی نظر دهند، به احتمال زیاد همگی پاسخ می دادند که حاصل چنین زندگی یکنواخت و ملال آوری جز فردی عادی و معمولی که از عظمت، نبوغ و قهرمان منشی کمترین بهره ای نبرده، نخواهد بود. اما از فیض الهی همه کاری ساخته است. دختری که زندگی اش طبق معیارهای انسانی کاملاً محقرانه محسوب می شد و ابداً برای تقدس قهرمان مآبانه مناسب نبود به واسطه فیض تبدیل به فردی شد که به گفته سنت پیوس دهم «بزرگترین قدیس عصر حاضر» است، قدیسی که یکی از پایه های بزرگ یعنی پیوس یازدهم او را «ستاره دوران صدارت ما» خوانده، قدیسی که ایمان بسیاری از مؤمنین را به مسیح تقویت نموده است.

ترز هیچ مطلب تازه ای به تعالیم و آموزه های مسیحی نیفزود. علت آن که «عالم کلیسا» لقب گرفت آن نبود که به آموزه فیض مطلبی جدید اضافه کرد. آموزه ای که سالیان دراز در قالب بیانات جزمی مختلف بارها به گونه ای واضح و روشن و واقع بینانه تعریف و توصیف شده و آخرین آنها نیز فرمانی بود که مجمع ترنت در خصوص مبحث عادل شمردگی صادر نمود. بلکه همان طور که پاپ ژان پل دوم در خطابه ای در پاریس متذکر شد «آنچه امروزه از ترز می آموزیم تجربه شخصی و ملموس او از فیض است»؛ زیرا که فیض برای او صرفاً جنبه تعلیمی نداشت بلکه به گفته شاعر فرانسوی شارل پگی وی «هر روزه محض فیض» زندگی می کرد.

داستان ترز نمونه بارز کسی است که فیض در او آشکارا عمل می کند؛ به گفته پگی، «تأییدی است بر رویدادی واقعی که بر اساس مفاهیم تئوری نباشد، درست همان طور که جنگهای ناپلئون بر اساس مفاهیم نظامی

است. سرّ تقدس ترز قدیس این است که تقدس وی یکسره از جانب خداوند است. تقدس در وجود او مانند کوهی نیست که شخص مجبور باشد با تلاش و کوشش و ریاضت کشتی بسیار از راههای صعب العبور آن بگذرد و سرانجام بدان برسد چنان که گویی تلاش و کوشش ماست که ما را قدم به قدم شایسته فیض الهی می سازد بلکه این تقدس «همچون نوزادان از سر نو مولود شدن» است و نیرویی که ما را به جانب بالا سوق می دهد همانا بازوان خود عیسی است آن گونه که ترز در یادداشت‌هایش توصیف کرده است.

ترز همچون کودکانی که از محبت والدین مطمئن هستند هرگز سعی نمی کند خود را «متقاعد سازد» که مسیح دوستش دارد، بلکه به واسطه فیضی که هر روزه در زندگی او عمل می کند از این بابت اطمینان کامل دارد. قدیس ایگناتیوس اسقف انطاکیه که حدود سال ۱۱۰ میلادی در رم به شهادت رسید در این باره می نویسد: «مسیحیت پدیده ای عظیم و شگفت انگیز است که به دلیل و برهان و استدالات متقاعد کننده نیاز ندارد. حال که خداوند ما عیسی مسیح نزد پدر بازگشته حتی پیش از آن زمان که بر زمین بود بر ما آشکار و عیان است». ترز مسیح را که هر روزه در زندگی او کار می کرد و در قالب معجزه کلیسا در زندگی شخصی وی عمل می نمود و خود را بدین ترتیب بر وی آشکار می ساخت، محبت می نمود و دوست می داشت، مسیحی که همواره در کلیسای خود حضور دارد و عمل می کند: از نخستین اعضای کلیسای مسیح یعنی کسانی که بر زمین با عیسی بودند و در سرزمین فلسطین از او پیروی می کردند و محبتش می نمودند گرفته تا مبشرینی که به ترز نامه می نوشتند و از او برای موفقیت مأموریت‌های بشارتی خویش طلب دعا می کردند.

انجیل کتابی نیست که حاوی آموزه مذهبی تازه ای باشد یا مفهوم جدیدی از قیامت و آخرت ارائه نماید بلکه صرفاً شرح حال مردی است که

سه دفتر تکالیف مدرسه به رشته تحریر درآورد، روزی فی البداهه قسمتی از انجیل مرقس را گشود و چنین خواند: «عیسی به کوه رفت و کسانی را که می خواست نزد خود خواند و آنان از عقب او روانه شدند». ترز بی درنگ نوشت: «راز دعوت الهی من و کل زندگانیم و مخصوصاً راز عطایای عیسی در روح و جان من تا به امروز دقیقاً در همین آیه خلاصه می شود. عیسی افراد شایسته و کامل را به پیروی از خود دعوت نمی کند بلکه هر که را می خواهد نزد خود می خواند و یا به فرموده پولس رسول خدا نسبت به کسانی که دوستشان دارد و برمی گزینند رحیم و رئوف است. از این رو رحمت خدا به واسطه خواسته یا اراده انسان شامل حال او نمی شود بلکه فقط و فقط محض فیض و رحمت خود خداست». تقدس نتیجه زحمات و تلاش و کوشش ما نیست، بلکه هنگامی که خدا کسی را مقدس می گرداند این کار را به واسطه بخشش رایگان خود انجام می دهد و نه به پاس تلاش و کوشش ما یا به عنوان پاداش نیکوییایی که از ما سر زده و حق مسلم ماست. او بر حسب اراده نیکوی خود ما را همان گونه که هستیم، با تمام گناهان و محدودیت‌هایمان دوست دارد و می خواهد به واسطه فیض و رحمت خود از ما افرادی پاک و مقدس بسازد تا از فیض یافتگان باشیم و جزو قوم محبوب و برگزیده او. پولس و یوحنا رسول این حقیقت را این گونه بیان می کنند: ما خدا را محبت ننمودیم بلکه خدا بود که اول ما را محبت نمود در حالی که هنوز در گناه بودیم و حتی تصور محبت خدا نیز برایمان محال می نمود. بنابراین فیض و رحمت خدا از این رو که شایستگی آن را داریم یا به خاطرش تلاش و کوشش کرده ایم یا حتی از آن رو که انتظار طبیعی ماست به ما عطا نمی شود بلکه رحمت او فقط و فقط از آن جهت شامل حال ما می گردد که اراده نیکوی یگانه فرزندش عیسی بر این تعلق گرفته است. و این اقدام فیض بخش که یکسره به ابتکار خود خداست برای تمامی مراحل زندگی مسیحی ما ضروری و حیاتی

اگر مسیحیت را صرفاً مثنی پیام و مفهوم ولو مفهوم مسیح یا مفهوم فیض بدانیم آن گاه رسالت کلیسا نیز جز تبلیغ و مریدیابی و گسترش شیوه های جدید برای ترویج مفاهیم خود نخواهد بود. در آن صورت، ایماندار و مبشر هر دو افرادی جنگجو خواهند بود.

اما ترز و «راه کوچکش» درست عکس این حالت است. ترز یادآور این واقعیت است که رکن اصلی و اساسی کلیسا همانا محبت عیسی مسیح و بنابراین محبت به عیسی مسیح است. عقاید و گذشته ها را نمی توان محبت کرد بلکه تنها کسی را می توان دوست داشت و محبت نمود که شخصیتی است زنده، حاضر و ملموس. کلیسا وجود دارد و به حیات خود ادامه می دهد، علت این که در طول تاریخ دوام آورده و پیش رفته آن است که این شخص در زندگی آن عمل کرده و می کند. به همین جهت تنها رسالتی که بر دوش ماست همانا این است که شاید بی آن که سخنی بر زبان رانیم، مردمان را با نگاهی کودکانه و معصومانه با کار ملموس و واقعی خداوند عیسی آشنا سازیم. ما در این دنیا همانند یک بخاری هستیم که بی آن که سخنی بگویید یا کاری انجام دهد، ساکت و آرام با تشعشع گرمابخش خود بر محیط اثر می کند. بخاری هیچ کاری نمی کند بلکه صرفاً یک جا می ایستد و گرما می بخشد و همه نزدیک شده گرد آن می آیند تا از حرارتش بهره مند شوند.

ایمان مسیحی پیوسته بدین سان در جهان گسترش یافته و می یابد. مردم ضعیف و بیش از حد حساس، درمانده و گاه نومید امروز تنها با دیدن کسانی دگرگون می شوند که چشمانشان به همان نوری منور است که در ترز عیسای کودک و صورت مقدس می درخشید.

* * *

مردان و زنانی به گرد او جمع می شدند؛ مردی که در زمان و مکانی خاص سخنانی گفت و کارهایی کرد و آثار گفتار و کردار و نگاهش تا به امروز باقی است. به همین ترتیب زندگی نامه ترز نیز سرگذشت کارهایی است که فیض در زندگی شخصی این خواهر مقدس انجام داده است. ترز حتی آن گاه که کار عیسی را به طور عینی و مشهود در زندگی خود نمی دید زبان به گلایه نمی گشود و در طریقهایی دیگر به دنبال چاره نمی گشت بلکه رنج فراوان می برد و درد بسیار می کشید. در چنین مواقعی همانند ژان دارک در کتاب شارل پگی یا همچون کودکی که گاه والدین خود را در انبوه جمعیت گم می کند، عمیقاً احساس درماندگی و بی کسی می نمود و گاه دچار یأس و ناامیدی می شد. ترز این لحظات تاریک و یأس آور را به اضطراب و نگرانی مریم و یوسف تشبیه می کند که سه روز متوالی در جستجوی پسر خود، عیسی بودند تا سرانجام او را در معبد در میان عالمان یهود یافتند. او در پی یکی از این لحظات یأس آور می نویسد: «در این دوران دردناک و یأس آور هیچ گاه غم و اضطراب حضرت مریم و یوسف را که در جستجوی پسر خود عیسی بودند به این اندازه حس نکرده بودم. همچون کسی بودم که در بیابانی برهوت یکه و تنهاست؛ روح و جانم چون قایقی بود که در میان امواج سهمگین دریا به هر سو در تلاطم است و سگان داری ندارد. البته می دانم که عیسی همراهم بود و در قایق خوابیده بود، اما شب آن چنان تیره و ظلمانی بود که توان دیدن او را نداشتم. هیچ نوری بر من نمی تابید، هیچ برقی در آسمان نمی جهید تا پهنه ابرهای سیاه را بشکافد. درست است که طوفان و رعد و برق پدیده ای مهیب اند، اما لااقل اگر برقی می جهید می توانستم لحظه ای بر عیسی بنگرم...»

حال ممکن است پرسید: قدیس ترز لیزیو، حامی مشرین و اکنون عالم کلیسا، برای مسیحیان امروز چه پیام و مفهومی دارد؟ چه راهی بیش روی رسالت امروز کلیسا می نهد؟

ای پدر ما، ای پدر ما که در ملکوت آسمانی، تا آمدن ملکوت تو به پادشاهی زمین چه زمان درازی باقی است!
ای پدر ما، ای پدر ما که در ملکوت آسمانی، تا آمدن ملکوت تو به پادشاهی فرانسه چه زمان درازی باقی است!

ای پدر ما، ای پدر ما که در آسمانی، تا انجام شدن اراده تو چه راه درازی در پیش است! تا دریافت آن نان روزانه ما چقدر زمان باقی است!
تا بخشیدن کسانی که به ما بدی کرده اند چقدر فاصله داریم! تا در آزمایش نیفتادن و از شریر رها نماند چقدر فاصله داریم! آمین.

خداوندا، کاش می توانستیم آغاز ملکوت تو را ببینیم. کاش می شد نظاره گرد میدان آفتاب ملکوت تو باشیم. اما خبری نیست؛ هیچ خبری نیست. پسر محبوبت را به این جهان فرستادی؛ او آمد و در راه ما رنج کشید و مُرد؛ اما هنوز هیچ خبری نیست. کاش می شد شاهد آغاز ملکوت تو باشیم. تو مقدسین خود را نزد ما فرستادی و آنها را تک تک به نام خواندی، پسران و دختران مرا مقدس گردانیدی، پسران و دختران مقدست آمدند اما هنوز هیچ خبری نیست. سالیان درازی سپری شده است آن قدر که شمارشان را نمی دانم؛ قرنها گذشته است. آه، صد افسوس که از میلاد، مرگ و تعالیم تو چهارده قرن متمادی سپری شده است و مسیحیت چهارده قرن را پشت سر نهاده اما هنوز هیچ خبری نیست؛ هیچ! بر زمین چیزی جز هلاکت و مرگ حاکم نمی باشد.

از زمان بازخرید جانهای ما چهارده قرن می گذرد اما هنوز هیچ خبری نیست. پادشاهی زمین جز پادشاهی هلاکت نیست. پادشاهی زمین جز پادشاهی مرگ و نابودی نیست.

تو پسر عیسی و سایر مقدسین را به این جهان نزد ما فرستادی، اما بر زمین جز ناسپاسی و هلاکت حکمفرما نیست. آه خداوندا، آیا ممکن است

کاش می توانستیم

ابتدای مقدسین تو را ببینیم...

اعلام نام ترز کوچک به عنوان عالم کلیسا به بهترین و زیباترین وجه در قالب کلماتی که شارل پگی در نخستین سطور نمایشنامه «راز محبت ژان دارک» از زبان ژان دارک بیان می کند، متجلی است: «کاش می توانستیم ابتدای مقدسین تو را ببینیم...»

سال ۱۴۲۵ نیمه تابستان، هنگام صبح

ژانت، دختر ژاک اهل آرک، همچنان که در تپه های کرانه رود موز از گوسفندان پدرش مراقبت می کند مشغول بافتن است. در پس زمینه، رود موز را می بینیم که از سمت چپ به راست از میان دشتهای جاری است، همچنین روستای دومرمی که با کلیسایش خودنمایی می کند و جاده ای را که به ونکلور منتهی می گردد. کمی دورتر در سمت چپ، روستای مکسی و تپه های اطراف قابل رؤیت است؛ کومه های زرد رنگ یونجه، تاکستانها و جنگلهای انبوه نیز در پس زمینه دیده می شوند.

ژانت سیزده سال و نیم دارد. سن دوستش هوویت ده سال و چند ماه است و مادام ژروز نیز بیست و پنج ساله است. ژانت همچنان که مشغول بافتن است برمی خیزد و روی به جانب کلیسا می ایستد. بی آن که زانوان خود را به قصد احترام خم کند بر سینه خود صلیب می کشد.

ژانت: ... به نام پدر؛ و پسر؛ و روح القدس؛ آمین.

ای پدر ما، ای پدر ما که در آسمانی، تا مقدس خواندن نام تو چه فاصله طولانی است! تا آمدن ملکوت تو چه زمان درازی است!

باشد و از این رو لازم آید که هر روزه مجدداً او را قربانی سازیم؟ آیا ممکن است صلیبی که روزگاری برافراشته شده امروز مجدداً آن را برافرازیم؟ بر سر قوم تو، مسیحیان، چه آمده است؟ وسوسه ها و آزمایشات دیگر فقط تهدیدی برای ایمان ما نیستند بلکه فاتح و حاکم اند و به پادشاهی وسوسه بدل شده اند. پادشاهی زمین کاملاً به صورت پادشاهی وسوسه در آمده است. شریان تسلیم وسوسه می شوند و شرارت می ورزند، هم به خودشان، هم به دیگران و هم خدایا مرا ببخش حتی نسبت به تو شرارت می ورزند. اما خوبان نیز آنان که زمانی خوب و نیک بودند تسلیم وسوسه ای بسیار وحشتناک تر می شوند؛ وسوسه این که بپندارند تو رهایشان کرده ای.

خدایا، در نام پدر، پسر و روح القدس ما را از شریر رهایی ده. اگر تعداد مقدسینی که فرستاده ای کافی نبوده باز هم بفرست، آن قدر که ما را کافی باشد و دشمن خسته شود. از آنان پیروی خواهیم کرد. هر چه تو بخواهی انجام خواهیم داد. هر چه مقدسین تو بخواهند انجام خواهیم داد. به هر چه آنان از جانب تو بگویند عمل خواهیم نمود. ما مؤمنین وفادار تو هستیم، پس مقدسین خود را نزد ما بفرست. گوسفندان تو هستیم، برای ما شبانان بفرست. ما مسیحیان خوبی هستیم، خودت هم می دانی که ما مسیحیان خوبی هستیم، پس چگونه است که از این همه مسیحیان خوب، مسیحیت خوبی به بار نمی آید؟ یک جای کار اشکال دارد. ای کاش برایمان قدیسی از میان زنان بفرستی! ای کاش اراده ات چنین می بود که یکی از زنان مقدس نزد ما بیاید. چرا که هنوز زنان مقدس کم نیستند؛ آنان شناخته شده و قابل رؤیت اند، هر چند چگونگی آن را کسی نمی داند. زنان مقدس کم نیستند؛ تقدس تا اندازه ای در آنها هست و با این حال یک جای کار اشکال دارد. زنان مقدس کم نیستند؛ تا اندازه ای هم تقدس در آنها هست و با این حال پادشاهی سرزمین هلاکت هرگز تا این حد بر زمین استیلا نیافته است.

مرگ پسر ت بیهوده بوده باشد؟ برخی می گویند که او بیهوده به این جهان آمد. وضع بدتر از هر زمان دیگری است. ای کاش می توانستیم نظاره گر دمیدن آفتاب عدالت باشیم. اما خدایا، ببخش مرا، چنین به نظر می رسد که ملکوت تو مدتهاست از این زمین رخت بر بسته!

هیچ گاه تا این حد نسبت به نام تو بی حرمتی نشده است. اراده ات هیچ گاه تا این اندازه مورد اهانت قرار نگرفته و خوار و حقیر شمرده نشده است. چنین طغیان و سرکشی نظیر نداشته است. نان روزانه ما هیچ گاه تا بدین حد ناکافی نبوده است. ای کاش تنها نان ما ناکافی بود. ای کاش فقط نان جسمانی زمانی که از آرد و ذرت و گندم است ناکافی می بود. کمبود ما از نان دیگری است، نانی که خوراک جانهای ماست. گرسنگی ما از نوع دیگری است، تنها گرسنگی که در شکم ما خلائی جاودانه و جبران ناپذیر بر جای می نهد. کمبود ما از نان دیگری است.

به جای ملکوت محبت تو، که یگانه ملکوتی است که باید بر زمینی که تو آفریده ای حکمرانی کند، آنچه شاهد حکمفرمایی اش هستیم جز پادشاهی گناه لایزال نیست. ای کاش می توانستیم بار دیگر شاهد ورود مقدسین تو باشیم! ای کاش می شد آغاز پادشاهی مقدسین تو را نظاره کنیم!

خداوندا ببین با خلقت تو چه کرده اند! بنگر که چه بر سر صنعت دست تو آورده اند! چنین بی حرمتی هیچ گاه سابقه نداشته است! و هیچ گاه چنین بی حرمتی بدون طلب مغفرت از جهان بیرون نرفته است! هیچ گاه فردی مسیحی تا بدین حد مسیحی دیگری را نرنجانده و هرگز تا بدین اندازه تو را عذاب نداده است. آری خدایا، انسان هیچ گاه تا بدین حد تو را آزرده خاطر نساخته و هرگز چنین رنجشی این گونه بی آمرزش از جهان بیرون نرفته است.

آیا ممکن است پسر ت بیهوده به این جهان آمده باشد، به بطالت رنج دیده و بیهوده قربانی شده باشد؟ آیا ممکن است قربانی او بیهوده بوده

فیض و جلال

جیوانی ریچاردی

ژان گیتون در سال ۱۹۵۴ مقاله‌ای نوشت تحت عنوان «در باب بدیع بودن امور روحانی در تعلیم سنت ترز عیسای کودک» که در سالنامه لیزیو به چاپ رسید و در سال ۱۹۶۵ نیز با برخی تعلیقات تجدید چاپ شد. این مقاله به یک مفهوم متنی نبوتی و پیشگویانه بود چرا که گیتون در تأملاتش پیرامون سنت ترز، عمق و عظمت آموزه او را به خوبی نمایان ساخته بود. منتهی این کتاب کوچک در آن زمان چندان مورد توجه واقع نشد و کماکان ناشناخته ماند تا هنگامی که پاپ ژان پل دوم این قدیس «راه کوچک» را «عالم کلیسا» اعلام نمود. کتاب که چندی بعد گی گوشه اسقف یار شهر لیزیو آن را باز یافت اخیراً در فرانسه و ایتالیا تحت عنوان «نبوغ ترز لیزیو» تجدید چاپ شده و به گونه‌ای بی سابقه مورد توجه خاص و عام قرار گرفته است. به همین مناسبت از ژان گیتون درخواست شد تفکراتش را پیرامون سنت ترز به طور خلاصه شرح دهد. دیدگاه گیتون اکنون نیز دقیقاً همانی است که به سال ۱۹۵۴ در مقاله نخست ابراز داشته بود. این متفکر فرانسوی در پیشگفتار چاپ جدید می نویسد: «یکی از اساتیدم زمانی به من گفت چیزی بنویس که غذای روح و خوراک جان باشد و همیشه کوشیده‌ام نصیحتش را مد نظر داشته باشم. به همین خاطر است که متن هنوز تازگی و طراوت خود را حفظ کرده است».

س: «بدیع بودن» آموزه ترز اهل لیزیو در چیست؟

ج: بدیع بودن آن در سادگی آن است، سادگی که صد البته نمایانگر سادگی معصومانۀ کودکان است. تازگی ترز در این است که سادگی و

شاید نیازمان چیز دیگری است، خدایا تو خود نیاز و کمبود ما را می دانی. شاید نیازمند چیز تازه‌ای هستیم، چیزی که قبلاً هرگز دیده نشده! چیزی که هنوز به سرانجام نرسیده! اما خدایا! کیست که به خود جرأت داده بگوید پس از چهارده قرن مسیحیت و بعد از آن همه زنان و مردان مقدس و آن همه شهید، و پس از رنج و آلم و مرگ یگانه پسر، هنوز چیز تازه‌ای هست که باید منتظرش باشیم. (می نشیند و دوباره مشغول بافتن می شود). خلاصه آن که خدایا، آنچه نیازمند آنیم این است که برایمان یک زن مقدس بفرستی... زنی که در کارش موفق شود.

* * *

پولس، آگوستین، فرانسیس آسیسی و ژان دارک. آنچه به ویژه برای ما به تعبیر بود این واقعیت بود که من نیز اغلب همین سؤال را از خود پرسیده بودم و همین افراد را در زمره قدیسین صاحب نبوغ می دانستم. اما پس از ژان دارک دیگر نمی دانستم چه کسی را باید از میان انبوه افراد برجسته عصر حاضر به راستی صاحب نبوغ دانست. اما مرژکوفکیچ به هیچ وجه در این مورد تردید نداشت. این روس غیر کاتولیک با اطمینان خاطر تمام ترز عیسای کودک را یگانه صاحب نبوغ عصر حاضر می دانست. او در ترز همان روحی را می دید که در ژان دارک بود با این تفاوت که ابعاد گسترده دنیای نوین و جریانات و کشمکشهای عصر حاضر، بر تعالی روحی ترز بسیار بیشتر می افزود.

س: چرا مرژکوفکیچ در این انتخاب تا این اندازه مطمئن و مصمم بود؟

ج: زیرا بر این باور بود که ژان دارک و ترز هر دو از روحیه ابتکار و نوآوری خارق العاده ای برخوردارند. آنان به جای آن که تقدس را در جدا شدن از امور زمینی و صعود به آسمان بدانند معتقد بودند آسمان در واقع تداوم رسالت الهی آنهاست، یعنی رسالتی که به انسان داده شده که در این دنیا و بر این زمین به انجام رساند. آنان نیز همچون خالق، دنیایی را که در آنیم به غایت دوست می داشتند نه به عنوان وسیله ای که ما را به هدف می رساند بلکه آن را به خاطر خودش دوست می داشتند. در حقیقت می توان گفت روحی که در ترز کار می کرد نمودی بود از تمام آن جنبه های مثبت شهود لوتری؛ به این معنا که محبت و رحم و شفقتی که ترز منادی آن بود در واقع رکن اصلی دیدگاه لوتر بود مبنی بر تفوق و برتری ایمان نجات بخش بر اعمال صالح. به عبارت دیگر مفهوم «همین الآن» ترز، یعنی این عقیده او که ابدیت از هم اکنون در همین لحظات شیرینی که در حال گذر است متجلی است، همان حقیقتی که آندره ژید در کتاب

بی شائبگی را که ادیبان و دانشمندان ممکن است تنها پس از تلاش و کوشش بسیار، صبر و حوصله فراوان و ناکامیهای مکرر بدان نائل شوند، حاضر و آماده در خود دارد.

س: کلیسا اخیراً ترز را عالم کلیسا اعلام کرده است و حال آن که شما در مقاله ای که به سال ۱۹۵۴ نوشتید از همان هنگام چنین احتمالی را پیش بینی کرده بودید. پیش بینی شما بر چه مبنایی بود؟

ج: نکته اینجاست: هیچ کس - لاقلاً در محافل کاتولیک - در این مورد که ترز فردی است که شایستگی آن را دارد به لقب قدیس مفتخر شود یا در این مورد که به راستی باید قدیس خوانده شود و نور ملکوت از چهره اش درخشان است تردید نداشت. منتهی مسئله اینجا بود که آیا باید او را در زمره بی شمار قدیسین مألوف جای داد یا آن که باید او را از جمله معدود انسانهای وارسته ای دانست که به مقام والای «قدیس صاحب نبوغ» نائل شده اند، قدیسی که از گنجینه لایزال انجیل پیوسته «طرق» و «حقایق» جدیدی در مورد زندگانی مسیحی استخراج می کنند. من شخصاً تا مدت ها به چنین مسئله ای نیندیشیده بودم. صرفاً به ترز عیسای کودک علاقه داشتم اما هیچ گاه «مجدوب» او نشده بودم. عجیب اینجاست که آنچه سبب شد از دیدگاهی کاملاً متفاوت و تازه به «ترز» بنگرم فردی غیر کاتولیک بود.

س: چه کسی؟

ج: در زندان که بودم کتابی خواندم تحت عنوان «بین عیسی و ما» که یک متفکر ارتدوکس روس به نام مرژکوفکیچ آن را نوشته بود. این نویسنده عجیب اسلاو تبار که تصادفاً از دوستان داستایوسکی هم بود عقیده داشت که «بین عیسی و ما» بیش از پنج یا شش قدیس صاحب نبوغ نمی توان مشاهده کرد. این معدود قدیسین صاحب نبوغ به عقیده او عبارتند از

ژان دارک غیرممکن است مانند ترز چنین سخنی بگوید: «می‌خواهم بهشت خود را به نیکویی کردن بر زمین بگذرانم»؟ به دلیل همین تجربه مذهبی مشترک - تجربه‌ای که ترز به وضوح بیانگر آن بود و ژان دارک نیز با سکوت خود منادی آن گردید (هر چند چنان عمیق و پرصلابت بیان گردید که شاید هیچ قدیس دیگری نمی‌توانست چون آنان منادی چنین تجربه‌ای باشد یا در زندگی خود به کار بندد - به دلیل همین اراده آنها مبنی بر انجام دادن کاری زمینی و بشری که در عین حال منشأ تقدس ایشان است، ژان دارک و ترز نه تنها شبیه‌اند، بلکه یک روح هستند در دو کالبد؛ چشم اندازی از دو فرانسه: فرانسه قدیم و فرانسه آینده. راه صعودی که همه قدیسین می‌پیمایند گذر از این جهان است به جهانی دیگر: گذر از زمین است به آسمان! اما تنها ژان دارک و ترز بودند که خلاف این مسیر را پیمودند: آنان از آسمان رهسپار زمین شدند؛ از آن دنیا قدم به دنیای ما نهادند». به عقیده مرژکوفکیچ ژان دارک و ترز امروزی‌ترین و انقلابی‌ترین قدیسین هستند، انقلابی که از هم اکنون شاهد آغاز آن هستیم و ما را به عصری نوین رهنمون می‌سازد.

س: آیا رمز جذبه خارق العاده ترز لیزیو نیز همین است؟

ج: مشکل می‌توان گفت جذبه یک شخص در چیست چرا که جذبه اصولاً قابل تعریف نیست. جلوه و حضور خاصی است که شخص دارد، حضوری که جدا از کاستیها و محدودیتهای اوست. جذبه فرد همانند درخشش چهره‌ای پاک و نورانی است؛ نوعی آرامش است در آنچه شخص می‌گوید یا انجام می‌دهد؛ احساس راحتی و آرامشی است که شخص حتی در شرایط سخت و دشوار در خود حس می‌کند به گونه‌ای که هر آنچه انجام می‌دهد الهی و آسمانی می‌نماید. گویی در انجام آنچه می‌کند هیچ گونه تلاش و کوشش انسانی در کار نیست، آنچه هست صرفاً ارتباط فرد صاحب جذبه است با فیض که منشأ نیکوییهاست. تمام قدیسین از چنین جذبه‌ای

معروفش «مائده‌های زمینی» بیان داشته است. به دیگر سخن، عشق و الفتی که آدمیان نسبت به سرزمین، نسبت به «جانهای کوچک» فروتن و دردمند اما مبارز، نسبت به «طرق کوچک و ساده»، شیوه‌ها و شگردهای مختصر و ساده، کارهایی که با سادگی و بی‌شائبگی انجام می‌شوند و بالأخره نسبت به کلیت و معنویتی که در دنیای نوین متجلی است همواره در درون خود حس کرده و می‌کنند، جملگی در نهاد ترز جای دارد. این عشق به گونه‌ای راستین در درون او موجود است تا بدانجا که حتی گاه سبب اضطراب درونی او می‌شود؛ سبب می‌شود در همه چیز و همه کس تردید کند.

س: به نظر شما عجیب نیست که فردی روسی چون مرژکوفکیچ فهرست قدیسین «صاحب نبوغ» خود را با کسانی چون ژان دارک و ترز به پایان می‌برد که قدیسان حامی فرانسه به شمار می‌آیند...؟

ج: عجیب‌تر این که مرژکوفکیچ با دورنگری و دوراندیشی خاص خود این دو باکره قدیس را کنار هم می‌گذارد و تقریباً با هم برابر و یکسان می‌شمرد و این در حالی بود که این دو هنوز به عنوان قدیسین حامی فرانسه شناخته نشده بودند. اما در این جا لازم است نقل قولی از او بیاورم: «اگر کشور فرانسه فی الواقع به دست ژان دارک نجات یافت، پس ژان دارک عامل نجات کل اروپا نیز بود. برای ما که در قرن بیستم به سر می‌بریم این واقعیت که نجات یا نابودی فرانسه - این حیاتی‌ترین عضو کالبد اروپا - به منزله نجات یا نابودی کل اروپاست واقعیتی است مسلم و انکارناپذیر، اما ژان دارک این حقیقت را از همان قرن پانزدهم می‌دانست. ژان دارک و ترز هر دو قدیسین بزرگی هستند: یکی در فرانسه مسیحی قرنهای پیش ظهور کرد و دیگری در فرانسه غیرمسیحی امروز. این دو همان قدر با هم فرق دارند که فرانسه قرن پانزدهم با فرانسه امروز. اما آیا نه این است که

جملات به ظاهر متناقضی شاهد دیدگاه عجیب ترز هستیم (و به راستی نیز این دیدگاه از نقطه نظر مذهبی غرب دیدگاهی بس نوظهور و پیشتاز محسوب می‌شد) مبنی بر این که زندگی فانی اما توأم با ایمان ما بر این زمین، به رغم مخاطرات و زوال پذیری آن به راستی زندگی است که باید آن را مغتنم شمرد و ارج نهاد. اگر در مورد این مطلب نیک بیندیشیم در خواهیم یافت که واقعیت «خلقت»، و به ویژه واقعیت «تن‌گیری پسر خدا» جملگی حول همین مفهوم دور می‌زنند. به همین خاطر است که ترز زندگی کنونی بر این زمین را تا این اندازه ارج می‌نهد و ابدیت را در همین لحظات گذرای این زندگی می‌داند. در یکی از اشعارش می‌گوید: «زندگی من همانند حبایی گذراست، لحظه‌ای است که می‌آید و خیلی زود می‌رود». اما می‌افزاید: «خدایا، تو خود بهتر می‌دانی که برای دوست داشتن تو بر زمین، همین امروز را دارم... از این رو خداوند، چه اهمیتی دارد اگر آینده ناشناخته است... نه، نمی‌توانم در مورد فردا به درگاہت دعا کنم... قلب مرا پاک و منزّه نگاه دار، مرا زیر سایه خود گیر و اجازه ده همین امروز زیر سایه تو باشم!» به عقیده من منظور ترز این است که انتظار در واقع تملک نهانی است؛ زندگی توأم با فیض خود نمایانگر آرزوی بهشت است و قطره‌ای از برکات آن را در همین زندگی به ما می‌چشانند؛ آری، ترز می‌خواهد بگوید هر گاه سایه‌ای سایه خدا باشد، به راستی شیرین است. در نامه‌ای به سال ۱۸۹۰ خطاب به خواهرش سلین می‌نویسد: «عیسی حتی از هم‌اکنون ما را در جلال خود می‌بیند و در برکت ازلی ما شادی می‌کند» (نامه‌های ترز، شماره ۸۸).

س: اما آیا این مفهوم اخیر با ارزشی که ترز برای زندگی کنونی بر این زمین قائل است در تضاد نیست؟

ج: این مفهوم بسیار جسورانه است و تنها کودکان می‌توانند چنین تفکراتی

برخوردار نبودند چرا که چنین کیفیتی اصولاً مناسب فردی بالغ نیست. لازمه آن نوعی سادگی و معصومیت کودکانه است. حتی باید به گونه‌ای باشد که شخص صاحب‌جذبه از جذابیت خود خبر نداشته باشد، چه در غیر این صورت همانند بازیگری هنرپیشگان تصنعی و زودگذر خواهد بود. درست است که در مورد ترز مشکل می‌توان جذبه او را از شیوه‌اش جدا دانست، اما اگر بناست واژه جذبه را در مورد قدیسی خاص به کار ببریم، آن قدیس بی‌شک خواهر ترز عیسی‌ای کودک است. در واقع باید گفت این واژه به بهترین وجه توصیف‌کننده اوست. به همین جهت مشکل می‌توان میان شیوه و شخصیت او تمایز قائل شد.

س: ممکن است رئوس این «شیوه» را فهرست وار بیان فرمایید؟

ج: در واقع باید گفت انتقال این شیوه بسیار دشوارتر از آنی است که به نظر می‌رسد یا ترز تصور می‌کرده است. در این مورد تردید نیست که در وجود ترز شاهد موضوع به ظاهر متناقض «نبوغ» - یا به عبارت دیگر «حالت کودکانه» یا «کیفیت فیض» - هستیم و به خاطر همین تناقض‌نمایی، حتی چیزهای دشوار نیز آسان و ساده و طبیعی جلوه می‌کنند. با این حال می‌توان به برخی موارد اشاره کرد.

س: مثلاً چه مواردی؟

ج: علاقه و دلبستگی عمیق او نسبت به امور زمینی. در نوشته‌های ترز اغلب به جملاتی از این قبیل برمی‌خوریم: «تنها فرصت‌مان برای دوست داشتن عیسی همین لحظات گذرای این زندگی است» (نامه‌های ترز، شماره ۷۱) یا «نمی‌دانم بعد از مرگ چه چیز بهتری در انتظارم خواهد بود... تنها در آن هنگام خدای نیکو را خواهیم دید! زیرا اگر بناست در آن هنگام با خدا باشم، به جرأت می‌توانم بگویم از هم‌اکنون و بر روی همین زمین نیز کاملاً با او هستم و او را در کنار خود حس می‌کنم». در چنین

به حال من ندارند. من فقط از حقیقت نیرو می‌گیرم و از آن تغذیه می‌کنم. به همین خاطر است که هیچ‌گاه نخواسته‌ام رؤیا ببینم. ترجیح می‌دهم تا پس از مرگ صبر کنم و خود واقعیت را ببینم».

س: با این حال آیا عدم علاقه او به خواب و رؤیا باعث نشد پیوسته خود را در جلال آسمان تصور نکند...؟

ج: ترز آسمان را صرفاً به عنوان وسیله‌ای برای محبت نمودن به جانها تصور می‌نمود. او با خود عهد کرده بود حتی در جلال نیز دست از کار و فعالیت مثمر ثمر برندارد. او در یکی از دعاهایش می‌نویسد: «خداوندا، مرا مدد کن تا بتوانم جاودانه با تو کار کنم!»

س: آنچه گفتید یادآور سخنان قدیس ایگناتیوس انطاکیه است خطاب به مسیحیان رُم: «خداوند ما عیسی مسیح، حال که به نزد پدر بازگشته است آشکارتر و نمایان تر است». آیا در مورد تفکر ترز نیز شاهد چیزی شبیه این سخن ایگناتیوس هستیم؟

ج: بلی. ترز آسمان را مکانی می‌داند که در آنجا باید پیوسته به شیوه فرشتگان کار و فعالیت نمود. به عقیده او تازه به هنگام مرگ است که شخص به اصطلاح به سلاح شهسواران مجهز می‌شود و به عنوان فرشته خدا مشغول خدمت می‌گردد. لحظه مرگ در نظر او زمان آسایش و خفتن نیست بلکه زمانی است که روح آدمی رسته از قیود تن می‌تواند سبکبال پر بگشاید و بی‌هیچ مانعی به کار و فعالیت مداوم بپردازد.

س: و البته دیدیم که چگونه پس از مرگش حضور ملموس او در حیات کلیسا احساس می‌شود، منظورم استقبال کم نظیری است که همگان از کتاب خاطراتش «داستان یک زندگی» به عمل آورده‌اند...

به خود راه دهند. در این مورد تردید نیست که ترز به جبر الهی معتقد است. کودک، با جسارت کودکانه خود، مدعی می‌شود که به واسطه فیض الهی از پیش برگزیده شده است و دارای حق و حقوق و امتیازات ویژه‌ای است. ترز از این دیدگاه خود را فرد محبوب و مورد علاقه خدا می‌بیند و می‌اندیشد که متبارک بودن روح او مایه شرف و شادمانی خداست. خلاصه آنچه در مورد ترز می‌بینیم دقیقاً نقطه مقابل تفکر پلاگیوسی و یانسنی است که به موجب آن تلاش و کوشش انسان است که او را شایسته لطف الهی می‌سازد. ترز نیز همچون آگوستین، فیض را (که جلال صورت مرئی آن است) دلیل اصلی شایستگی ما در نظر خدا می‌داند.

س: از جمله مواردی که در کتابتان راجع به شخصیت ترز بر آن انگشت نهاده‌اید یکی اهمیت «احساس حقیقت» است. منظورتان از این عبارت چیست؟

ج: ترز می‌گوید: «نمی‌توانم بجز از حقیقت تغذیه کنم». روح حقیقت، رکن اساسی شخصیت اوست. پیوسته او را می‌بینیم که سخت مشتاق این خوراک معنوی است و آن را در اموری واقعی، ساده و محقر می‌جوید. ترز منتقد الهیاتی نیست اما نگرشی انتقادی دارد درست مانند ژان دارک که گرچه عالم الهی نبود، نگرشی انتقادی داشت. اگر به پاسخهایی که ژان دارک در جریان محاکمه اش می‌دهد خوب دقت کنیم به وضوح درمی‌یابیم که او ذهنیت یک عالم الهی را داشت و از توانایی و ظرفیت خود در حل مسائلی که وجدانش با آنها مواجه بود در حیرت می‌شویم. ترز نیز در جریان آخرین بیماریش مدام می‌گفت سخنی در مورد مریم مقدس برای او مفید و خوشایند است که تصنعی نباشد بلکه به راستی واجد حیات باشد. در پنجم آگوست، درست دو ماه قبل از مرگش، راهبه‌ای به او گفت که فرشتگان به هنگام مرگش می‌آیند تا او را به آسمان راهنمایی کنند. ترز با لحنی تحقیرآمیز جواب داد: «این تصاویر هیچ کدام فایده‌ای

سادگی با شکوه

ترز زن جوانی بود با بصیرتی عظیم در مورد امور الهی. او با شهادتی که در مورد این امور می داد زنی پرجذبه بود. آنچه در پی می آید مصاحبه ای است که جولینو آندرئوتی با کاردینال آناسیو آلبرتو بالستدرو اسقف اعظم کارملیت تورین انجام داده است.

س: عموماً بر این باورند که قدیس ترز عیسای کودک، دعا‌های مردم ساده و دعا‌هایی را که مضمونی عاطفی دارند یا به جوانان مربوط می شوند یا بر بالین جوانی محضر بیان شده اند به حضور خدا می برد. آیا ممکن است اعلام او به عنوان عالم کلیسا از ارادت مردم عامی نسبت به این قدیس بکاهد؟

ج: مسلماً این طور نیست، البته اگر منظورمان از مردم عامی کسانی باشند که در ایمانشان راسخ اند اما در آموزه های دینی خیره نیستند و به غرور علم و دانش گرفتار نیامده اند. ترز گواهی است بی نظیر بر ندای باطنی مردم ساده و عامی: او فردی است ساده که نسبت به امور الهی بصیرتی خارق العاده دارد و آنگاه که این امور و حقایق الهی را به زبان ساده خود بیان می کند شیفتگی همگان را برمی انگیزد. بیان ساده او نه ملهم از علم و دانش، بل نمودی است از شهادت با شکوه زندگی اش.

س: اکثر مردم وقتی شنیدند پاپ سنت ترز را عالم کلیسا لقب داده شگفت زده شدند اما ژان گیتون چند سال پیش از آن این نکته را در کتابی که تأثیر بسزایی داشت پیش بینی کرده بود. ژان گیتون در آن کتاب سنت ترز را در کنار قدیسی چون ژان دارک و سنت کاترین اهل سینا قرار داده بود. به گمانم با این کتاب آشنا هستید. آیا آنچه گیتون می گوید درست است؟

ج: بلی. این کتاب کوچک که ترز نگارنده آن بود یکی از پر فروش ترین کتابهای قرن بیستم به شمار می رود.

س: علت موفقیت بی سابقه این کتاب چیست؟

ج: این است که ترز در این کتاب با زبان ساده کودکانه و با محبتی دلنشین آنچه را پولس رسول پیشتر گفته بود بیان داشته است: در واقع یگانه چیزی که اهمیت دارد همانا محبتی است که روح القدس در قلوب مؤمنین ایجاد می کند و یک عمل محبت آمیز بیشتر از تمام اعمال زاهدانه ای که تا به حال صورت گرفته ارزش دارد. بدین ترتیب ترز - بی آن که خود بداند - گواهی بود بر تفکر مشهور پاسکال: «تمامی اجرام، از افلاک و ستارگان گرفته تا زمین و آنچه در آن است در قیاس با کمترین ارواح کوچکترین ارزشی ندارد. زیرا که روح ولو کمترین و کهنترین آن، هم خود را می شناسد و هم تمام امور را؛ اما اجرام توان شناسایی ندارند. مع الوصف تمامی اجرام و تمامی ارواح، با هر آنچه قادر به انجام آنند، جملگی به اندازه کمترین اقدام محبت آمیز ارزش ندارند. چرا که محبت از گونه ای بسیار متعال تر است. اگر تمام اجرام را بر روی هم بگذاریم محال است بتوان از بطن شان تفکر یا اندیشه ای استخراج کرد چرا که جرم و ماده از گونه ای متفاوت است و آن را با اندیشه و تفکر کاری نیست. اگر تمام اجرام و تمام ارواح را نیز بر روی هم بگذاریم باز حتی کمترین عمل محبت آمیز هم نمی توان از بطن شان ایجاد کرد چرا که اینان نیز از گونه ای دیگرند و با محبت بیگانه. محبت از گونه ای کاملاً متفاوت است: از امور ماورای طبیعت است.» ترز می نویسد: «آن گاه که محبت می کنم می دانم که تنها مسیح است که در من کار می کند.»

* * *

«صورت مقدس» یعنی صورت رنج دیده‌ی خداوند نیز علاقه و ارادت عمیقی در خود حس می‌کرد. به نظر من بهتر آن است که بیشتر به این القاب پرفیض توجه کنیم تا به اسامی که بیانگر موقعیت جغرافیایی یا تاریخی قدیسن هستند. چرا که القاب معنوی که بر برخی از عالمان کلیسا نهاده شده نقش بسزایی در تحول روحانی آنان داشته است.

س: پیوس یازدهم ترز قدیس را حامی مبشرین اعلام نمود. بین این اعلام پیوس یازدهم و اعلام اخیر پاپ ژان پل دوم چه ارتباطی می‌بینید؟

ج: پیوس دهم ترز اهل لیزیو را «بزرگترین قدیس زمان حاضر» اعلام نمود. پاپ پیوس یازدهم نیز او را «ستاره‌ی دوران صدارت ما» و حامی مبشرین در سراسر جهان اعلام کرد. مردم عادی به این جزئیات توجه چندانی ندارند اما این جزئیات درست همان طور که نمایانگر دعوت کلیسا هستند، دعوتی که به تدریج به معجزه فیض و ثمردهی مبدل می‌شود، بیانگر این واقعیت نیز هستند که شور و اشتیاق کلیسا برای بشارت نه حاصل تلاش و کوشش انسانی بلکه نتیجه‌ی تعمق و تفکر در مسیح است. به عقیده‌ی من ارتباط بین اعلام پیوس یازدهم و اعلام اخیر پاپ ژان پل دوم در این است که پیام ترز جوان در خلال این یک صد سال در وهله‌ی نخست برای مبشرین انجیل در سراسر جهان و سپس برای کل جامعه‌ی کلیسا به صورت پیامی جهانی و همه‌گیر درآمده و کل کلیسا را بر آن داشته تا درباره‌ی این واقعیت که مسیح در کلیسای خود یگانه منبع نجات است نیک بیندیشد و تعمق نماید.

س: به نظر شما این واقعیت که ترز در پاریس و در جمع گروه کثیری از جوانان، عالم کلیسا اعلام شد دارای اهمیتی خاص است؟

ج: بله، دقیقاً همین طور است. به نظر من پدر مقدس با برگزیدن پاریس

ج: بلی، این کتاب را خوانده‌ام و مقایسه‌ای که میان سنت ترز لیزیو و سنت کاترین سینا شده بسیار به جاست. کاترین سینا و سنت ترز اهل لیزیو شباهت بسیار زیادی به ترزای آویلا دارند. به عقیده‌ی من، ما در کلیسا به خوبی بر بصیرتی که زنان در مورد حقیقت، شناخت مسیح و محبت کلیسا دارند تأکید گذارده‌ایم.

س: آیا با توجه به باور همگان، درست است که سنت ترز اهل لیزیو را با سنت آنتونی پادوا مقایسه کنیم؟ گلهای سوسن او بسیار معروف تر از تفکر وی به عنوان عالم کلیساست.

ج: کلیسا به حق معیارهای خود را در اعلام نمودن افراد به عنوان «عالم» تغییر داده است، تغییری که تحولی مثبت بوده و معیارهای کلیسایی و آموزه‌ای را در برمی‌گیرد. اعلام سنت آنتونی پادوا به عنوان عالم کلیسا تغییری اساسی در این زمینه بوده است. محبوبیت عالمان قدیس مسئله جدیدی است که البته گاه برای الهیدانان مشکل ساز می‌شود اما در عین حال مبین آن است که کسانی که اجازه می‌دهند روح القدس در آنها کار کند و خود را تسلیم محبت روح می‌نمایند زندگی شان به راستی برای دیگران منشأ خیر و برکت می‌شود.

س: سنت ترز به ندرت ترز صورت مقدس یا ترز عیسای کودک خوانده می‌شود. علت این که او را بعضاً ترز صورت مقدس می‌خوانند چیست و چرا اکثر مردم از چنین عنوانی بی‌خبرند؟

ج: فکر نمی‌کنم دلیل بخصوصی داشته باشد. البته متوجه شده‌ام که اسامی قدیسن گاه به مرور زمان آسانتر می‌شود. مثلاً امروزه به جای آن که از القابی چون ترزای عیسی، ترزای عیسای کودک یا ترز صورت مقدس استفاده کنیم اغلب او را به نام ترزای آویلا یا ترزای لیزیو می‌خوانیم. ترز در کودکی ارادت خاصی به دوران کودکی عیسی داشت و نسبت به

س: امروزه مردم بیشتر به کار و جنبش و فعالیت رغبت نشان می دهند و زندگی رهبانی در دیرها را که با تفکر و تعمق توأم است چندان ارج نمی نهند. آیا این طور نیست؟

ج: بلی. باید اقرار کنم که کمتر کسی قوانین سخت و منضبط زندگی در دیر را به درستی درک کرده است. اما درست به همین دلیل است که می گویم اعلام ترز به عنوان عالم کلیسا، آیت زمانه ما و یادآوری از جانب خداست. قلب کلیسا در زندگی صومعه می تپد و این شیوه زندگی بی تردید واجد معنایی عمیق است. امیدوارم با اعلام ترز به عنوان عالم کلیسا، دعوت الهی مبنی بر تن دادن به زندگی سخت و سنتی دیرها جدی تر گرفته شود.

س: به نظر شما از جمله فداکاریهای قدیس یکی همین نیست که ناگزیر از تحمل راهبه هایی بوده که هر کدام خلیات خاص خود را داشته اند و بعضی از آنها نیز احتمالاً از تعداد کثیر خواهران مارتن - و جوانترین ایشان ترز که با امتیازات ویژه ای پذیرفته شده بود - در جمع خود خردسند نبوده اند؟

ج: سنت ترز در اجتماعی از مؤمنین به فردی قدیس بدل گردید. او حس همزیستی با برادران و خواهران مسیحی را از لابلای کتب اخلاقی، اجتماعی یا الهیاتی نیاموخت بلکه در جمع خواهران راهبه. در کنار آنان بود که یاد گرفت در ایمان، دعا، سکوت، محبت خواهرانه و تحمل متقابل با دیگران سهیم و شریک باشد. به گمانم بسیاری از خانواده های امروزی که دقیقاً به خاطر نادیده انگاشتن همین نکته مهم دچار مشکلند می توانند از این ویژگی بارز تجربه روحانی سنت ترز درس بگیرند، چرا که این خصلت همزیستی او با دیگران کاملاً در راستای تعالیم انجیل است و با حکم مسیح مبنی بر محبت نمودن یکدیگر در ارتباط مستقیم می باشد.

به عنوان مکان عالم خواندن ترز می خواست نشان دهد که این ترفیع درجه را مستقیماً به زادگاه ترز تقدیم می کند تا الگویی باشد برای تمام جوانان و باعث شود آنان نیز همچون ترز جوان، جوانی خود را وقف تقدیس و جلال خدا نمایند.

س: عشق و علاقه شدید ترز نسبت به پدرش به راستی حیرت آور است. این قدیس گاه پدرش را پادشاه خود خطاب می کند. آیا شما هم این نکته را حیرت انگیز می دانید؟

ج: باید اعتراف کنم آن قسمت از زندگی قدیس چندان برایم مایه حیرت نبود. به نظر من کاملاً طبیعی است که دختر جوانی که از این اقبال بلند برخوردار بوده که پدری چون پدر ترز داشته باشد خود را بسیار به او نزدیک حس کند و این احساس را بروز دهد. به ویژه آن که یکی از خصوصیات بارز زندگی خانوادگی این قدیس همانا احساس گرم و پر شور او نسبت به خانواده اش بود.

س: آیا در پیام کارملیتها در مورد سنت نکته ای وجود دارد که برای دنیای امروز تازگی داشته باشد؟ آیا در مجمع واتیکان دوم و گردهمایی مربوط به زندگی مقدس نکته تازه ای در این باره به چشم می خورد؟

ج: اعلام ترز جوان به عنوان عالم کلیسا مؤید دعوت کارملیتها در کلیساست. اتفاقی نیست که سن ژان دولاکرا و سنت ترزای عیسی نه به واسطه کتبی که نگاشتند، بلکه به واسطه زندگی مقدسی که در جمع خواهران و برادران کارملیتی خود داشتند به مقام شامخ عالمان کلیسا نائل آمدند. دعای من این است که کارملیتها نخستین کسانی باشند که از اعلام ترز به عنوان عالم کلیسا منفعت یابند و این واقعه سبب شود در وفاداری و ثمردهی رشد نموده، احیا گردند.

واقعیت‌گرایی که از تمام اشتباهات آیینهای عرفانی مصون است

نوشته‌گی گوشه

آنچه در پی می‌آید دیدگاه اسقف یار مناطق بایو و لیزیو است. او در این مقاله یادآور می‌شود که ترز جوان بر الهیدانان برجسته‌ای چون کاردینال ژورنت و کاردینال کونگار و نیز بر فلاسفه‌ای چون برگسون و مونیه تأثیری بسزا بر جای نهاد؛ همچنین در شش جای مهم «تعلیمات کلیسای کاتولیک» از او نقل قول شده است.

در آستانه یکصدمین سال ورود قدیس ترز «عیسای کودک و صورت مقدس» به ملکوت جاودان، شاهد واقعه‌ای بودیم که پیامدهای عظیم آن را هنوز نمی‌توان به درستی درک نمود؛ این واقعه همانا برگزاری دوازدهمین روز جهانی جوانان در پاریس بود. بی‌هیچ تردید بر این باورم که بسیاری از شما این واقعه عظیم را بر صفحه تلویزیونهای خود دنبال کرده‌اید.

دیده‌اید که این مراسم با شکوه با برگزاری آیین عشای ربانی به یاد سنت ترز لیزیو توسط کاردینال ژان ماری لوستیگر در شان دو مارس آغاز گردید و با اعلام تاریخی ژان پل دوم مبنی بر آن که سنت ترز بزودی در نوزدهم اکتبر، یکشنبه‌ای که وقف مبشرین است، در میدان سنت پی یرم به لقب عالم کلیسا مفتخر خواهد شد، پایان پذیرفت. بسیاری از خبرنگاران حاضر در جایگاه گزارش دادند که کف زدن ممتد قریب به یک میلیون جوان حاضر به هنگام شنیدن این خبر بیش از هر زمان دیگر در طول مراسم به درازا کشید و پرشور بود.

یکصد سال پس از درگذشت زود هنگام ترز در درمانگاه یکی از صومعه‌های کوچک و محقر کارملیتها، کلیسا به گفته پاپ «در پاسخ به

س: به نظر شما آیا اعلام سنت ترز به عنوان عالم کلیسا در شرایطی که جهانیان هنوز از مرگ مادر ترزای کلکته، این زن بسیار فعال و سخت‌کوش در حیرت بودند قدری عجیب و خارق‌العاده نیست؟ به ویژه آن که ترز را عموماً به عنوان قدیسی متفکر و اهل اندیشه و تعمق می‌شناسند نه فردی اهل کار و فعالیت. آیا باید ترز جوان را فردی بدانیم که «بهترین نصیب را انتخاب کرده» یا آن که باید این واقعیت را به حساب تنوع و گوناگونی شگفت‌انگیز قدیسین بگذاریم؟

ج: من هیچ تضادی بین تعمق سنت ترز و سخت‌کوشی مادر ترزا نمی‌بینم. از این بابت مطمئنم که مادر ترزا، ترز کوچک را بی‌نهایت دوست می‌داشت و دل در گرو زندگی رهبانی به شیوه کارملیتها داشت. شاید روزی شاهد داستان منتشر نشده ارتباط میان مادر ترزا و کارملیتها باشیم. تنها آرزوی من این است که اعلام سنت ترز به عنوان عالم کلیسا سبب شود مردم این حقیقت مهم را درک کنند که هیچ خدمت رسولی به اندازه زندگی آکنده از تفکر و تعمق، مثمرثمر و سودمند نیست. ترز کوچک، با تفکر و تعمق خود قدیس حامی مبشرین لقب گرفت؛ او به یاری همین تعمق و اندیشه بود که به مبشرین نامه‌های دلگرم‌کننده می‌نوشت، با محبتی خالصانه در رنجهای کلیسا سهیم می‌شد و خود را وقف رأفت و محبت به دیگران می‌نمود تا همگان مسیح را دوست بدارند، گناهکاران نجات یابند و مردان و زنانی که خود را وقف خدا نموده‌اند، قدیسین شوند. به نظر من هنگامی که پاپ در نوزدهم اکتبر ترزا را عالم کلیسا اعلام کرد صرفاً کارملیتها شادمان نشدند بلکه اعلام او به عنوان عالم کلیسا مایه خوشی و شادی تمام کلیسا گردید، هم کلیسای مسیح برزمین، هم کلیسای او در آسمان.

* * *

«سنت ترز، این راهبه کارملیت، رسولی که برای بسیاری از مردم اعم از روحانی و غیرروحانی منبع حکمت معنوی و حامی میسرین بوده است، در کلیسا از جایگاه والایی برخوردار است. تعالیم او به راستی در زمره پربارترین تعالیم است».

پیوس یازدهم مدتها پیش از آن در سال ۱۹۲۵ اعلام داشته بود که سنت ترز لیزیو «کلام خدا برای جهان است».

ناگفته پیداست که تأثیر شگرفی که این قدیس جوان در خلال یکصدسال گذشته بر جهانیان گذارده، انکارناپذیر است. او به لحاظ روحانی بر مردم بسیاری که از طریق وی با مسیح و انجیل آشنا شده اند تأثیرگذار است و به لحاظ الهیاتی نیز تأثیرش بر الهیدانان برجسته ای چون کاردینال ایوه کونگار، پدر اوریس فون بالتازار، کاردینال ها ژورنت، گارونه و دانیلو، پدر گمب و مری اوژن عیسای کودک به وضوح مشهود است. همچنین تأثیر او را بر فلاسفه ای چون برگسون، مونیه، ماریتن، دوژات، گیتون و نیز بر نویسندگانی چون کلودل، برنانوس، موریاک، ژولیان گرین، دانیل روپس، ماری نوئل و به ویژه بر قدیسین و مردان و زنان متبارکی چون الیزابت تثلیث، پدر ماکسیمیلیان کولب، پدر بروتیه، ادیت اشتاین و غیره به وضوح شاهدیم.

آنچه در مورد سنت ترز که هیچ گاه رساله ای جامع در باب مباحث الهیاتی به رشته تحریر در نیاورد مایه شگفتی است این واقعیت است که تمام نوشته های او از دست نویس ها گرفته تا نامه ها و اشعار و آثار نمایشی وی جملگی تحت هدایت و الهام روح القدس نگاشته می شد و این خود گواهی است آشکار از حقانیت زندگانی وی: «در زندگی من جز حقیقت در پی چیزی نبوده ام». این قدیس جوان به زبانی ساده و شیوا که برای همگان قابل فهم بود و اکنون به بیش از ۶۰ زبان زنده دنیا ترجمه شده در مورد حقایقی چون تثلیث، پدر، عیسی و روح القدس سخن می گفت. او مجدداً تمام حقایق الهی را حول محور کلام خدا و انجیل قرار داد. وی به خوبی دریافته بود که کلیسا بیش و پیش از هر چیز عبارت است از «مشارکت محبت»: «من در قلب مادرم کلیسا، محبت خواهم بود».

تقاضاهای بی شمار و بررسیهای دقیق» این قدیس را به لقب ارزشمند عالم کلیسا مفتخر نمود.

اما بینیم عالم کلیسا به چه کسی گفته می شود.

عالم کلیسا باید سه شرط اصلی داشته باشد:

۱) قبلاً قدیس اعلام شده باشد. سنت ترز در هفدهم ماه مه ۱۹۲۵ توسط پیوس یازدهم قدیس اعلام شده بود.

۲) عالم کلیسا باید از خود نوشته هایی به جای گذاشته باشد که حاوی دروسی الهیاتی و روحانی برای کلیسا باشد و «آموزه ای مهم» و راستین که برای کلیسای جهانی مفید است ارائه کرده باشد. همین مورد اخیر بود که می بایست برای الهیدانان مشاور حاضر در «مجمع شناسایی قدیسین» و «مجمع آموزه ایمان» و سپس برای کاردینالهای عضو هر دوی این مجامع اثبات و محرز شود.

به همین منظور گروهی دوازده نفره متشکل از مورخان، الهیدانان و مردان خدا مشغول گردآوری شواهد و مدارک در این زمینه شدند و نتیجه را در قالب سندی ۹۷۸ صفحه ای تحت عنوان پوزیتویو تنظیم و ارائه نمودند. پوزیتویو پس از ملاحظات و بررسیهای بسیار دقیق سرانجام به حضور پاپ ژان پل دوم آورده شد.

۳) پاپ با بررسی سند تصمیم گرفت این راهبه کارملیتی جوان را که در سن ۲۴ سالگی درگذشت «عالم کلیسا» اعلام نماید و بدین ترتیب سومین شرط نیز برآورده شد.

ترز سومین زن و سی و سومین نفری بود که به عنوان عالم کلیسا اعلام گردید. پیش از او سنت ترزای آویلا از اسپانیا و سنت کاترین سینا از ایتالیا به سال ۱۹۷۰ توسط پاپ پل ششم به این لقب مفتخر شده بودند.

پاپ ژان پل دوم دلایل اعلام ترز به عنوان عالم کلیسا را خلاصه وار طی خطابه ای در پاریس برشمرد: «اهمیت محبت واقعی که درسی است که از ترز می آموزیم به وضوح بیانگر آگاهی او از سر مسیح و نمودی است از تجربه شخصی او از فیض. این درس عظیم به مردان و زنان امروز و فردا کمک می کند درک بهتری از عطایای خدا داشته باشند و باعث می شود که پیام خوش محبت عظیم و بیکران او به همه جا گسترش یابد.

گنوسیها مصون است، تا تپه جلیجتا و تا پای صلیب پیش رفته اند. از این رو برای کل کلیسا، برای بی شمار دوستان ترز در سراسر جهان، و به ویژه برای جوانان حاضر در مراسم روز جهانی جوانان مایه بسی خوشحالی است که در آستانه هزاره سوم و سال ۲۰۰۰ شاهد آن باشند که زنی جوان به لقب عالم کلیسا مفتخر می شود، قدیسی جوان که همچون فدريكو اوزانام که در چهل سالگی درگذشت، نمایانگر ثمرات پیروی کامل از مسیح است. انجیل بیان عمیق «راز خدایی که به کوچکان و مسکینان در روح آشکار شده اما از حکیمان و خردمندان مخفی است» را عمق می بخشد. خواهر ترز عیسای کودک و صورت مقدس با تهور و جسارتی حیرت آور جرات می کند آیه سوم از باب پنجم متی را چنین بخواند: «آه! اگر حکیمان و خردمندانی که تمام عمرشان را صرف تحقیق و مطالعه کرده اند می آمدند و آنچه را در پی اش بودند از من می پرسیدند، از این که کودکی ۱۴ ساله تا این حد به اسرار کمال واقف است سخت در حیرت می شدند، اسراری که با تمام علم و دانش خود نخواهند توانست به درکش نائل شوند زیرا برای فهمیدن آن باید «مسکین در روح بود!».

و اینک ترز قدیس لیزیو را بنگرید که زمانی نوشت: «آه! با این که کوچکم دلم می خواهد همچون انبیا و عالمان کلیسا اذهان مردم را منور سازم زیرا دعوت دارم رسول خدا باشم...» و حال همگان را تعلیم می دهد و اسرار رحمت و محبت الهی را بر آنان می گشاید. این قسمت از عهد عتیق به راستی وصف الحال اوست: «تعلّم را با دمیدن صبح به همه جا منتشر می سازم و انوار آن را در همه جا پراکنده می کنم. تعلیم را همچون نبوت بیان می دارم و آن را به میراث برای نسلهای آینده بر جای می نهم» (بن سیراخ ۲۴: ۳۲ - ۳۳). آنچه ترز منادی آن است پیامی عقلانی یا انتزاعی نیست بلکه مکاشفه صریح اسرار حیات است، اسراری که به زندگی و موجودیت ما معنا می بخشد و ما را برای رسیدن به حیات جاودان آماده می سازد. باشد که آنانی که هنوز در مورد سنت ترز لیزیو چیز زیادی نمی دانند و او را به درستی نمی شناسند و به اشتباه «قدیس کوچک گلهای رز» که فردی بی آزار و احساساتی است تصورش می کنند، در این

سنت ترز به وضوح بر این واقعیت تأکید گذارد که اخلاص و ارادت نسبت به مریم مقدس ناصری نه مسئله ای جانبی بلکه محور اصلی سر مسیح است و جامعه قدیسین مکان پیوند و تلاقی آسمان و زمین می باشند. او حاضر شد مراحل تأکید تاریک را پشت سر نهد، «با گنهکاران بر سر یک سفره بنشیند»، تا برادرانش که هیچ گاه طعم مسیح را نچشیده اند ایمان بیاورند و نور ایمان و امید در زندگی ایشان درخشیدن گیرد. او نسبت به مبشرین ارادت خاصی داشت. در مورد وی گفته اند که از پیشگامان سیاستهای اصلی مجمع دوم واتیکان بوده است. در شش جای مهم «تعلیمات کلیسای کاتولیک» نیز صریحاً از او نقل قول شده است.

پیش بینی پیامدهای روحانی-الهیاتی واقعه اعلام این زن جوان به عنوان عالم کلیسا هنوز خیلی زود است. تنها می توان گفت که این تحول مهم نشانگر جایگاه ارزشمند زنان در کلیسا است. از آنجا که تا قرون متمادی تنها مردان به علم و دانش دسترسی داشتند این امکان برای قدیسین زن وجود نداشت که عالم کلیسا شوند. به همین خاطر است که به گفته پدر اورس فون بالتازار محافل الهیاتی از سخنان ارزنده قدیسینی چون هیلدگارد اهل بینگن، گرترو، ژولیان اهل نورویچ، آنجلای فولینیو، کاترین جنوا، کاترین سینا، ترزای آویلا، ترز لیزیو و غیره محروم مانده است.

هنگامی که پاپ پل ششم در سال ۱۹۷۰ دو زن را که حتی یکی از آنها، کاترین سینا، بی سواد بود به عنوان عالم کلیسا اعلام نمود دست به اقدامی حاکی از آینده نگری زد. اقدام متهورانه این پاپ تغییری بنیادین در خط مشی کلیسا پدید آورد، تغییری که ترز لیزیو حال در سال ۱۹۹۷ از آن بهره می جوید (پیوس یازدهم در سال ۱۹۳۲ حاضر نشد ترز را به عنوان عالم کلیسا اعلام نماید). درک زنانه از سر خدا عناصر مشخص و ضروری را به درک الهیاتی مردان می افزاید. در تاریخ بشریت و نیز در تاریخ کلیسا هیچ اقدام مهمی بدون همکاری مؤثر زن و مرد به وقوع نپیوسته است. در شناخت رحمت الهی هیچ کس به اندازه این زنان مقدس جلو نرفته است، زنانی که به همراه حضرت مریم، با نوعی واقع گرایی که از تمام خطایای

درک سطحی خود تجدید نظر کنند و به عظمت و ژرفای نوشته‌ها و قدرت شهادت زندگی او پی ببرند. با ظهور نسل‌های جدید در آستانه‌ی درکی کاملاً جدید در مورد سنت ترز هستیم.

ملقب شدن «ترز کوچک» به عنوان پرافتخار عالم کلیسا ذره‌ای از سادگی و بی‌آلایشی او نمی‌کاهد. او همان‌گونه که خود می‌خواست در کمال سادگی عالم کلیسا خواهد بود، درست همان‌طور که در کمال سادگی قدیس حامی مبشرین در سراسر جهان، قدیس حامی مبشرین فرانسه، حامی نوآموزان دینی، حامی «اقدام کاتولیک» است و دومین قدیس حامی فرانسه نیز... .

ترز در زندگی کوتاه خود هدفی جز «دوست داشتن تثلیث و تشویق دیگران به دوست داشتن آن» نداشت. زندگی او سراسر با عیسی «یگانه عشق او» پیوند خورده بود، عیسایی که او را به بالا نزد پدر برده و در حلاوت و قدرت روح القدس داخل کرده است.

او می‌نویسد: «به تجربه می‌دانم و درک می‌کنم که ملکوت خدا در درون خود ماست، عیسی برای تعلیم جانها نیازی به کتاب و عالم دینی ندارد. این عالم عالمان بدون آن که حتی کلمه‌ای بیان دارد به مردگان تعلیم می‌دهد... هیچ‌گاه سخن او را نشنیده‌ام اما پیوسته احساس می‌کنم که در تمامی لحظات در من است و کار می‌کند. او مرا هدایت می‌کند و آنچه را باید بگویم یا انجام دهم در من القا می‌نماید».

* * *

عطای حکمت

جیوانی ریچاردی

عالمان کلیسا کدامند و چند نفر؟ ترز لیزیو سومین زنی است که به این مقام می‌رسد. او «جوانترین» عالم تاریخ کلیساست چرا که به هنگام مرگ بیست و چهار سال بیشتر نداشت؛ و جدیدترین شان نیز هست چرا که مراسم یکصدمین سال درگذشتش اخیراً برگزار شد.

در روز یکشنبه ۱۹ اکتبر، روز جهانی مبشرین، سنت ترز لیزیو عالم کلیسای جهانی اعلام شد. او سومین زنی است که به این مقام می‌رسد و «جوان‌ترین» عالم در تاریخ کلیسا چرا که به هنگام مرگ بیست و چهار سال بیشتر نداشت. جدیدترین شان نیز هست چرا که مراسم یکصدمین سال درگذشتش همین اواخر برگزار گردید.

با رسیدن او به این مقام، تعداد عالمان کلیسا به سی و سه نفر می‌رسد که از این تعداد هفت نفر متعلق به کلیسای شرق و ۲۶ نفر متعلق به کلیسای غرب هستند. تمام سی و دو نفری که قبل از او به این مقام رسیدند قدیسین ادوار مختلف کلیسا بودند. اما ببینیم لقب عالم کلیسا به چه کسانی و بر اساس چه ضوابطی اعطا می‌شود؟

لفظ «عالم کلیسا» ریشه‌ی رسولی دارد. پولس رسول در «رساله به افسسیان» ضمن برشمردن عطایای مختلف در کلیسا می‌گوید: «و او (عیسی) بخشید که بعضی رسولان و بعضی انبیا و بعضی مبشرین و بعضی شبانان و معلمان (عالمان) باشند... برای بنای بدن مسیح». (افسسیان ۴: ۱۱). ویژگی‌های عالم کلیسا عبارتند از تقدس و راست دینی، توافق کلی کلیسا، و به ویژه ارائه‌ی تفکری در خور توجه در خصوص مباحث الهیاتی.

اما پاپ پیوس پنجم با صدور این فرمان صرفاً به سنت تکریم آکویناس که از سال ۱۳۶۸ در نظام رهبانی دومینیکن باب بود رسمیت بخشید و آن را به کلیسای جهانی تعمیم داد. چند سال بعد پاپ سیکستوس پنجم توماس آکویناس را که نامش پیش از آن در زمره عالمان فرشته گونه کلیسا قرار داشت به همراه بوناونچرا از نظام رهبانی فرانسیسکن به لقب «عالم سرافین گونه» مفتخر ساخت. کلیسا با اعطای این عناوین به دو الهیدان برجسته قرون وسطی بر نقش سازنده‌ای که مدرسان این دوره در غنای نظام الهیاتی ایفا کردند صحنه گذارد و از آن تجلیل نمود.

عنوان عالم کلیسا از قرن هیجدهم به بعد به دفعات بیشتری اعطا می شد و اغلب تداوم مراسم و مناسک پارسایانه کلیساهای محلی تلقی می گردید، چنان که در مورد ایزیدور اهل سویل در اسپانیا می بینیم. همچنین گاه بخشی از سنن عبادتی یک نظام مذهبی خاص محسوب می شد، چنان که در مورد برنارد اهل کلروو شاهدیم. تمامی این قدیسین کماکان جزئی از کلیسای قدیم روم (هیلاری، بپتر کریسولوگوس، لئوی کبیر، ایزیدور) یا کلیسای دوران قرون وسطی (آنسلم اهل آئوستا، ماریانوس [عالم مریم شناس]، برنارد، ملیفلوس [عالم شیرین بیان]، و پی یر دامیانی) محسوب می شدند.

عالمان کلیسا در عصر نوین

پاپ پیوس نهم برای نخستین بار دو قدیس عصر حاضر را به لقب عالم کلیسا مفتخر ساخت: این دو قدیس عبارت بودند از آلفونسوس اهل لیگوری [عالم غیور] که در اخلاق و الهیات تجرّی خاص داشت و در سال ۱۸۷۱ عالم کلیسا اعلام شد و نیز فرانسیس اهل سالز که در سال ۱۸۷۷ به این عنوان دست یافت. جانشین پیوس نهم لئوی سیزدهم، سیریل اورشلیمی، سیریل اسکندری و یوحنا دمشقی را که جملگی متعلق به کلیسای شرق هزاره نخست میلاد بودند به جمع عالمان کلیسا افزود تا بدین وسیله ارادت و تعلق خاطر خاص خود را نسبت به کلیساهای جدا شده شرق به اثبات رساند. لئوی سیزدهم از آن رو «مجمع مقدس آئینه‌های دینی» را

پدران و عالمان کلیسا در اوائل قرون وسطی

اما هر که پدر کلیسا نامیده شود لزوماً عالم کلیسا نیست. در دوران قرون وسطی عنوان عالم کلیسا را فقط در مورد آن دسته پدران کلیسا که در زمینه معرفت و علوم الهی به راستی سرآمد زمان بودند به کار می بردند. نخستین فهرستی که از عالمان کلیسا در دست است در قرن هشتم توسط راهبه‌ای به نام بیده بزرگوار تنظیم و نگاشته شده است. او در فهرست خود از کسانی چون امبروز، آگوستین، ژروم و گریگوری کبیر از کلیسای روم نام می برد و در کنار آنها - بر حسب اصول رهبانی قرون وسطی و مبانی کل مسیحیت - چهار پدر برجسته کلیسای شرق یعنی بازیل، گریگوری نازیانوس، یوحنا کریزوستوم و آتاناسیوس را قرار می دهد. اما فرد اخیر یعنی آتاناسیوس که کلیسای روم وی را بخاطر حمایت آشکارش از اعتقادنامه نیقیه علیه بدعت آریوس گرامی می دارد، در نظر یونانیان از لحاظ عظمت به پای سه عالم دیگر نمی رسد. در دوران قرون وسطی سنت رهبانی که با تعالیم پدران قرون اولیه کلیسا در ارتباط نزدیک بود هیچ گاه جرأت نمی کرد کسان دیگری را نیز به جمع عالمان کلیسا بپذیرد. به همین خاطر است که عالمان کلیسا بنا به سنت قرون وسطی تا عصر حاضر کماکان به همان صورت باقی مانده اند.

با این حال با فرا رسیدن قرن شانزدهم، کلیسا کسان دیگری را نیز در زمره عالمان کلیسا جای داد که برخی از آنان از جمله قدیسین و الهیدانان قرون وسطی بودند. اینان دیگر صرفاً به استناد توافق کلی کلیسا [عالم کلیسا] اعلام نمی شدند بلکه این کار به استناد فرمانی رسمی که یا از سوی یک مجمع یا شورا یا از جانب شخص پاپ صادر می شد صورت می گرفت. به دنبال مجمع ترنت که در آن آموزه و اقتدار توماس آکویناس کاملاً در حمایت از پدران کلیسا تفسیر شد، توماس آکویناس نیز رسماً توسط سنت پیوس پنجم به فهرست عالمان کلیسا اضافه گردید. این پاپ در اول آوریل ۱۵۶۷ طی فرمان «خدای عجیب» (*Mirabilis Deus*) وی را واجد همان کرامت نیایشی اعلام نمود که تا پیش از آن محدود به چهار پدر برجسته کلیسای قدیم روم بود.

سال ۱۹۷۰: اولین زنان «عالم کلیسا»

پاپ پل ششم در ۲۷ سپتامبر ۱۹۷۰ نخستین کسی بود که عنوان «عالم کلیسا» را به یک زن یعنی ترزای آویلا اعطا کرد. قصد پاپ از این کار که ظاهراً اقدامی خلاف سنت می نمود آن بود که بر این نکته تأکید ورزد که تصمیم مبنی بر اعلام این اصلاح طلب نظام رهبانی کارملیت به عنوان عالم کلیسا بر اساس توافق کل کلیسا بوده است. پاپ در نطقی که در جریان مراسم اعلام این «راهبه برجسته کارملیتی» به عنوان «عالم کلیسا» ایراد نمود چنین اظهار داشت: «ما تصمیم گرفته ایم سنت ترزای عیسی را به لقب عالم کلیسا مفتخر سازیم. نور این لقب بر ترزا، تمام آن ارزشهایی را که پیشتر در او سراغ داشتیم و بر آن صحنه می گذاریم بر همگان آشکار می سازد: یعنی زندگی مقدس او که از ماه مارس سال ۱۶۲۲ [سنت ترزا ۴۰ سال پیش از آن درگذشته بود] رسماً از سوی پیش کسوتمان پاپ گریگوری پانزدهم مورد تأیید قرار گرفته بود. این پاپ نام او را به همراه ایگناتیوس اهل لویولا، فرانسیس اگراویر... و نیز فیلیپ نری در کتاب قدیسین مکتوب نموده و در آن به ویژه بر (شان آموزه ای) او تأکید نهاده بود... او مدتها پیش از آن که توسط ما «عالم کلیسا» خوانده شود در میان سنت قدیسین، عالمان الهی و مؤمنین و ادیبان جایگاهی والا داشت و اکنون نیز ما بر این جایگاه والا و مقام شامخ او صحنه می گذاریم».

پل ششم که به خوبی از تازگی داشتن اعلام یک زن به عنوان عالم کلیسا آگاه بود افزود: «سنت ترزای آویلا نخستین زنی است که از سوی کلیسا به عنوان (عالم) معرفی می شود. این کار با در نظر داشتن دیدگاه پولس رسول در این زمینه انجام شده است: «زنان باید در کلیسا باشند». مع الوصف حتی امروزه نیز این فرمایش پولس بدان معناست که زنان حق ندارند در کلیسا عهده دار سلسله مراتب کلیسایی و موعظه انجیل باشند، پس آیا ما سنت رسولی را زیر پا نهاده ایم؟ صراحتاً می گویم خیر. چرا که عنوان عالم کلیسا به هیچ وجه ارتباطی با وظائف سلسله مراتب کلیسایی ندارد».

هفت روز بعد، در چهارم اکتبر، پل ششم سنت کاترین سینا را نیز که زنی بود بی اطلاع از مباحث الهیاتی و حتی بی سواد به لقب «عالم کلیسا»

مأمور رسیدگی به مسئله عالم کلیسا بودن این قدیسین ساخت که چنین کاری را واجد ماهیتی بس نیایشی می دانست. پس از او پاپ بندیکت پانزدهم مار اپرم، شماس سریانی را به سال ۱۹۲۰ به جمع عالمان کلیسا اضافه کرد. مار اپرم که در قرن چهارم میلادی می زیست آثار متعددی در زمینه تفسیر کتاب مقدس نگاشته بود اما عمده شهرتش به واسطه سرودهای روحانی بود که به زبان آرامی سروده بود تا مردم با سراییدن آنها ایمان کاتولیک را از نفوذ مخرب بدعت آریوسی مصون بدارند.

پس از او پیوس یازدهم نیز چهار قدیس دیگر را به شمار عالمان کلیسا افزود. از این افراد، آلبرت کبیر ملقب به عالم جهانی متعلق به دوران قرون وسطی بود و سه نفر دیگر مربوط به عصر حاضر بودند: یوحنا صلیبی، پی یترو کانیزیو و روبرتو بلارمینو. این پاپ با عالم کلیسا خواندن ژان دولاکرا تحولی عظیم در زمینه این سنت ایجاد نمود چرا که این عالم جدید نه یک الهیدان، که در واقع فردی عارف بود. دو عالم دیگر که در دوران نهضت اصلاحات دینی پروتستانها به دفاع از ایمان راستین برخاسته بودند نخستین کسانی بودند که از میان «ژزویتها» به این مقام می رسیدند.

سنت آنتونی اهل پادوا در شانزدهم ژانویه ۱۹۴۶ پس از مدتها زمینه سازی سرانجام توسط پاپ پیوس دوازدهم به لقب عالم کلیسا مفتخر گردید. در واقع پس از پایان مراسم اعلام وی به عنوان قدیس، پاپ وقت گریگوری نهم از او با عنوان «بهترین عالم» یاد کرده بود که عنوانی است مخصوص عالمان کلیسا و به راستی نیز آنتونی عالم الهی و جزو نخستین کسانی بود از نظام رهبانی فرانسیسکن که به خاطر موعظت خود مورد تکریم پاپ قرار می گرفت. آخرین مردی که عالم کلیسا اعلام شد کاپوچین لورنزو اهل بریندیسی بود که در دوران نهضت ضد اصلاحات دینی می زیست. وی نیز واعظی خستگی ناپذیر و از مروجان نظام رهبانی فرانسیسکن در آلمان بود. ژان بیست و سوم به سال ۱۹۵۹ او را عالم کلیسا اعلام کرد.

هفدهم ژوئن سال گذشته اتخاذ شده است. در آن جلسه «اعطای لقب (عالم کلیسای جهانی) به سنت ترز عیسای کودک و صورت مقدس به اتفاق آراء تصویب شد».

مشاورین این دو «مجمع» در مرحله مقدماتی پیش از آغاز جلسه اصلی نتوانسته بودند در این مورد تصمیمی واحد اتخاذ کنند. در پنجم ماه مه هنگامی که مشاورین پاپ در مورد «اهمیت و ارزشمندی آموزه سنت ترز» به رأی گیری نشستند، ۱۹ تن از ۲۲ رأی دهنده، رأی *placet* «موافق» دادند، دو نفر *placet iuxta modum* (موافق اما مشروط) رأی دادند و رأی یک نفر نیز *non placet* «مخالف» بود. در بیست و نهم ماه مه، هنگامی که مشاورین مجمع مشورتی قدیسین برای بحث و بررسی پیرامون *Positio* «جایگاه» مربوط به سنت ترز گرد هم آمدند هفت تن از دوازده رأی دهنده حاضر رأی موافق، ۲ تن موافق مشروط و سه تن نیز رأی مخالف دادند همچنین مجلد قطور *Positio* حاوی درخواستهای متعدد شخصیت‌های برجسته کلیسایی و کنفرانسهای اسقفی مختلف از واتیکان بود که خواهان اعطای لقب «عالم کلیسا» به سنت ترز شده بودند. کسانی که رسماً در این زمینه از واتیکان درخواست کرده بودند سنت ترز را «عالم کلیسا» اعلام نماید عبارت بودند از پنج کاردینال (روژه اچگاری از فرانسه، جان آکانر و برنارد لاو از آمریکا، آرنائو جوبانی از اسپانیا که سال گذشته درگذشت، لوکا موری پرا نوس از برزیل و هانس گروئر از اتریش). نمایندگان بسیاری از اسقف نشینها نیز از جمله کسانی بودند که خواهان اعطای لقب «عالم کلیسا» به ترز شدند، از آن میان می توان به نمایندگان اسقف نشینهای بلژیک و مکزیک و نیز به اسقف نشینهایی که کاردینالهای فوق الذکر از آنجا بودند اشاره کرد. نمایندگان شوراهای اسقفی لهستان و ایتالیا جزو این فهرست نبودند (هر چند از ایتالیا، نمایندگان شوراهای محلی مناطق کامپانیا، لیگوریا و آپولیا حاضر بودند).

* * *

مفتخر ساخت. پل ششم در نطقی که به این مناسبت ایراد کرد اظهار داشت: «بنابراین در باب شأن و منزلت آموزه کاترین چه بگوییم؟ بی شک آموزه او را در آثار مکتوب نمی یابیم... او نوشته ای چون آثار بزرگان کلیسای قدیم اعم از شرق و غرب که غیرت دفاعیاتی و جسارت الهیاتی از جای جاییشان نمایان بود از خود به جای ننهاد؛ همچنین در این باکره نافرهیخته اهل فونتبراندا اثری از آن تأملات عمیق و اندیشه های الهیاتی مدون که عالمان دوران مدرسیان قرون وسطی را جاودانه کرده است به چشم نمی خورد. اما آنچه در مورد این قدیس شگفت انگیز است حکمت الهی اوست. او حقایق الهی و اسرار ایمان را به گونه ای کامل، عمیق و واضح در خود دارد... گنجینه ای که به راستی جز عطای حکمت روح القدس نیست...»

بدین ترتیب اکنون نیز در سال ۱۹۹۷ می توان آنچه را پیوس دوم در فرمان پاپی خود به مناسبت قدیس خواندن کاترین سینا بیان داشت در مورد ترز عیسای کودک به کار برد که گرچه چندان احاطه ای بر مباحث الهیاتی نداشت، آثارش راهنمای میلیونها ایماندار مسیحی در سراسر جهان بوده است - واقعیتی که محبوبیت کم نظیر کتاب «داستان یک زندگی» در قرن حاضر، گواه آشکار آن است:

prius Doctrina eius non acquisita fuit ; magistra visa est quam disci pula
(حکمتش اکتسابی نبود؛ و مدتها قبل از آن که شاگرد باشد، استاد می نمود).

پاپ ژان پل دوم سنت ترز «عیسای کودک» و «صورت مقدس» را در نوزدهم اکتبر ۱۹۹۷ رسماً «عالم کلیسا» اعلام نمود.

در همان روز، نامه رسولی تحت عنوان *Divini amoris scientia* (دانش محبت خداوند) را نیز که در ارتباط با روندی بود که سرانجام به اعطای این لقب به سنت ترز منجر شد در حضور همگان قرائت نمود. در این نامه تصریح شده بود که تصمیم فوق پس از جلسه ای با حضور تمامی کاردینالها و اسقفان «مجمع شناسایی قدیسین» و «مجمع آموزه های ایمانی» در

اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده ام، حفظ کنند» (متی ۲۸: ۱۹-۲۰). این کلمات، که مسیح قبل از بالا رفتن به آسمان ایراد می کند، همچنین وعده ای که به شاگردان و پس از آنها به جانشینان ایشان داده شد که «هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می باشم» (متی ۲۸: ۲۰)، اساس وکالت بشارتی را تشکیل می دهند: در شخص خادمانش، این خود مسیح است که به طرف آنهایی که هنوز اعلام ایمان را ننشیده اند (ad gentes = به سوی مردم) می رود.

۲- ترز مارتن، کارملیت صندل پوش لیزیو، با شوق فراوان می خواست مبشر باشد. تا آن حد که توانست حامی مقدس بشارتها اعلام شود. خود مسیح به او مکشوف کرد که چطور با انجام کامل فرمان عشق می تواند این تمایل ذاتی را تجربه کند. او به قلب بشارت کلیسا داخل شد، و با نیروی راز گونه نیایش و مشارکت، مبشران انجیل را حمایت کرد. او همان عملی را انجام داد که شورای واتیکان دوم تأکید می کند: آنجا که می گوید، کلیسا بر طبق طبیعتش بشارتی است. نه تنها آنهایی که زندگی بشارتی را انتخاب می کنند، بلکه تمام تعمید یافتگان، به نحوی به سوی مردم ad gentes فرستاده شده اند.

به این دلیل است که من خواستم، تاریخ امروز یکشنبه بشارتها را انتخاب کنم تا قدیس ترز عیسیای کودک و صورت مقدس: یک زن، یک جوان، یک مذهبی مشاهده گر را عالم کلیسا اعلام نمایم.

۳- هیچکس غافل نیست که امروز کار حیرت انگیزی صورت می گیرد. قدیس ترز لیزیو نتوانسته بود به دانشگاه برود و تحصیلات عمیقی را دنبال نکرده بود. او جوان مرد. با وجود این، از امروز به عنوان عالم کلیسا مورد

ضمیمه ۳

ژان پل دوم، ترز قدیس

را عالم کلیسای جهانی اعلام می کند

- برگزاری عشای ربانی

- يك «راه کوچک» که به راز هستی رهنمون می شود:

یکشنبه ۱۹ اکتبر ۱۹۹۷، روز جهانی بشارتها، پاپ ژان پل دوم، قدیس ترز عیسیای کودک و صورت مقدس را عالم کلیسای جهانی اعلام کرد. مراسم در میدان پطرس مقدس در حضور هزاران مؤمن که از سرتاسر دنیا آمده بودند، برگزار شد. در اینجا خطبه ای که در طی برگزاری عشای ربانی اظهار شد را منتشر می کنیم.

۱- «امتها به سوی نور تو خواهند آمد» (اشعیاء ۶۰: ۳). در سخن اشعیای نبی، انعکاس تجلی، همچون انتظاری پر شور و امیدواری درخشانی شنیده می شود. و دقیقاً ارتباط با این تشریفات رسمی است که به ما اجازه می دهد خصلت بشارتی این روز یکشنبه را بهتر احساس کنیم. در واقع، پیام آوری اشعیاء دورنمای نجات را به تمام بشریت گسترش می دهد و به این ترتیب عمل پیام آورانه مجوسیان مشرق زمین را که برای پرستش کودک الهی به بیت لحم (متی ۲: ۱-۱۲) رفتند و روی آوردن ملتها به پیام مسیح را اعلام و افتتاح نمودند قبل از وقت بیان می کند.

از همه انسانها دعوت شده است، ایمان را در انجیل نجات بخش دریافت کنند. کلیسا برای تمام ملتها به تمام کشورها و به تمام فرهنگها فرستاده شده است. «پس رفته، همه امتها را شاگرد سازید و ایشان را به

در نامه رسولانه ای که به این مناسبت نوشتم، چند جنبه بارز آموزه او را یاد آوری کردم، ولی چطور می توان در اینجا، آنچه که اوج آموزه اوست را یاد آوری نکرد، آنجا که در روایت منقلب کننده خود درباره تمایل ذاتی خاصش در کلیسا می گوید. او می نویسد: «محبت، کلید تمایل ذاتیم را به من داد. فهمیدم که اگر کلیسا یک جسم متشکل از اعضای مختلف دارد، نمی تواند عالی مقام ترین آنها را نداشته باشد. فهمیدم که کلیسا یک قلب دارد و این قلب سوزان از عشق است. فهمیدم که تنها عشق باعث تحرک اعضای کلیسا می شود، که اگر عشق خاموش شود، رسولان دیگر انجیل را بشارت نخواهند داد، شهیدان راضی به ریختن خون خود نخواهند شد ... فهمیدم که عشق تمام تمایلات ذاتی را احاطه می کند ... پس در اوج شادی هذیان گونه ام فریاد زدم: عیسی، من ... تمایل ذاتیم را بالأخره یافتم، تمایل ذاتی من عشق است!» این آیه از انجیل «ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را ستایش می کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی» (متی ۱۱: ۲۵) را می توان به ترز تطبیق داد.

۵- ترز لیزیو، نه تنها حقیقت عمیق عشق را به عنوان قلب کلیسا شناخته و توصیف کرده است بلکه آن را با شدت تمام در زندگی کوتاهش تجربه کرده است، و دقیقاً این هم جبهتی بین آموزه و تجربه عملی، بین حقیقت و زندگی، بین آموزش و عمل است که با روشنایی خاصی در این قدیس می درخشد، و او را به الگوی جذابی، بخصوص برای جوانان و برای آنها که در جستجوی معنای حقیقی زندگی هستند، بدل می کند. در مقابل خلاء این همه کلمات، ترز راه دیگری را عرضه می کند، تنها کلام نجات که در خلوت درک و تجربه شده، منشأ حیات مجدد می شود. او در مقابل یک فرهنگ منطقی گرا و اغلب پر از مادی گرایی عملی، با سادگی

تکریم قرار می گیرد. مقامی بس شایان، که او را در نظر تمامی مسیحیان خیلی بیشتر از آنچه که یک مقام دانشگاهی می توانست، بالا می برد. در واقع وقتی مقامات رسمی کلیسا کسی را عالم کلیسا اعلام می کنند، منظورشان این است که به تمام مؤمنین و خصوصاً به آنهایی که در کلیسا به موعظه اشتغال دارند و یا شغل حساس تحقیق و آموزش خدا شناسی را به عهده دارند، تأکید کند که آموزه اعلان شده و اعلام شده به وسیله آن شخص می تواند مرجع باشد. نه تنها به این دلیل که با حقیقت مکشوف همگونی دارد، بلکه همچنین به این خاطر که روشنایی جدیدی بر اسرار ایمان و درک عمیق تری از راز مسیح به همراه دارد. شورای اسقفان به ما یاد آوری کرد که تحت حمایت روح القدس، مکرراً در کلیسا، درک ایمانی که به کلیسا داده شده (depositum fidei) وسعت می یابد و این فرآیند توسعه، نه تنها به مطالعه ای عمیق که عالمان الهیات به آن دعوت شده اند و مقامات رسمی شبانان که به «سجایای حقیقت» آراسته اند را یاری می کند، بلکه همچنین به «دانش عمیق چیزهای روحانی» که از راه تجربه، با پر باری و گوناگونی عطایا، به آنهایی که خود را مطیعانه به هدایت روح القدس می سپارند نیز کمک می کند. بیانیته مجمع اسقفان (Lumen gentium) به نوبه خود می آموزد که از طریق مقدسین، «خدا خودش با ما سخن می گوید». به این خاطر، با هدف تعمق در اسرار الهی، که همیشه عظیم تر از تفکر ما خواهند بود، باید ارزشی خاص برای تجربه روحانی مقدسین قائل شد، و بی جهت نیست که کلیسا مقام پر افتخار «عالم» را تنها در میان مقدسین توزیع می کند.

۴- در میان «عالمان کلیسا»، ترز عیسای کودک و صورت مقدس جوانترین است، ولی مسیر روحانی پر شورش، آنقدر رسیدگی نشان می دهد و شناخت غریزی ایمان در نوشته هایش چنان وسیع و عمیق است که او را سزاوار جای گرفتن در میان استادان روحانی می کند.

قلبی اختصاص می‌دهد، ترز لیزیو قدیسی است که با وجود سالهایی که می‌گذرند جوان می‌ماند و خود را به عنوان الگو و راهنمایی در جادهٔ مسیحیان، برای زمان ما که به هزارهٔ سوم نزدیک می‌شود پیشنهاد می‌کند.

۷- به این دلیل است که شادی کلیسا، در این روز که انتظارها و نیایشها و اشخاص متعددی را تحقق می‌بخشد، عظیم است، اشخاصی که با خواستار شدن مقام عالم برای ترز، این عطای خاص خداوند را به‌غریزه دریافتند و شناسایی و پذیرایی آن را برای کلیسا آسان کردند. بیایید همگی از خداوند سپاسگزاری کنیم، بخصوص با همراهی استادان و شاگردان دانشگاه‌های کلیسایی رومی که همین چند روز اخیر سال تحصیلی خود را شروع کرده‌اند.

آری، ای پدر، تو را به همراه عیسی ستایش می‌کنیم (مت ۱۱: ۲۵) چون اسرار را «از دانایان و خردمندان» پنهان داشتی و به این «کوچک» آشکار ساختی، که امروز دوباره تحت توجه ما قرارش می‌دهی و او را به عنوان الگویی برای تقلید پیشنهاد می‌کنی.

تو را سپاس می‌گوییم، برای حکمتی که به او دادی و او را شاهی خاص و استاد زندگی برای تمام کلیسا کردی!

تو را سپاس می‌گوییم، برای عشقی که در او ریختی که هنوز به درخشیدن و گم کردن قلبها ادامه می‌دهد و آنها را به سوی قدیسیت رهنمون می‌شود.

خواسته‌ای که ترز ادا کرد که «زندگی آسمانیش را به نیکی کردن برای زمینیان بگذراند»، هنوز به نوعی خارق‌العاده انجام می‌گیرد.

تو را سپاس می‌گوییم، ای پدر چون امروز، با این مقام جدید، او را به ما نزدیکتر می‌کنی، با تجلیل و به جلال نام تو، تا ابد الآباد آمین!

* * *

خلع سلاح‌کننده‌ای، «راه کوچک» را قرار می‌دهد. در زمانی مثل زمان ما، که اغلب از فرهنگ ناپایدار و لذت‌گرا متأثر شده است، این عالم جدید کلیسا، برای روشن کردن روح و قلب‌آنهايي که تشنهٔ حقیقت عشق‌اند، کارآیی خاصی از خود نشان می‌دهد.

۶- ترز قدیس روزی عالم کلیسا معرفی می‌شود که ما روز جهانی بشارتها را برگزار می‌کنیم. او اشتیاق سوزانی داشت که خود را وقف بشارت انجیل کند و دلش می‌خواست با شهادت، خود را به اوج آن یعنی وقف خود به عنوان شهید برساند. همچنین می‌دانیم چگونه مسؤولانه، کار رسالتی پدر موریس بلیر و پدر آدولف رولان یکی در بشارت در آفریقا و دیگری در چین را حمایت می‌کرد. در نیروی عشق خود برای گسترش انجیل، ترز تنها یک آرمان داشت، همان‌طور که خودش می‌گوید: آنچه از او می‌خواهیم این است که اجازه دهد برای جلالش تلاش کنیم، دوستش بداریم و چنان کنیم که دوستش بدارند».

مسیری که او رفت تا به این آرمان زندگی برسد، مسیر کارهای عظیم مخصوص عده‌ای معدود نیست بلکه برعکس مسیری است در دسترس همه کس، «راه کوچک» راه اعتماد و سپردن کامل خود به فیض خداوند. این راهی نیست که پیش پا افتاده فرضش کنیم به خیال این که کم توقع تر است. در حقیقت راهی پر توقع است همان‌طور که انجیل همیشه پر توقع است. ولی این راهی است که نفوذ معنای رها کردن با اعتماد کامل خود به رحمت الهی را در آن احساس می‌کنیم، چنان که حتی سخت‌ترین توقعات روحانی به نظرمان سبک می‌آیند.

به واسطهٔ این راه، که در آن ترز همه چیز را به عنوان فیض دریافت می‌کند، به واسطهٔ این که او رابطه‌اش با مسیح و انتخاب عشق خود را در مرکز همه چیز قرار می‌دهد، به واسطهٔ جایی که او در مسیر روحانیش به تمایلات

آشکار شده است، ترز عیسیای کودک و صورت مقدس، دیرنشین وقف شده سبک کارملیت صندل پوش که صدمین سال ورود او به وطن آسمانی امسال (۱۹۹۷) جشن گرفته شد، درخشش خاص دارد.

در طی زندگی، ترز «روشناییهای جدید، معانی پنهانی و رازگونه‌ای» کشف کرد و از سرور الهی «دانش عشق» را دریافت نمود. و آن را در نوشته هایش با ابتکاری حقیقی نشان داده است. این دانش، مبین نورانی شناخت او از ملکوت و تجربه شخصی او از فیض است. این دانش را می توان سجایای خاصی از حکمت انجیلی دانست که ترز به مانند مقدسین دیگر و استادان ایمان، در نیایش یافته است.

۲- در قرن ما، استقبالی که از الگوی زندگی او و از آموزه انجیلی او شده سریع، جهانی و مداوم بوده است. می توان گفت همان طور که بلوغ روحانی او زودرس بوده، قدیسیت او نیز به واسطه کلیسا در مدت کوتاهی شناخته شده است. در واقع، روز دهم ژوئن ۱۹۱۴، پاپ پیوس دهم حکم شروع محاکمه خجسته نامی او را امضاء کرد و روز ۱۴ اوت ۱۹۲۱، بنوآ پانزدهم قهرمانی بودن فضایل خادمه خدا را اعلام کرد و به این مناسبت، سخنرانی ای درباره راه کودکی روحانی ادا نمود؛ پیوس یازدهم در ۲۹ آوریل ۱۹۲۳ ترز را خجسته نامید. کمی بعد، روز ۱۷ مه ۱۹۲۵، همان پاپ، او را در کلیسای پطرس مقدس در مقابل جمعیتی عظیم به مقام قدیس ارتقاء داد. و بر درخشندگی فضایل او و نیز آموزه ابتکاری وی تأکید فرمود و دو سال بعد، روز ۱۴ دسامبر ۱۹۲۷ به خواهش تعداد زیادی از اسقفان مبشر، همزمان با فرانسوا گزایوه قدیس، او را حامی مأموریت‌های بشارتی نامید. به دنبال این تبرکها، درخشندگی روحانی ترز عیسیای کودک در کلیسا شدت گرفت و در تمام دنیا منتشر شد. تعداد زیادی مؤسسه های

نامه رسولانه پاپ ژان پل دوم

«دانش عشق الهی»

- برای اعلام قدیس ترز عیسیای کودک و صورت مقدس،
به عنوان عالم کلیسای جهانی

۱- دانش عشق الهی که پدر تمامی رحمت، به واسطه عیسی مسیح در روح القدس منتشر می کند عطایی است که به کوچکها و فروتنان داده می شود تا اسرار ملکوت که از دانایان و خردمندان پنهان شده را بشناسند و اعلام کنند. به این منظور، عیسی در روح القدس وجد نموده و پدر را سپاس گفت که چنین منظور نظر او بود (لوقا ۱۰: ۲۱-۲۲؛ متی ۱۱: ۲۵-۲۶).

مادر، کلیسا نیز شادمان می شود وقتی می بیند که در طول تاریخ، خداوند مداوماً خود را به کوچکها و فروتنان مکشوف می کند و آنها را که انتخاب می کند قادر می سازد، که به واسطه روح القدس که «همه چیز، حتی عمقهای خدا را نیز تفحص می کند» (۱ قرن ۲: ۱۰) از عطایای بی عوضی که خداوند به ما داده است [...] نه به سخنان آموخته شده از حکمت انسان، بلکه به آنچه روح القدس می آموزد و روحانیها را با روحانیها جمع می نمایم (۱- قرن ۲: ۱۲-۱۳)، سخن بگویند. به این ترتیب روح القدس کلیسا را به سوی حقیقت کامل هدایت می کند، آن را سرشار از عطایای متنوع می نماید، به میوه های خود می آراید، به واسطه قدرت انجیل آن را جوانی دوباره می بخشد و به آن اجازه می دهد که نشانه های زمان را تفحص کند تا بهتر به اراده خدا جواب دهد.

در میان کوچک هایی که اسرار ملکوت به طور کاملاً مخصوصی بر آنها

۴- بنابراین جای تعجب نیست که تقاضاهای زیادی برای شناخته شدن او به عنوان عالم کلیسای جهانی به مقررپاپ ارائه شده است. از چند سال پیش و بخصوص با نزدیک شدن صدمین سالروز مرگش، تعداد این تقاضاها از طرف کنفرانسهای رسولانه بیشتر و بیشتر شده است. علاوه بر این، کنگره‌های تحقیقی متعددی برگزار گردیده و نشریات فراوانی بر این مطلب تأکید می‌کنند که ترز عیسای کودک حکمتی خارق العاده دارد، که آموزه‌اش مردان و زنان بیشماری را در شرایط گوناگون کمک کرده تا عیسی مسیح و انجیل او را دوست بدانند. در پرتو این عناصر، من تصمیم گرفتم دستور یک تحقیق دقیق را بدهم تا ببینم آیا قدیس ترز کفایت لازم برای ارتقاء به مقام عالم کلیسای جهانی را دارد یا نه.

۵- در این زمینه، خوشوقتم بعضی از مراحل زندگی ترز عیسای کودک را به طور خلاصه یاد آور شوم. او روز دوم ژانویه ۱۸۷۳ در شهر آلتسون فرانسه به دنیا آمد، دو روز بعد در کلیسای نتردام تعمید یافت و نام ماری-فرانسوا-ترز به او داده شد. پدر و مادرش لویی مارتن و ازلی گرن بودند که من جدیداً قهرمانی بودن فضایلشان را باز شناختم. بعد از مرگ مادرش، روز ۲۸ اوت ۱۸۷۸، ترز با تمام خانواده‌اش در شهر لیزیو مستقر می‌شود و در آنجا، در میان جمع پر محبت پدر و خواهرانش آموزشی سخت‌گیرانه و در عین حال پر ملاحظت دریافت می‌کند.

در اواخر سال ۱۸۷۹ برای نخستین بار او به راز انابت نزدیک می‌شود. روز پنطیکاست ۱۸۸۳، از فیض خاص شفا از یک بیماری شدید، شفاعت نتردام دویکتوار، برخوردار می‌شود. او که به تجربه قابل توجه فیض پیوند نزدیک با عیسی مزین گردید، اولین مشارکت خود را به انجام رسانید. چند هفته بعد، روز ۱۴ ژوئن همان سال، با آگاهی روشنی

وقف زندگی و جنبشهای کلیسایی، از جمله کلیساهای نوپا او را به عنوان حامی و استاد زندگی روحانی خود انتخاب کرده و از آموزه وی الهام گرفته‌اند. پیام او که اغلب در آنچه که «راه کوچک» نامیده می‌شود خلاصه شده و در واقع راه انجیلی قدیسیت است که بر همه گشوده می‌باشد، به وسیله عالمان الهیات و متخصصین روحانیت بررسی شده است. در سایه حمایت قدیس لیزیو، معابد و کلیساهای متعددی در تمام دنیا بنا شده و وقف خداوند شده‌اند. عبادت او در کلیساهای کاتولیک شرق و غرب برگزار می‌شود. بسیاری از مؤمنین قدرت شفاعت او را تجربه کرده‌اند. زیادند کسانی که به خدمت کهناتی و یا زندگی وقف شده خصوصاً در بشارتها و یا در زندگهای عبادتی، دعوت شده‌اند و فیض الهی تمایل ذاتی خود را مدیون شفاعت و یا الگوی او می‌دانند.

۳- شبانان کلیسا و قبل از همه پیشینیان من، پاپهای این قرن که قدیسیت او را به عنوان الگو برای همه پیشنهاد کرده‌اند تأکید نموده‌اند که ترز به واسطه یک آموزه ساده و در عین حال عمیق که به رهبری استاد الهی از منابع انجیلی استخراج کرده، استاد زندگی روحانی است و این آموزه را به صورتی کاملاً متقاعد کننده به خواهران و برادران خود عرضه نموده است. این آموزه روحانی، خصوصاً توسط زندگینامه او به ما منتقل شده است که از سه دست نوشته او که در سه سال آخر زندگیش نوشته شده، حاصل آمده است و یک سال بعد از مرگ او، تحت عنوان «داستان یک زندگی» منتشر گردیده (لیزیو ۱۸۹۸) و تا به امروز، به گونه‌ای خارق العاده جلب توجه کرده است. این زندگینامه و دیگر نوشته‌های او به حدود پنجاه زبان ترجمه شده و ترز را در تمام مناطق جهان و حتی خارج از کلیسای کاتولیک، شناسانده است. ترز عیسای کودک یک قرن بعد از مرگش همچنان به عنوان یکی از استادان بزرگ زندگی روحانی زمان ما به حساب می‌آید.

بعد، پنج شنبه شب قبل از جمعه مقدس، او با اولین نشانه های بیماری که به مرگ او خواهد انجامید، آشنا می شود. ترز این واقعه را به مانند ملاقات رازگونه همسر الهی تلقی می کند. در عین حال، او وارد آزمایش ایمان می شود که تا به مرگش ادامه خواهد داشت. سلامتی او همچنان رو به زوال می رود و روز ۸ ژوئیه ۱۸۹۷ به بخش پرستاری دیر منتقل می گردد. خواهرانش و مذهبیهون دیگر سخنان او را یادداشت می کنند، در حالی که رنجها و آزمایشهای او شدت می یابند، و او صبورانه تحمل می کند تا این که بعد از ظهر روز ۳۰ سپتامبر ۱۸۹۷ نهایتاً رنجهایش به مرگ منجر می شود. به برادر روحانی، راهب بلیر نوشته بود: «من نمی میرم، به زندگی وارد می شوم». آخرین کلام او: «خدای من ... دوستان دارم» زندگیش را پایان می بخشد.

۶- ترز عیسای کودک، نوشته هایی به جا گذاشته که به حق او را لایق مقام استاد زندگی روحانی می کنند. اثر مهم او حکایت زندگیش است که در سه دستنوشته زندگینامه وار A, B, C ابتدا با نام «داستان یک زندگی» منتشر و بزودی مشهور شد.

ترز در دست نوشته A، که به درخواست خواهر اگنس عیسی که در آن زمان مدیره دیر بود، نوشته شده و در ۲۱ ژانویه ۱۸۹۶ به دست او سپرده شده است مراحل تجربه مذهبی خود را تعریف می کند: اولین سالهای کودکی، بخصوص وقایعی مانند اولین مشارکت، تأییدش، نوجوانیش تا ورود به کارمل و اولین تعهد ایمانش در این دستنوشته آمده است.

دست نوشته B که در طول انزوای روحانی همان سال به خواهش خواهرش ماری قلب مقدس نوشته شده، بعضی از زیباترین صفحات و مشهورترین و نقل قول شده ترین نوشته های قدیس لیزیو را شامل می شود. آنجا که از تمایل ذاتی خود در کلیسا به عنوان همسر مسیح و مادر جانها سخن می گوید، بلوغ کامل قدیس نمایان است.

از آنچه که عطای روح القدس در مشارکت شخصی او در فیض پنتیکاست در برداشته، راز تأیید را دریافت می کند. در کریسمس ۱۸۸۶ او بر شکنندگی عاطفی که ناشی از دست دادن مادرش بود غلبه نموده یک «سیر غول آسا» را در راه تکامل شروع می کند.

ترز مایل است مانند خواهرانش پولین و ماری، به زندگی عابدانه کارمل لیزیو وارد شود ولی سن کم او مانع است. حین زیارت در ایتالیا، حین بارعام پاپ به حوزه اسقفی لیزیو، روز ۲۰ نوامبر ۱۸۸۷، با جسارتی پدر- فرزند از لئون سیزدهم تقاضا کرد که بتواند در سن پانزده سالگی وارد کارمل شود.

روز ۹ آوریل ۱۸۸۸، او به کارمل لیزیو وارد می شود و روز ۱۰ ژانویه سال بعد، لباس مسلک باکره مقدس می گیرد و روز ۸ سپتامبر ۱۸۹۰ در جشن ولادت مریم باکره، تعهد مذهبی را انجام می دهد. در کارمل، او به راه تکامل که ترز قدیس، مادر بنیانگذار ترسیم کرده بود قدم می نهد و با شدت و حدت یک مؤمن واقعی، در انجام خدمت اجتماع که به او محول شده بود می کوشد. او که به کلام الهی منور گشته در حالی که به شدت از بیماری پدر عزیزش لویی مارتن که بالأخره در روز ۲۹ ژوئیه ۱۸۹۴ وفات یافت رنج می برد به طرف قدیسیت پیش می رود و به خاصیت مرکزی بودن عشق تأکید می کند. او راه کوچک کودکی روحانی را کشف و به نوآموزانی که به او سپرده شده اند منتقل می کند. در عین حال خودش در این راه پیشرفت می کند و هر چه بیشتر به راز کلیسا دست می یابد و مجذوب عشق عیسی می شود و احساس می کند که تمایل ذاتی رسالت و بشارت در او استحکام می یابد و او را وامی دارد که همه را با خود به ملاقات همسر الهی ببرد.

روز ۹ ژوئن ۱۸۹۵ در جشن «تثلیث بسیار مقدس» او خود را برای قربانی سوختنی به عشق بخشاینده خدا تقدیم می کند. روز ۳ آوریل سال

دیگر آثار او هشت قطعه تفریحی عابدانه است: قطعات شاعرانه ای برای نمایش که خود ترز مقدس برای اجتماع دیرش تهیه و در برخی از جشنها همان طور که در کارمل مرسوم است به روی صحنه آورده است. همچنین می توان یک نیایش را در آثار او نام برد. سخنانی که او در دوران آخر زندگیش به زبان آورده و جمع آوری شده اند را نیز نباید از خاطر برد. این گفتارها که چند تألیف مختلف از آنها داریم، به نام «آخرین گفتگوها» معروفند.

۷- از مطالعه دقیق نوشته های قدیس ترز عیسیای کودک، و بر طبق درخششی که در کلیسا داشته اند، می توان جنبه های بارز «آموزه والای» او که عنصر اساسی و پایه ارتقای او به مقام عالم کلیساست را نشان داد. قبل از هر چیز، متوجه حضور سجایای خاص حکمت می شویم. این کارملیت جوان، در واقع بدون آموزشی خاص در خداشناسی ولی منور به نور انجیل، خود را شاگرد استاد الهی می داند که همان طور که می گوید «عالم العلماء» است و از اوست که «آموزشهای الهی» را می گیرد. او در وجود خود به انجام رسیدن گفته های کتاب مقدس را احساس می کند: «هر که جاهل باشد، به اینجا بیاید [...]» رحمت به کوچکان داده شده است» (امثال سلیمان ۹:۴؛ حکمت سلیمان ۶:۶)؛ و او می داند که در علم عشق که از دانایان و خردمندان مخفی شده و بر کودکان مکشوف گردیده (لوقا ۱۰:۲۱-۲۲) آموزش دیده است.

پاپ پیوس یازدهم که ترز لیزیو را «ستاره دوران پاپی خود» می دانست در خطابه روز قدیس نامی او، در ۱۷ مه ۱۹۲۵، بدون این که تردیدی به خود راه دهد اعلام کرد: «روح حقیقت آنچه را که معمولاً از دانایان و خردمندان پنهان می کند و به کودکان می نمایاند، بر او گشود و به او شناساند. پس بر طبق شهادت پیشینیان ما، او چنان علمی از حقایق بالا داشت که می تواند راه مطمئن نجات را به جانها نشان دهد».

دست نوشته C که در ماه ژوئن و در اولین روزهای ژوئیه ۱۸۹۷، کمی قبل از مرگ او، به درخواست مدیره دیر، مادر ماری دوگنزاگ نوشته و به او تقدیم شده است، خاطرات دست نوشته A را درباره زندگی دیر کارمل تکمیل می کند. این صفحات، حکمت فوق طبیعی نویسنده را آشکار می سازند. ترز چند تجربه خیلی قوی این دوران آخر زندگیش را بازگو می کند و صفحات بسیار مؤثری را به آزمایش ایمان اختصاص می دهد: فیض تطهیری که او را در شبی طولانی تاریک و دردناک فرو می برد، شبی که در آن به واسطه اعتماد به عشق رحمانی و پدرانۀ خدا حمایت می شود. اینجا نیز ترز بدون تکرار مکررات نور انجیل را درخشان می کند. در اینجا زیباترین صفحاتی را می یابیم که ترز به سپردن مطمئن خود به دستهای خداوند ما، به یگانگی بین عشق خدا و عشق ممنوع و به تمایل ذاتی بشرتی خود در کلیسا اختصاص داده است.

در این سه دستنوشته توصیف قدم به قدم زندگی و مسیر روحانی ترز را می بینیم. ترز برایمان یک زندگینامه مبتکرانه باقی گذاشته است که داستان جان اوست. نتیجه می شود که در وجود او، خدا یک پیام خاص به دنیا عرضه کرده و یک راه انجیلی نشان داده است، «راه کوچک» که همه کس می تواند طی کند، زیرا که همه به قدیست دعوت شده اند.

ترز توسط دویست و شصت و شش نامه که در دسترس ماست و به اعضای خانواده اش، به مذهبیون و به برادران بشرتی اش نوشته است، حکمتش را منتقل می کند و آموزشی را بسط می دهد که یک عمل عمیق استاد جانها را تشکیل می دهد.

نوشته های او، پنجاه و چهار سرود را نیز در بر می گیرند که برخی از نظر خداشناسی و روحانی بسیار وزین اند و از کتاب مقدس الهام گرفته اند. دو تا از این سرودها، خصوصاً جالب توجه اند: «از عشق زیستن» و «ای مریم، چرا دوستت دارم!» این سرود جمع بندی مبتکرانه ای از مسیر زندگی مریم باکره بر حسب انجیل را نشان می دهد. از

می‌توانیم آنچه که پاپ سابق پل ششم دربارهٔ یک مقدس جوان دیگر، عالم کلیسا، کاترین دوسین می‌گفت را دربارهٔ ترز نیز بگوییم: «آنچه که بیش از هر چیز در قدیس جلب توجه می‌کند، حکمت فطری اوست یعنی تحلیل درخشان، عمیق و وجد آور حقایق الهی و رازهای ایمان [...]، تحلیلی که مسلماً به واسطهٔ عطایای طبیعی و استثنایی آسان شده، ولی مسلماً اعجاز‌آمیز و حاصل سجایای حکمت روح القدس می‌باشد.

۸- ترز با آموزهٔ خاص خود و سبک یگانه‌اش به مانند یک استاد حقیقی ایمان و زندگی مسیح جلوه می‌کند. در نوشته‌هایش، همان‌طور که در تفسیرهای پدران مقدس، شیرهٔ احیاگر سنتهای کاتولیکی جریان می‌یابد. شیره‌ای که نعمتهایش چنانکه شورای اسقفان و اتیکان دوم تصدیق می‌کند: «در عمل و زندگی کلیسا که ایمان دارد و نیایش می‌کند وارد می‌شود».

آموزهٔ ترز لیزیو، اگر به عنوان سبک نگارش بررسی شود، وابسته به تربیت و فرهنگ اوست، و اگر به نسبت شرایط خاص زمان وی بسنجیم، در یک هماهنگی ربانی با واقعی‌ترین سنتهای کلیساست. هم به واسطهٔ اقرار به ایمان کاتولیکی و هم به واسطهٔ حقیقی‌ترین ترفیع زندگی روحانی که به ربانی زنده و قابل دسترسی، به تمام مؤمنان پیشنهاد شده است. او در زمان ما، زیبایی انجیل را درخشان کرده است، او مأموریت داشت کلیسا، جسم روحانی مسیح را بشناساند تا دوستش بدارند، او کمک کرد تا جانها از مشکلات و نگرانیهای آموزه یانسنی که: بشر بر عدالت خدا متکی بود تا بر رحمت الهیش، شفا یابند. او در رحمت خدا، تمام کمالات الهی را مشاهده و پرستش کرد، چون که: (و بیش از هر چیز) «عدالت به نظرم، ملبس به عشق می‌آید». به این ترتیب، او تمثال زنده‌ای شد از خدایی که طبق نیایش کلیسا: «وقتی بردباری می‌کند و ترحم می‌نماید، بالاترین دلیل قدرتش را نشان می‌دهد».

آموزش او تنها منطبق با کتاب مقدس و ایمان کاتولیک نیست، بلکه به واسطهٔ عمق و حکمتی که در مجموع به دست آورده، والاست. آموزهٔ او در عین حال یک تعهد ایمان کلیسایی تجربهٔ راه مسیحی و طریقی به سوی قدیسیت است. ترز جمع بندی‌ای از روحانیت مسیحی می‌دهد و این نشان بلوغ روحانی اوست؛ او خداشناسی را با زندگی روحانی متحد می‌کند، او با قاطعیت و حاکمیت، با نیروی متقاعد کننده و انتقال فکر سخن می‌گوید، چنان که دریافت و انتشار پیام او در میان مردم نشان می‌دهد.

آموزش ترز با پیوستگی بیان می‌شود و در مجموع تعصبات ایمان مسیحی که آموزهٔ حقیقت و تجربهٔ زندگی به حساب می‌آیند را، در خود می‌گنجاند. در این باره نباید فراموش کرد که درک سیردهٔ ایمان که به واسطهٔ شاگردان مسیح منتقل شده است، چنان که شورای واتیکان دوم تعلیم می‌دهد، در کلیسا با همکاری روح القدس توسعه می‌یابد: «در واقع، درک حقایق، و نیز کلمات منتقل شده همان قدر به واسطهٔ عبادت و مطالعهٔ مؤمنین که در دل خود متفکر می‌شوند (لوقا ۲: ۱۹-۵۱) زیاد می‌شود که به واسطهٔ درک درونی حقایق روحانی که تجربه می‌کنند و به واسطهٔ آنهایی که در تسلسل پایی سجایای مطمئن حقیقت را دریافت کرده‌اند».

در نوشته‌های ترز لیزیو، بی‌شک، به مانند نوشته‌های دیگر علمای کلیسا، عرضهٔ علمی و تنظیم شدهٔ چیزهای خدا را نمی‌یابیم، ولی می‌توانیم در این نوشته‌ها شهادت روشن ایمان را بیابیم که به واسطهٔ عشق، تواضع رحمانی خدا و نجات در مسیح را با اعتماد می‌پذیرد و به این ترتیب راز و قدیسیت کلیسا را آشکار می‌سازد. بنابراین، به حق می‌توان در قدیس لیزیو، سجایای تعلیمات یک عالم کلیسا را باز شناخت، هم به علت عطای روح القدس که او دریافت کرد تا تجربه کند و تجربهٔ ایمان خود را بیان نماید، و هم به خاطر درک خاص او از «راه مسیح». در ترز، عطایای قانون جدید، یعنی فیض روح القدس که در ایمان زنده و عمل کننده به واسطهٔ محبت تجلی می‌کند، یافت می‌شود.

پر جلالش، و به حضورش در عشای ربانی. او تمام تظاهرات محبت الهی مسیح را، همان طور که در انجیل پیشنهاد شده، سرود (عیسی، محبوب من، به یاد آور!) ترز مخصوصاً درباره بدن عرفانی مسیح روشن شده است، درباره گوناگونی سجایای او، عطایای روح القدس، درباره نیروی والای محبت که همانند قلب کلیساست، آن جا که او تمایل ذاتی عبادتی و بشارتی خود را یافته است.

بالآخره، در بین مبتکرانه ترین فصول علم روحانی او، باید به تحقیق حکیمانه ترز درباره راز و راه مریم باکره اشاره کرد که با آموزه شوری اسقفان و اتیکان دوم، و با آنچه که خود من در بخشنامه پاپی در ۲۵ مارس ۱۹۸۷ پیشنهاد کردم نتایج بس مشابه دارد.

۹- منشأ اصلی و خصوصاً تجربه روحانی و آموزش او، کلام خدا در کتب عهد عتیق و عهد جدید است. او این را تصدیق می کند و خصوصاً بر عشق پرشور خود به انجیل، تأکید می ورزد. در نوشته های او، بیش از هزار نقل قول از کتاب مقدس: متجاوز از چهارصد نقل قول از عهد عتیق و ششصد نقل قول از عهد جدید می یابیم.

با وجود تحصیلات ناکافی و نبود وسیله برای مطالعه و تفسیر کتب مقدسه، ترز خود را در تعمیق کلام خدا، با ایمان و هم سرشتی خاصی فرو برده و تحت نفوذ روح القدس، برای خود و برای دیگران، به شناخت عمیق مکاشفه دست یافته است. با تعمق عاشقانه خود بر کتاب مقدس - او آرزو می کرد عبری و یونانی می دانست تا روح و معنای دقیق کتب مقدس را بهتر می فهمید - اهمیت منابع کتاب مقدس را در زندگی روحانی نمایانده و ابتکار و شادابی انجیل را مورد توجه قرار داده است. او تأویل روحانی کلام خدا را در کتب عهد قدیم و عهد جدید، موقرانه پرورده است. به این ترتیب، او با از آن خود ساختن سخنان و اعمال و گاهی با جسارتی فوق

حتی اگر ترز، یک مجموعه آموزه به معنای واقعی نداشته باشد، از نوشته هایش، جرقه های واقعی آموزه بیرون می جهند که به مانند سجایای روح القدس، در یک بینش مبتکرانه و نو ظهور، به مرکز پیام مکاشفه اصابت می کنند و آموزشی با کیفیت والا را عرضه می نمایند.

در واقع، در قلب پیام او، راز خدا - عشق و خدا - تثلیث، بینهایت کامل در خود وجود دارد. اگر تجربه مسیحی واقعی باید همآهنگ با حقایق مکشوفی باشد که خدا در آنها، خود و راز اراده خود را می شناساند باید به تأکید گفت که ترز مکاشفه الهی را تجربه کرده است و به مشاهده حقایق اساسی ایمان ما که در راز زندگی تثلیثی جمع شده، نایل آمده است. در اوج، که در عین حال منشأ منتهاست، عشق بخشاینده سه شخصیت الهی قرار دارد، همانطور که ترز در سوگند نامه عطای خود به عشق بخشاینده می گوید. در پایین، از طرف شخص، تجربه فرزند خوانده پدر بودن در عیسی قرار دارد. و این معنای واقعی کودکی روحانی است، یعنی تجربه پدر - فرزندی الهی تحت نیروی روح القدس. در همین پایین و در مقابل ما، هم نوعان ما وجود دارند و ما باید در نجات آنها، با عیسی و در عیسی، با همان عشق بخشاینده او همکاری داشته باشیم.

به واسطه کودکی روحانی احساس می کنیم که همه چیز از خدا می آید، همه چیز به او باز می گردد و در یک راز عشق بخشاینده، برای نجات همه همه چیز در او ساکن می شود. این پیام آموزه ای است که قدیس تجربه کرده و تعلیم داده است.

همچنان که برای مقدسین کلیسا در همه زمانهاست، برای او نیز در تجربه روحانیت مسیح مرکز و کمال مکاشفه است. ترز عیسی را شناخت، او با شوق یک همسر دوستش داشت و چنان کرد که دوستش بدارند. به رازهای کودکی او دست یافت، به کلمات انجیلش، به رنجهای نجات دهنده رنج کشیده که در صورت مقدس حک شده، به درخشش زندگی

برای برادران و خواهران مبشر به دست آورد، خدمت خاصی به تجدید اعلام و تجربه انجیل مسیح، و انتشار ایمان کاتولیک در تمام ملت‌های روی زمین، کرده است.

احتیاج نیست درباره جهانی بودن آموزه ترز و وسعت دریافت پیام او در طی قرن‌ها که از مرگش می‌گذرد زیاده‌گویی کنیم: اینها همه، با تحقیقاتی که برای عالم کلیسا شناختی او انجام شده، به طور مبسوطی تأیید گردیده است. در این مورد باید گفت، مقامات رسمی کلیسا نه تنها قدیسیت ترز را باز شناخته، بلکه حکمت او و آموزه او را نیز اعلان کرده و این امر از اهمیت خاصی برخوردار است. پیوس دهم گفته بود که او «بزرگترین قدیس عصر جدید» است. او که با خوشوقتی، اولین چاپ ایتالیایی «داستان یک زندگی» را دریافت کرده بود، بر میوه‌هایی که می‌توان از روحانیت ترز برداشت نمود، تأکید کرد. بنوای پانزدهم به مناسبت اعلام قهرمانی بودن فضایل خادمه خدا، راه کودکی روحانی را اعلان و علم حقایق الهی که توسط خدا به ترز عطا شد تا به دیگران راه نجات بیاموزد را تمجید کرد. پیوس یازدهم به وقت خجسته نامی و قدیس نامی ترز، آموزه قدیس را توضیح داد و توصیه کرد و بر درخشش الهی خاص آن تأکید نمود و ترز را استاد زندگی نامید. زمانی که کلیسای لیزویو در ۱۹۵۴ تبرک یافت، پیوس دوازدهم اعلام کرد که ترز، به واسطه آموزه اش به قلب انجیل راه یافته است (کاردینال آنجلو رونکالی که بعداً پاپ ژان بیست و سوم شد، چند بار، خصوصاً وقتی سفیر واتیکان در پاریس بود، به لیزویو رفت. در دوران پاپی اش به مناسبت‌های مختلف، دل‌سپردگی خود را نسبت به قدیس نشان داد و رابطه‌های بین آموزه قدیس آویلا و آموزه ترز را تحت توجه قرار داد. طی برگزاری شورای واتیکان دوم پدران کلیسا چندین بار الگوی او و آموزه او را یادآوری کردند. پل ششم به مناسبت صدمین سالگرد تولدش، به تاریخ ۲ ژانویه ۱۹۷۳، نامه‌ای به اسقف بایو و لیزویو فرستاد. و در این نامه ترز را در تجسس نمونه خدا ستایش کرد و او را به

طبیعی، به گنجینه‌های پنهانی دست یافته است، مانند زمانی که متون پولس را می‌خواند (۱- قرن ۱۲-۱۳) و به غریزه، تمایل ذاتی خود به عشق را می‌یابد. ترز که به نور کلام مکشوف روشن گردیده، صفحات پرنبوغی درباره یگانگی عشق خدا و عشق هم‌نوع نوشته است. او خود را، با مظهر شفاعت عیسی برای نجات همه، در نیایش او در شام آخر، همانند می‌داند. آموزه او با آموزش کلیسا، چنان‌که قبلاً گفته شد، همخوانی دارد. از همان زمان کودکی، او برای شرکت در آیین‌های نیایش و پرستش شکل گرفته بود. او برای تدارک اولین اعتراف خود، اولین مشارکت و راز تأیید خود، عشق خارق العاده‌ای برای حقایق ایمان از خود نشان می‌دهد و آموزش مذهبی را تقریباً کلمه به کلمه یاد گرفته است. در آخر عمرش، با خون خود، نماد شاگردان را، به عنوان بیانگر وابستگی بدون قید و شرط خود به تعهد ایمانی، نوشته است.

به غیر از سخنان کتب مقدس و آموزه کلیسا، ترز از نوجوانی، با آموزش «تقلید از مسیح» پرورده شده و این کتاب را، همان‌طور که خودش می‌گوید، تقریباً از حفظ می‌داند. برای شکوفا شدن تمایل کارملیتی اش، نوشته‌های روحانی مادر پایه‌گذار کارمل، ترز عیسی، نقش سرنوشت‌ساز داشته‌اند، خصوصاً نوشته‌هایی که جنبه عبادتی و کلیسایی سجایای کارمل ترزی را بیان می‌کنند. ولی ترز، خصوصاً از آموزه عرفانی سن ژان دولاکرا که استاد روحانی حقیقی او بوده بهره برده است. پس تعجبی ندارد که در مکتب این دو قدیس، که بعدها عالم شناخته شدند، ترز نیز، مرید والای آنها و استاد زندگی روحانی شود.

۱۰- آموزه روحانی ترز لیزویو، به گسترش ملکوت خدا کمک کرده است. به واسطه الگوی قدیسیت او، وفاداری کامل او به کلیسای مادر، مشارکت کامل وی با مقرر پطرس، همچنین به واسطه فیض‌های خاصی که

انگیز جهانی بر خوردار بوده و هستند. نفوذ پیام وی، قبل از همه بر مردان و زنانی اثر می‌کند که قدیسیت و قهرمانی بودن فضایلشان، به واسطه خود کلیسا شناخته شده است: شبانان کلیسا، متخصصین الهیات و روحانیت، کشیشان و سمیناریست‌ها، مذهب‌یون زن و مرد جنبش‌های کلیسایی و اجتماعات جدید، و مردان و زنان طبقات مختلف اجتماع در تمام قاره‌ها. ترز روش شخصی خود را در این تأیید برای همه به ارمغان می‌آورد که راز مسیحی، که او شاهد و مرید آن شده و در نیایش انجام می‌گیرد باید همان طوری که هست درک شود، و با بیشترین حقیقت‌گرایی، چون که راز مسیحی در زمان و در مکان ارزش جهانی دارد.

قدرت آموزه وی از آنجا ناشی می‌شود که او عملاً نشان می‌دهد، چطور تمام وعده‌های عیسی، تحقق کامل خود را در مؤمنی می‌یابند که حضور نجات بخش منجی را با اعتماد پذیرا شود.

۱۱- تمام این دلایل، فعلیت آموزه قدیس لیزیو و تأثیر خاص پیام او بر مردان و زنان قرن ما را به خوبی نشان می‌دهند. بعضی شرایط باعث می‌شوند نامیدن او به عنوان استاد برای کلیسای زمان ما پر معنی تر شود. اولاً ترز زنی است که در تماس با انجیل توانسته ثروتهای پنهانی آن را با دید عملی تحلیل عمیق در زندگی و حکمتی که خاص زنانگی است بیابد. جهانی بودن او جای بزرگی در میان زنان مقدس که از حکمت انجیلیشان منورند به او می‌دهد.

ترز همچنین یک عبادت‌گر است. او ماجرای بزرگ تجربه مسیحی خود را در انزوای کارمل خود زیست، تا جایی که عشق مسیح را در عرض و طول و بلندا و عمقش شناخت. خدا که خواست رازهایش مکتوم نمانند به ترز اجازه داد رازهای ملکوت را اعلام کند. ترز به واسطه زندگی‌ش شهادت و

عنوان استاد نیایش و امیدواری خدا شناسانه، الگوی مشارکت با کلیسا پیشنهاد کرد و مطالعه آموزه او را به استادان و آموزگاران، شبانان و حتی به عالمان الهیات توصیه نمود. خود من در موقعیتهای مختلف با خوشوقتی چهره و آموزه قدیس را یاد آور شده‌ام، خصوصاً به مناسبت بازدید فراموش نشدیم از لیزیو در ۲ ژوئن ۱۹۸۰ وقتی به همه یاد آور شدم که: «درباره ترز لیزیو، می‌توان با ایمان کامل گفت که روح خدا به قلب او اجازه داد مستقیماً راز اساسی حقیقت انجیل را به انسانهای زمان ما مکشوف کند. [...]». «راه کوچک»، راه «کودکی مقدس» است. در این راه چیز یگانه‌ای وجود دارد، نبوغ قدیس ترز لیزیو. همچنین تأیید و تجدید اساسی‌ترین و جهانی‌ترین حقیقت در آنجا یافت می‌شود. در واقع، در پیام انجیلی چه حقیقتی اساسی‌تر و جهانی‌تر از این است که: «خدا پدر ماست و ما فرزندان او هستیم»؟

این یادآورهای ساده، از یک سری پیوسته شهادتهای پاپهای این قرن، درباره قدیسیت آموزه قدیس ترز عیسی‌ای کودک و انتشار جهان‌گیر پیام او، به خوبی نشان می‌دهد که کلیسا توسط شبانان و مؤمنان در چه سطح وسیعی آموزش روحانی این قدیس جوان را پذیرفته است.

یک نشان از دریافت کلیسای آموزش قدیس، در این است که در مدارک متعدد مقامات رسمی سلکی کلیسا به آموزه او رجوع شده است، خصوصاً وقتی صحبت از تمایل ذاتی عبادتی و بشارتی، از اعتماد به خدای عادل و رحیم، از شادی مسیحی، و از تمایل ذاتی به قدیسیت است. شاهد آن، حضور آموزه او در آموزش مذهبی جدید کلیسای کاتولیک می‌باشد. او که آنقدر دوست داشت در آموزش مذهبی، حقایق ایمان را بیاموزد سزاوار است که جزو شاهدان رسمی آموزه کاتولیکی به حساب آید.

ترز از جهانی بودن استثنایی برخوردار است. شخص او، و پیام انجیلی «راه کوچک» او که اعتماد کودکی روحانی است، از پذیرش اعجاب

امروز ۱۹ اکتبر ۱۹۹۷ در میدان پطرس مقدس که مؤمنانی از همه مناطق دنیا گرد آمده اند، در حضور کاردینالها، سر اسقفها و اسقفهای متعدد، در زمان برگزاری رسمی عشاء ربانی، ترز عیسای کودک و صورت مقدس را عالم کلیسا اعلام کردم، با بیان این گفتار: در جواب به خواسته تعداد زیادی از برادران در جماعت اسقفان و جمعیت مؤمنان تمام جهان، و بعد از مشورتهای طولانی با مقدسین صاحب رأی، به واسطه تمامیت اختیارات پاپی، ترز عیسای کودک و صورت مقدس باکره را عالم کلیسا اعلام می کنم به نام پدر، پسر و روح القدس.

این امر به حق انجام شده است و خواستاریم که نامه ما با احترام مذهبی دریافت شود و از حالا و برای آینده اعتبار کامل خود را بگیرد. از طرف دیگر، این امر به حق قضاوت شده و مشخص شده در نظر گرفته شود و اگر چنان پیش آید که کسی، مقام او هر چه باشد، به عمد یا غیرعمد یکی از این نکات را تناقض گوید، باشد که عمل او پوچ و بی اثر تلقی گردد.

ژان پل دوم، رم، ۱۹ اکتبر ۱۹۹۷ خداوند.

* * *

تصویر خداشناسانه ای از زیبایی زندگی عابدانه به عنوان وقف کامل به مسیح، همسر کلیسا و به عنوان تأیید برتری خدا بر هر چیز، به دست می دهد. زندگی او یک زندگی پنهانی است که باروری راز گونه ای برای انتشار انجیل دارد، و کلیسا و دنیا را از بوی خوش مسیح پر می سازد.

در آخر ترز جوان، بلوغ قدیسیت را در کمال جوانی به دست آورده و به این عنوان او استاد زندگی انجیلی بخصوص برای روشن کردن راه جوانان است، جوانانی که باید مریدان کوشا و شاهدان انجیل برای نسلهای جدید باشند.

ترز عیسای کودک نه تنها از نظر سن جوانترین عالم کلیساست بلکه از نظر زمانی نیز نزدیک ترین به ماست. وجود او به نوعی تأیید می کند که روح خداوند با چه ثباتی، پیام آوران مرد و زن را به عنوان استاد و شاهد ایمان، برای کلیسا می فرستد. در واقع، با وجود گوناگونی که در تاریخ دیده شده و عواقبی که این گوناگونی عموماً در زندگی و تفکر اشخاص در هر زمان داشته، نباید تداومی که عالمان کلیسا را به هم مربوط می کند از نظر دور بداریم: آنها در تمام موقعیتهای تاریخی، شاهدان انجیلی هستند که تغییر نمی کند، و با نور و نیرویی که از روح القدس می آید، پیام انجیل را در پاکی و خلوصش به هم دوره های خویش اعلام می کنند. ترز استادی برای زمان ما، که تشنه کلمات زنده و اساسی، شهادتهای قهرمانی و قابل اعتماد است، می باشد. به این دلیل است که او عزیز و پذیرفته برادران و خواهران دیگر اجتماعات مسیحی و حتی اشخاص غیر مسیحی است.

۱۲- در حضور صدها اسقف و نیز جمعیت عظیم جوانان تمام دنیا که برای دوازدهمین روز جهانی جوانان در پاریس جمع شده بودند، تصمیم گرفتم شخصاً قصد خود را مبنی بر اعلام ترز عیسای کودک و صورت مقدس، عالم کلیسای جهانی، به مناسبت برگزاری روز جهانی بشارتها در رم، ابراز کنم.

که بیانگر نورانی شناخت او از راز مسیح، و تجربه شخصی او از فیض است. (ژان پل دوم، ۲۴ اوت ۱۹۹۷)

قدیس‌ها، جوانی ابدی کلیسا هستند. و این مخصوصاً درباره ترز صدق می‌کند: کلیسایی نیست که مجسمه او را نگاه نداشته باشد، جلوی مجسمه او شمعه‌های کوچکی می‌درخشند که نماد نیایش بی صدای فقیران است. داستان یک زندگی، دستنوشته‌های زندگینامه وار او، به زبانهای مختلف ترجمه و در میلیونها نسخه منتشر شده است. آموزه والای او از آن همه شده است. او زمان ما را به نوعی پنهانی و ماندنی شکل می‌دهد، مثل خمیر مایه. سجایای حقیقی مقدسین و خصوصاً عالمان کلیسا این است که استاد آموزه عالی و در عین حال استاد زندگی باشند، همانند عیسی که عمل و آموزش را شروع کرد (اعمال ۱:۱). الگو بودن زیباترین نوع آموزش است. ترز در این مورد بهترین است، او امیدوار است روحها را با زبان و خصوصاً با تمثیلهای انجیلی کند. ترز عالم کلیسا به جوانان امیدواری، به کلیسا عشق، و به دنیا ایمان داده است.

الف) معنی برای جوانان: امیدواری، ایمان به عشق

ژان پل دوم به ما می‌گوید: ترز یک قدیس جوان است که به ما اعلامی ساده، پر معنی و پراز تعجب شادمانه و شکر نعمت پیشنهاد می‌کند: خدا عشق است [...]. انسان محبوب خداست. اشتیاق ترز عیسای کودک برای خداوند از جوانی او سرچشمه می‌گیرد.

پل ششم که در همان زمان که ترز وارد زندگی اش می‌شد تعمید دیده بود، دوست داشت یادآوری کند: انسان عصر حاضر، بیشتر شهادتها را به گوش می‌گیرد تا تعالیم استادان را، و اگر به استادان گوش می‌دهد به این دلیل است که شاهد نیز هستند.

قدیس ترز عیسای کودک و صورت مقدس، عالم کلیسا برای هزاره جدید

به مناسب اختتام سال ترزی، عالیجناب کاردینال پل پوپار، فرستاده فوق العاده پاپ ژان پل دوم در لیزیو، سخنرانی‌ای درباره «ترز، عالم کلیسا برای هزاره جدید» ادا کرد:

قبل از هر چیز می‌خواهم، شادمانی خود به عنوان فرستاده فوق العاده پدر مقدسمان را برای ورود به صدمین سال زندگی ترز لیزیو بیان کنم. پاپ ژان پل دوم دوشنبه گذشته در کاستل گاندولفو از من خواست تا کلام پدرانه و تبرک رسولانه اش را به همه کسانی که در طول مأموریت پایی که به من سپرده ملاقات می‌کنم برسانم. و من با شادی خاصی این وظیفه را انجام می‌دهم. به همه شما، سلام و تبرک از جانب پاپ ژان پل دوم باد.

در این روز جشن، ما به گرد قدیس ترز عیسای کودک و صورت مقدس جمع شده ایم تا با حضور پدر مقدس که تصمیم گرفته او را عالم کلیسای جهانی اعلام کند به مکتب او وارد شویم، به مکتب عشق، آموزه ای والا. ترز از یک قرن پیش همه را وادار به صحبت درباره خود کرده ولی این تنها برای شناخت خدا و عشق به او بوده است. چه سرنوشت خارق العاده و اعجازآوری که در آستانه هزاره سوم به صورت یک اعلام مبارزه، مبارزه عشق در دنیایی که به جستجوی معانی است شکوفا می‌شود.

۱۹۹۷ یک سال ترزی است. در این سال ترز مقدس، کلیسا این فیض را به ما می‌دهد تا پیام فوق العاده زندگی و قدیسیت مقدس کوچک لیزیو را کشف و تجربه کنیم. این سال چیزی بیش از «سالی مثل بقیه» است، واقعاً سال ترزی است. از این پس، ترز فقط یک صدا در میان صداهای دیگر در بطن کلیسا نیست. راه کوچک او که مرکز پیامش است، رفتار روحانی او، به همه به عنوان علم عشق واقعی پیشنهاد شده است. علم عشق

امیدواری تو کجاست؟ به من بگو، از این امیدواری اعجاب انگیز که رؤیایی در بیداری است چه امیدی داری، تا به تو بگویم کیستی.

به همراه مریم، مادر امیدواری، ترز امیدواری مسیحی را با شدت تمام تجربه می‌کند. او امیدوار است، مثل پولس قدیس، امیدی غیر از هر امید انسانی. او در مورد زندگی مقدسین می‌گوید: «قدیسین دیوانگیها کرده‌اند و کارهای بزرگ انجام داده‌اند... دیوانگی من امیدوار بودن است» در مکتب سن ژان دولاکرا آموخته است: تا زمانی که امیدواریم از خدا همه چیز دریافت می‌کنیم. (سر در کارمل)

این امیدواری «مادرانه» است. امیدواری ترزی به روی خود بسته نیست. لبخند مریم یک لبخند مادرانه است، ترز آن را دید و درک کرد. به همه چیز می‌توان امیدوار بود حتی و بخصوص به متحول شدن جانمایی چون پرائزینی. همه چیز نشان می‌داد که او پشیمان نشده خواهد مرد: «من خواستم، به هر قیمتی که شده، نگذارم او در جهنم سقوط کند». ترز، از تحولی که به سبب نیایشها و انابتهای او حاصل شده یک نشانه می‌طلبید و به دستش می‌آورد، «برای دلداری من، چون او اولین فرزندم است». امیدواری ترز، مادرانه، پر بار، بی‌جنجال و گاهی مشکل است ولی هرگز بی‌حاصل نیست.

امیدواری ترز جوان، دنبال کردن عیسی نجات دهنده راه، حقیقت، و زندگی به سوی قدیسیت است. ترز، دختر ژان دولاکرا، نویسنده سر در کارمل است. او ما را دعوت می‌کند که به دنبالش، سفری را در پیش بگیریم، شیبی را بالا برویم، مبارزه روحانی‌ای را دنبال کنیم. این یک قدیسیت غیرقابل دسترس، یا محتاج اعمال خارق العاده و غیر معمول نیست. عشق، خیلی بیشتر از آنچه انسان می‌دهد از خدا دریافت شده است (ژان پل دوم). جذبه قدیسیت ترز برای جوانان این است: یک لبخند جوان، سراسر شادابی، که آنها را به سوی عیسی می‌کشاند. همانطور که

ترز کوچک نشانه بارز آن است. تأثیر او جهانی است: هزار و ششصد و پنج مکان نیایش از جمله هشت کلیسای کوچک و ده کلیسای جامع وقف او شده‌اند، هفتاد سمینار، برای آموزش کشیشان آینده، حمایت روحانی او را برگزیده‌اند. او زندگی شصت مؤسسه وقف زندگی را الهام بخشیده است، سیزده تایی آنها در آفریقا و سیزده تا در آسیا هستند. ترز یک قدیس جوان است. پیام او در درجه اول خطاب به تمام جوانان است و با خواسته‌های این سنین هم صدایی حیاتی دارد: یک دختر جوان می‌داند چه چیز می‌تواند قلب یک جوان را پر کند و به ارتعاش در آورد! پیام او برای تمام جوانان یک نام دارد: امیدواری سعادتمندانه. امیدواری چیزی است که ما را تحرک می‌بخشد. ترز می‌گوید: دیوانگی من امیدوار بودن است.

چهره، پنجره بازی به روی جان است. یک لبخند، در جان و یاد ترز حک شده است، یک لبخند امیدواری را بنیان می‌نهد و آینده را روشن می‌سازد. او در کودکی، به شدت بیمار بود. روز ۱۳ ماه مه ۱۸۹۳، وقتی به سوی مجسمه باکره مقدس که کنار بستر اوست سر می‌گرداند: «ناگهان، باکره مقدس به نظرم زیبا آمد، چنان زیبا که هرگز چیزی به این زیبایی ندیده بودم. چهره او از خوبی و عطوفتی وصف ناپذیر سرشار بود، ولی چیزی که تا عمق جان من نفوذ کرد، لبخند سحرآمیز باکره مقدس بود. «لبخند زدن یعنی دوست داشتن، یعنی به کسی ایمان داشتن. لبخند زدن یعنی امیدوار بودن. شارل پگی شاعر، به زبانی مقایسه ناپذیر می‌گوید: امیدواری دخترک بی‌اهمیتی است که به او وقعی نمی‌نهم ولی هم اوست که همه چیز را به دنبال دارد. بدون امیدواری هیچ زندگی انسانی سزاوار زیستن نیست: امیدواری زندگی را پویا می‌کند و به طرف آینده‌ای بهتر می‌کشاند. امیدواری زندگی را به سوی شادی هنوز نشناخته ولی پیش احساس شده سوق می‌دهد. تصورات خلاق را پر بار می‌کند و توسعه‌های پیش بینی نشده و پیشرفتهای غیرمنتظره را موجب می‌شود. جوان امروز،

اعجابمان بیاورد. محبوب ما دیوانه بود که به جستجوی گناهکاران به روی زمین آمد تا آنها را به دوستان خود، به نزدیکان خود، به هم ترزان خود بدل کند. ما هرگز نمی‌توانیم دیوانگیهایی که او برای ما کرده است را بکنیم. پدر پیشون روی تصویری که به مناسبت اولین مشارکت ترز به او تقدیم کرده بود، اندرزی نوشته بود که به برنامه کاملاً انجام یافته‌ای بدل شد: فیض دوست داشتنی را همان قدر بخواهید که می‌خواهد دوستدار قلب شما باشد. ترز این فیض را خواست و دریافت کرد. ما نیز این فیض را برای خود و برای کلیسای زمان خودمان بخواهیم.

عشق ترز، یک عشق پدر- فرزند است. در مکتب ترزای آویلا، او با خدا محاوره یک کودک با اعتماد را برقرار می‌کند. او می‌گفت پاپا خدای خوب، پدر با چهره مادرانه: «من در تو پر عاطفه‌ترین پدران را می‌یابم! برای من قلب تو، مادرانه تر از مادرانه است.» «اعتماد، تنها اعتماد است که باید ما را به سوی عیسی ببرد.» در فرهنگ ما، که خشونت همیشه حاضر است، که رایانه همه جا را فرا گرفته و مطبوعات، رادیو، و تلویزیون گوشه‌های ما را می‌آزارند، آیا ضعف یک کودک جایی دارد؟ بر حسب جهان نه، بر حسب انجیل آری. و من اضافه می‌کنم، آیا در اینجا زیرکی زنانه به کار نرفته و این چاره‌سازی یک مقدس جوان نیست؟ چون وقتی بزرگترها مباحثه می‌کنند و استدلال می‌چینند، لبخند و معصومیت یک کودک، آیا همیشه پیروز نمی‌شود؟ ترز به عیسی می‌نویسد: «پیروزی با من است... همیشه تو را خلع می‌کنم. می‌خواهم تو را مثل یک کودک کوچک دوست بدارم. او که ژان دارک را به شدت تحسین می‌کرد، اضافه می‌کند: «می‌خواهم مثل جنگجوی رشید مبارزه کنم.»

ترز خیلی چیزها دارد که به ما در آستانه هزاره سوم بگوید. برای زنان وقف شده، عشق باکره: «عیسی یگانه عشق من است، ای خداوند، تنها عشق من تویی»، این کلامی است که بر سر در سلول خود حک کرده است.

ژان پل دوم می‌نویسد: «و این تأیید می‌کند که خدا با جوانان گنجینه‌های حکمتش را به فراوانی تقسیم می‌کند. ترز، عالم کلیسا، راز تو این است: با یک لبخند وسیع و زیبای امیدواری دیوانه وار، همه جوانان را در جستجوی عشق دوست داشتن عیسی، که عالم عالمان می‌نامی، به دنبال خود می‌کشی.»

ب) معنی برای کلیسا: عشق

«مادرم، در قلب کلیسا من عشق خواهم بود» تعلیمات کلیسای کاتولیک این کلام غریزی ترز را می‌گیرد و برای زندگی کلیسایی و زندگی مسیحی ما، به ما پیشنهاد می‌کند. این پیام ترز، عالم کلیسا، برای کلیسای امروز نعمت الهی است. کلیسا یک بدن است: بدن عیسی، که ما اعضای آن هستیم و عیسی سر آن است. ترز از ما دعوت می‌کند قلب آن باشیم- عضو محرکی که به خون اجازه می‌دهد به تمام قسمت‌های بدن کلیسا برسد- و تمام تمایلات ذاتی که ترز به طور مقاومت ناپذیری احساس می‌کند را تحقق بخشیم: جنگجو، کشیش، شاگرد، عالم، شهید. عشق محاسبه نمی‌کند، بی حساب می‌دهد و خود را به طور کامل عرضه می‌کند.

ترز حاضر است هزار مرگ را تحمل کند تا بتواند به همه بگوید: «عیسی را دوست دارم، با وجود رنجهای بدنی و آزمایش ایمانی، به او اعتقاد دارم، کلیسا، مادرم را دوست دارم.» ترز، به ما بیاموز، مثل تو کلیسا را دوست داشته باشیم، مثل یک کودک با اعتماد و سپاسگزار، کلیسایی که عشق عیسی را به ما منتقل می‌نماید و از ما دعوت می‌کند چنان کنیم که دوستش بدارند.

عشق: آخرین کلامی که هر یک از سه دست‌نوشته ترز را پایان می‌دهد، عشق است. «خدایا دوستتان دارم» آخرین کلام ترز، آخرین پیام و وصیت ترز اوست. آری، بیائیم همراه ترز به عشق بی‌مثال عیسی اجازه دهیم به

عطای خود را در دست مریم می نهد. راه کوچک ترزی، راه مریم است: «ای مریم مقایسه ناپذیر، از راه عادی است که دوست داری بروی تا کوچکها را به آسمان راهنمایی کنی»، «می خواهم با تو باشم، هر روز تو را دنبال کنم»: «همه زندگی با مریم، مثل مریم». می توانیم به طور خلاصه بگوییم: مریم بزرگترین است چون کوچکترین است. آیا ترز آن روز ۸ سپتامبر ۱۸۹۶ وقتی به عیسی می نوشت: «احساس می کنم که اگر ممکن بود جانی کوچکتر از جان من می یافتی، او را از امتیازات بیشتری سرشار می کردی» در فکر مریم نبود؟ عشق او برای مادرش در آسمان، در این راز دل گویی متجلی است: «چقدر دلم می خواست کشیش بودم تا درباره باکره مقدس موعظه می کردم!»

به همراه مریم، ترز زنان قدیس متعددی را دوست دارد: مجدلیه، اگنس، سسیل، ترزای آویلا، و ژان دارک. او از مقام خاص زن در قلب کلیسا، آگاهی درخشانی به دست می آورد.

از میان همه چیز، ترز گل را انتخاب می کند، مظهر کوچکی که همچنین به او اجازه می دهد گوناگونی جانمایی که باغ عیسی را زیبا و معطر می سازند را دریابد: «درخشندگی گل سرخ و سفیدی سوسن، از عطر بنفشه کوچک و یا سادگی دلپسند مینا کم نمی کند». زن، او از نقش خاص و جایگزین نشدنی زن مطمئن است. از طرف دیگر، «زنها به تعداد بیشتر از مردان خدای خوب را دوست دارند و در طول رنجهای مسیح، شهامتی بیشتر از حواریون از خود نشان داده اند». «نبوغ زن» به ترز اجازه می دهد از زن ستایی (که هنوز ابداع نشده) بگذرد و پایه های یک فرهنگ واقعی تساوی مرد و زن را بگذارد (ژان پل دوم).

ترز می تواند کلام ژان دارک، مقدس عزیزترش را تکرار کند: «عیسی مسیح و کلیسا، یکی است». کجا ترز به ما یاد می دهد که عشق خدا را بگیریم؟ در کلیسا. خانواده فرزندان خدا، عیسی روی زمین ادامه

برای زنان شوهردار، عطای نامزدی به مسیح: «محبوب من، در قلب من آرامش بگیر، این قلب از آن توست، من در قلب تو به خواب می روم، قلب تو از آن من است». برای مادرها، عشق مادرانه: «همسر تو بودن، ای عیسی، به واسطه اتحاد من با تو، مادر جانها بودن». برای زنهایی که زندگی نابه سامان دارند، مانند مریم مجدلیه مقدس، آن که گناهان بسیارش بخشوده شد چون محبت بسیار نمود. ترز به راهب بلیر می نویسد: این جانها را دوست دارم، انابتشان را دوست دارم و بی پروایی عاشقانه اشان را نیز... هر چقدر که او گناهکار باشد، عیسی نه تنها حاضر است او را ببخشد بلکه حاضر است نیکبهای حریم الهیش را بی حساب بدهد و او را به بالاترین قله های مشاهدت سوق دهد». ترز الگوی زن وقف شده، همچنین زن پر توان کتاب مقدس است، الگوی زن جدید به واسطه نیروی شخصیت، پشتکارش در رسیدن به هدف، ملائمت و عطوفت، و خواسته های بی حد برای عشقش است.

به مثال مریم، ترز دعوت شده که نشانه ای از عطوفت خدا برای نوع بشر باشد. اولین نیایش شناخته شده او خطاب به مریم است. آخرین خطوط لرزان نوشته هایش برای مریم اند. مریم همیشه در ارتباط با پسرش عیسی «بیشتر مادر است تا ملکه». «از زیاده دوست داشتن باکره مقدس نترس، هرگز به اندازه کافی دوستش نخواهی داشت: هرگز به قدر کفایت مریم را دوست نخواهیم داشت چون همیشه عیسی است که از ورای او و با او دوست می داریم». ترز هرگز مریم را از عیسی و عیسی را از مریم جدا نمی کند، و در آغوش مریم است که دوست دارد عیسی کودک را تماشا و نوازش کند. یکی از تصاویری که ترز به آن علاقه داشت مریم را نشان می دهد که عیسی کودک را روی زانوهایش دارد و عیسی کودک دیگری را در آغوش می فشارد. زمانی که ترز عطای خود را به عشق بخشاینده بیان می کند، «چون دوست داشتن، همه چیز را دادن و خود را دادن است»،

از عشق خانوادگی، حتی آرمانی ترین خانواده روی زمین». کلیسای مرئی و کلیسای نامرئی، مشارکت مقدسین: پاپ که «اهدافش جهان را در بر می گیرد» و کشیشها که جانهایشان باید شفاف تر از بلور باشد. برای آنها نیایش کنیم و رنج بکشیم. «و روز آخر، عیسی سپاسگزار خواهد بود»، «من می خواهم دختر کلیسا باشم. من، فرزند او، خود را برای کلیسا قربانی می کنم».

ج) معنی برای فرهنگ: ایمان، امیدواری به عشق

«پرنده کوچک ناتوان، من یک شاهین نیستم و فقط چشمها و قلب شاهین را دارم و گاهی حقیقتاً اسیر طوفانم» به نظرش می رسد که به غیر از ابرهایی که او را دربر گرفته اند، وجود چیز دیگری را باور ندارد. و آن وقت، لحظه شادی کامل برای موجود کوچک ناتوان بی چاره می رسد. چه نیک بختی ای برای او، که با وجود این، آنجا بماند و خود را بر نور ناپیدایی که خود را از ایمان او پنهان می کند متمرکز سازد. یک روز او به مادر آگنس می گوید: چیزی که امروز خود را به روح من تحمیل می کند استدلال بدترین مادی گرایان است. تناقض بین این ابرهای ضخیم و آن نور قدیم، کامل است. از کودکی، ترز مسلم می دانست که یک روز نزدیک خدا زندگی خواهد کرد. «ولی ناگهان مهی که مرا در بر می گیرد، غلیظ تر می شود و بر جان من نفوذ می کند، و چنان در برش می گیرد که ممکن نیست بتوانم تصویر وطنم را در آن بیابم، همه چیز محو شده است». این آزمایش روحانی می توانست باعث سرکشی شود، ولی چنین نیست. ترز آزمایش شب را قبول می کند. ایمان از همه چیز قوی تر است، ایمانی که به او ضمانت می دهد که آنی را که از هر چیز بیشتر دوست می دارد باز خواهد یافت. حتی وقتی برای قلب به نظر غایب می آید، در عمیق ترین مکان هستی حاضر است. ترز عالم جوان کلیسا، در شب با

یافته، بدن او که ما اعضایش هستیم، ملکوت خدای در پایین شروع شده، جایی که پدر عهد ابدیش را به ما عطا می کند، جایی که عیسی اتحاد ما را نسج می کند، مسکن خدا در میان انسانها و مسکن انسانها در خدا. روح القدس جان آن است، کمی از بهشت، از حالا، روی زمین.

در کلیسا و به واسطه کلیساست که ترز به مانند هر یک از ما، همه چیز دریافت کرده: گنجینه های فیض که رازها آورده اند، فیض تعمید و تأیید، فیض راز انابت که او را مثل قایقی با بادبانهای گشوده به روی موجهای اعتماد و عشق به راه انداخته، فیض اتحاد اولین مشارکتش، فیض تحولش در روز تولد مسیح. ترز مستقیم به اصل مطلب می رود، او به هدف عیسی می پیوندد که حواریون دوازه گانه را تأسیس کرد تا زندگی را درون جانها منتشر کنند، ترز تا قلب راز کهانت می رود. او کلیسا را مشتاقانه دوست دارد چون عشق او برای مسیح بی حد و مرز است. بعضیها می خواهند مسیح را از کلیسایش جدا کنند. ترز این دوگانگی را پس می زند: «عیسای من! دوستت دارم. کلیسا، مادرم تو را دوست دارم!» او دوست دارد تکرار کند: «عیسی و کلیسا جدایی ناپذیرند، من فرزند کلیسا هستم». ترز در خدا، سرچشمه عشق را یافته است. در کلیسا از آبهای این چشمه دریافت می کند و تشنگی اش را فرو می نشاند. از قلب کلیساست که او می خواهد کمک کند تا این نهرهای عشق بینهایت را به سوی دورترینها، آنها که از آن نصیبی نمی برند: گناهکاران، کافران، بی تفاوتها جریان دهد. ترز آگاهی وجود کلیسا را تعمق می کند: قبل از جلوه بخشیدن به آموزه بدن عرفانی به واسطه بخشنامه پاپ پیوس دوازدهم قبل از اینکه گاردینی تأیید کند: «کلیسا در آنجا بیدار می شود که جانها بیدار می شوند»، قبل از قانون اساسی تعصب گرایانه شورای واتیکان دوم درباره کلیسا، «من کلیسا، مادرم را دوست دارم». ترز از کلیسا یک بینش بزرگ عشق دارد که آسمان و زمین را در بر می گیرد. «عشقی خیلی بزرگتر

نیز کمک خواهد کرد تا عطایای خدا را بهتر درک کنند و خبر خوش عشق بی‌نهایتش را انتشار دهند. انجیل نیز برای فرهنگها خبر خوش است. چون فرهنگها با از بین رفتن امیدواری پژمرده می‌شوند. بی‌خدایی زمستان جهان است و ایمان بهار آن. پیام امیدواری ترز از مرزها می‌گذرد. فرهنگها را به راز می‌گشاید، آنجا که عشق و حقیقت با هم ملاقات می‌کنند. پیام ترز، برایشان شادی بیشتر، آزادی و معنی، حقیقت و خوبی بیشتر می‌آورد و احیایشان می‌کند. این بیشترها حاصل ایمانند.

و برای همین است که پاپ بشارتها، پیوس یازدهم ترز مقدس را به عنوان حامی مقدس بشارتها برگزید. ترز عیسای کودک و صورت مقدس، از لیزیو تمام دنیا را با حرارت بشارتی خود منور کرد (ژان پل دوم در خطابه برای اسقفهای منطقه رسالتی غرب فرانسه در ۱۱ فوریه ۱۹۹۷). این قدیس یک مبشر واقعی است (بخش نامه پاپ شماره ۹۰). ترز، این تحول قدیسیت، «بزرگترین قدیس قرن حاضر است» (پیوس دهم)، بزرگترین مبشر قرن حاضر. در آستانه هزاره جدید، ترز، راه توسعه انجیلی جدید را که انجیل عشق است به ما تعلیم می‌دهد.

نتیجه می‌گیریم: ترز، عالم کلیسا واقعاً نشانه‌ای از عطف خدا برای زمان ماست، برای هرکدام از ما، برای تمام زنان و مردان این زمان، مؤمن و غیرمؤمن. پیام او ما را در عشق او که چنین ساده و منقلب‌کننده است، از اعجاز و قدر شناسی پر می‌کند. «ما محبوب خدا هستیم» و «همه چیز فیض است» این است پیام ترز برای امروز. جوانان در این خطابه برای ژان پل دوم که ترز را به عنوان الگوی جوان آنها معرفی کرد، دست زدند و هم رأیی خود را اعلام نمودند. در همه جا، در فرانسه و خارج از فرانسه، دیروز در پاریس، فردا در برزیل، جوانان به دور یادگار ترز جمع می‌شوند. و من شاهد شگفت زده آن هستم. جوانان از کلیسا نمی‌گریزند بلکه کلیسا را پر می‌سازند و به واسطه حضورشان کلیسای فردا، کلیسای هزاره سوم را

اعتماد کامل یک کودک راه نور را که عشق است به ما نشان می‌دهد. «در هر حال من زیاده کوچکم و در مقابل خیلی کوچکها شیطان کاری نمی‌تواند بکند. در مقابل نگاه یک کودک کوچک شیطان فرار می‌کند».

ترز، آزمایش ایمان را در میان دنیای تاریک بی‌ایمانها تجربه می‌کند. باید آنچه را که مسلم است باور داشت: «عیسی وادارم کرد احساس کنم که جانمایی هستند که ایمان ندارند» فعالیت اعجاب آور ترز: «می‌بایست در این تونل تاریک سفر کرد تا ظلمت آن را فهمید». از نگرانی تا شک، ترز به نیایش بلند می‌شود تا بر وسوسه خودکشی غلبه کند: «چه فیضی است ایمان داشتن، اگر من ایمان نداشتم، بدون یک لحظه تردید خودم را می‌کشتم». به یاد دارم، ژان پل دوم طی اولین سفر رسالتی خود به پاریس در سال ۱۹۸۰، در آن موقع که من مدیر مؤسسه کاتولیک بودم و با خوشوقتی پذیرایش شدم، این وسوسه را وسوسه برین نامید: خدا بودن بدون خدا، ترز تنها راه ورود به دنیای بی‌ایمانی را می‌گشاید: ایمان، که امیدواری به عشق است. به همراه عشق، او در قلب احتضار مقدس تقسیم شده با خداوند، ایمان را می‌نهد. ایمانی که برای آن حاضر است تمام خونس را بریزد (ژوئن ۱۸۹۷). «هرگز از خدا، که چنین توانا و بخشنده است، زیاده انتظار نداریم. از او همه چیز دریافت می‌کنیم، همان قدر که امیدواریم. میان بی‌معنایی و راز، انتخاب روشن است. در قلب راز، امیدواری ما را تا عشق می‌برد: امیدواری ایمان به عشق است.

ترز، عالم جوان کلیسا برای زمان ما، به ما می‌آموزد تا در ایمان، آزمایش بدی و رنج را که در قلب فرهنگهای ما معنای زندگی را تاریک می‌سازند تجربه کنیم. راز اعجاب آور این دختر جوان: «من در این پایین خیل ی رنج دیده‌ام، باید این را به جانها بگوئید» رنج متصل به رنجهای نجات دهنده راز مشارکت و رستگاری است: رنج کشیدن با عیسی و برای عیسی. به من خواهید گفت، از فرهنگ معاصر خیلی دوریم. ژان پل دوم به شما جواب می‌دهد: ترز به مردان و زنان امروزی کمک می‌کند و به فردائیان

در سحرگاه هزاره سوم، ترز عطای عشق خدا برای ساختن تمدنی است که پاپ ژان پل ششم و جانشینش پاپ ژان پل دوم با حرارت، تمدن عشق می نامند. معنای تصمیم ژان پل دوم که ترز، این دختر جوان ۲۴ ساله را جوان ترین عالم کلیسا در تمام زمانها می کند برای جوانها، کلیسا و دنیای جستجوگر امیدواری، ایمان و عشق است.

ترز، تو را که آسمانت را وقف خوبی کردن روی زمین کرده ای دوست داریم. ترز، به تو نیایش می کنیم. ترز، عالم کلیسا، چنان کن که مثل تو همچون فرزندان خدا در کلیسای عیسی مسیح زندگی کنیم، با ایمان عمیق تو، امیدواری تجدید شده و عشق عظیم پدر و پسر و روح القدس، آمین.

* * *

پیام آوری می کنند، یک کلیسای جوان شده به واسطه پیام ترز که جوانی ابدی خدا را آشکار می کند و چنان می کند که دوستش بداریم. ترز- کلام خدا برای زمان ما- به واسطه جذابیت قدیسیتش، جوانیش، شهامتش، حقیقتش، نفرتش از دروغ و ظاهر سازی، جوانان را جذب می کند. ترز عشق را اعلام می نماید و در کمال حقیقتش، آن را تجربه می کند. تنها عشق سزاوار ایمان است. ترز قلبهای ما و عقلهای ما را تحت تأثیر قرار می دهد. عالم جوان کلیسای جهانی، در طی این قرن، نه تنها الهام بخش بلکه استاد حقیقت والگوی زندگی شده است. او جوانان را به سوی امیدواری می کشاند، کلیسا را به سوی یک نوگرایی در عشق سوق می دهد، فرهنگ را به نور ایمان منور می سازد و همه را با آتش عشق در آغوش می کشد.

همه چیز فیض است. این راه کوچک کودکی روحانی است: همه چیز از خدا انتظار داشتن، مثل کودک کوچکی که همه چیز از پدرش انتظار دارد: یعنی از هیچ چیز نگران نشدن، به دنبال ثروت نرفتن حتی در خانواده های فقیر. به بچه آنچه را که نیاز دارد می دهند ولی همین که بزرگ می شود پدرش دیگر نمی خواهد به او غذا بدهد و می گوید: «حالا کار کن، می توانی خرج خودت را بدهی». راه کوچک ترز، از این پس خمیرمایه ای در خمیر کلیسا، و در قلب فرهنگهای ماست. زندگینامه نویسان، تاریخ نگاران و فیلمسازان، هنرپیشگان و عالمان الهی را جلب می کند. پایها و اسقفها، کشیشان و مؤمنان، مذهبیبون، کوچکترها و بزرگترها را الهام می بخشد. ترز، خواهر کوچک جهانی محبوب همه است. و تصمیم پاپ ژان پل دوم که ترز مقدس لیزبورا عالم کلیسا اعلام کند، اهرمی است قوی که در تمام کلیسا جنبش جدیدی برای تقسیم خبر خوش انجیل برمی انگیزد و جهشی در امیدواری و اقیانوسی از عشق را تحرک می بخشد. این ستاره درخشان توسعه جدید انجیل است که کلیسا به اتفاق پدر مقدس، تقبل می کند.

ضمیمه ۴



«شمایل ترز عیسیای کودک و صورت مقدس، معلم کلیسا»

عالیجناب پاپ ژان پل دوم

ما با همان شهامت و جسارت خود ترز این شمایل:
 «ترز عیسیای کودک و صورت مقدس، معلم کلیسا»
 و اطلاعات مربوط به آن را به شما تقدیم می‌داریم.
 امیدواریم این کار ناقابل، سهم خود را در ملموس نمودن هرچه بیشتر
 پیغام ترز که از خلال شمایل به گوش می‌رسد ادا نماید.

« به ترز کوچک فکر کنید »

این سخن شما به هنگام تماشای شمایل
 تشویقی بود برای ما تا به خود جرأت داده
 به تفسیر آن اقدام نماییم.

طرف او حضرت مریم و حضرت یوسف دیده می شوند. تصویر در رابطه با یافتن عیسی در معبد می باشد.

ساختار و خطوط اصلی شمایل

شمایل مانند آئینه ای است که کلیسا می تواند توسط خطوط و رنگهای آن رازی را که آن شمایل عرضه می نماید و حضور می بخشد، با تعمق بنگرد. در شمایلی که ناظر آن هستیم، تصویر ترز بر روی زمینه ای طلایی قرار گرفته، و طلا نماد خداست که نور، حیات و تقدس می باشد. در او و توسط اوست که هر دعوت، مأموریت و واقعه ای در کلیسا به ثبت می رسد و یا تحقق می یابد. در اکثر شمایلها تفسیر بر خطوط اصلی متکی می باشد. در اینجا، این خطوط توسط ترز کوچک به ما داده شده. او از بدو کودکی نام خود را در آسمان نوشته می دید: « [...] روزی هنگامی که ستارگان را تماشا می کردم [...] یک دسته مروارید طلایی دیدم که به صورت T مرتب شده بودند. این را به پایا نشان دادم و گفتم که اسم من در آسمان نوشته شده است».

بدن ترز شکل T را می سازد. قدیس در امتداد خط عیسی معلم، و خود حکمت قرار دارد. البته این امر در مورد خط عمودی T صدق می کند که به سوی بی نهایت می رود. او رابطه مستقیم خود را با خدا که باعث تقویت و تغییر ناپذیری وی می گردد تداعی می کند. ترز قدیس از طریق شناخت محبت و درک حضور خدا، پی برده که خدا صخره اوست. او می داند که چطور باید خدا را دوست بدارد و این دانسته خود را در اختیار ما نیز قرار می دهد.

اما خط افقی که قدری مورب است نمادی است از این حرکت ساده و مداوم تحت هدایت روح القدس در ترز، یعنی بازآوردن جانها به سوی

مقدمه

ترز عیسیای کودک توسط این شمایل، که به گفته پاپ پیوس یازدهم «کلام خداست برای جهان»، برتری آموزه و عمق انجیلی تعلیم خویش را آشکار می سازد. تعلیمی که مانند چراغی بشریت را به سوی تقدس هدایت نموده و آن را قابل دسترس همگان می گرداند. علاقه وی به «روشنایی بخشیدن به جانها مانند انبیاء و معلمین» تا به امروز در حال تحقق یافتن است آن هم در بین قشرهای مختلف اجتماع و در فرهنگهای متفاوت. آیا هدایت انسانها به «دوست داشتن خدا»، همان طور که ترز او را دوست می داشت، و «تقدیم راه کوچک خود به جانها» بزرگترین آرزوی او نبود؟ در این شمایل ترز معلم، که شفافیت تعلیم او را نشان می دهد، قدیسه را ایستاده در وسط می بینیم که در سمت راست او:

نشسته: حضرت پاپ لئون، آمبروز قدیس و سیریل اسکندریه

ایستاده: در ردیف جلو از راست به چپ: یوحنا صلیبی، آگوستین قدیس، یوحنا دمشقی، و در ردیف بالا: کاترین دوسین قدیس و توماس آکویناس دیده می شوند.

در سمت چپ وی:

نشسته: سه ماه: یوحنا دهان طلایی، گریگوری قدیس الهیدان، و قدیس بازیل کبیر.

ایستاده: حضرت «ترزای عیسی» در حالی که دختر خود را به مان نشان می دهد؛ روبرت بلارمن قدیس، ماراپرم، برنارد قدیس و آنتوان دوپادو قدیس.

در پشت این افراد در دو طرف تصویر دو بنای کلیسا به چشم می خورد، یکی کلیسای شرق و دیگری کلیسای غرب. همه وقایع ترز در یک کلیسای «واحد» رخ داده است.

در بالای شمایل در وسط، ترز عیسیای کودک، «معلم معلمان»، و در دو

در معبد است». در اینجا، عیسی کودک با همه کوچکی خود حکمت است، خدا قبل از قرن‌ها. ترز می‌گوید که عیسی «معلم معلمین» است که «بدون سروصدا تعلیم می‌دهد» و می‌افزاید «حس می‌کنم که او در هر لحظه در من است، مرا هدایت می‌کند، آنچه را که باید بگویم و یا انجام دهم به من الهام می‌نماید». بر طبق گفته یوحنا صلیبی، خدا در عین بی‌حرکتی حرکت می‌کند و هدایت می‌نماید: «زیرا که حکمت فعال تر از هر چیز فعالی است»: به همین خاطر است که باید بگوئیم در این حرکت، جان خاموش از خواب زندگی طبیعی بیدار گشته به زندگی مافوق طبیعی روی می‌آورد. سرّ این میناتور ما را به رؤیای «مسیح محوری» ترز نزدیکتر می‌کند.

در شرق، عیسیای کودک همیشه به عنوان خدای قبل از قرن‌ها مورد نظر واقع شده. او همیشه همان است، تغییرناپذیر، بی‌آغاز، بی‌پایان، یکتا و سه‌گانه... به همین خاطر، در شمایل‌شناسی بیزانس، خطوط چهره عیسیای کودک همواره بزرگانه است. در همین رؤیاست ترز نام خود: «ترز عیسیای کودک و صورت مقدس» را درک می‌کند، نامی که بر طلا نوشته شده، مظهر خدای محبت، عیسیای کودک و صورت مقدس هردو همان عیسی هستند که در یک حرکت مورد مشاهده قرار گرفته است، حرکتی است در برگیرنده هم انسانیت شکننده او در قالب یک طفل، و هم دردهای مردی رنج دیده در راه فدیة گناهان انسان. نام او مسیح را به طور کامل مجسم می‌کند و دعوت الهی خویش را این چنین خلاصه می‌نماید: جسم گرفتن فداکارانه.

درست مانند اکثر شمایل‌ها در اینجا نیز مریم کاملاً مقدس در کنار پسرش دیده می‌شود. در واقع خدا در مشیت الهی خود خواسته است که مریم با هر عمل فدیة آمیز باشد: از زمان اعلام بشارت به او تا واپسین دم، رستاخیز و صعود منجی، و سپس از هنگام تولد کلیسا تا بازگشت ثانوی

خدا. این رحم و شفقت تا جایی پیش می‌رود که او بر سر سفره گناهکاران می‌نشیند. سمت راست محور به سمت پائین هدایت شده، یعنی به سوی زمین و گناهکاران و سمت چپ به سوی بالا یعنی به سوی آسمان و خدا. این خط علاوه بر این حرکت خدا به سوی انسان را نیز تداعی می‌کند (یا بهتر بگوئیم ایجاد می‌کند). آیا کسی که بالا رفته همان نیست که به اعماق هاویه نیز فرو رفته؟

این محور همچنین از جهان شمول بودن واقعه ترز سخن می‌گوید که شرق و غرب را به هم می‌پیوندد. او به سبک انبیاء در مورد خود اعلام می‌کرد: «همه مرا دوست خواهند داشت». دوخط، یکی عمودی و دیگری افقی در مرکز انجیلی که روی قلب قدیسه قرار دارد و به شکلی جایگزین آن شده و شبیه به آن گردیده است باهم تلاقی می‌کنند. آتش مشتعل روی انجیل به معنی شعله‌ای است که انجیل در قلب ترز می‌افروزد.

ترز خطوط اصلی شمایل را با این کلمات تجزیه و تحلیل می‌کند: «خداوند [...] وقتی جائی اجازه می‌دهد که به اسارت درآید [...] دیگر نمی‌تواند تنها بدود، همه جانهایی که دوستشان می‌دارد به دنبال وی کشیده می‌شوند: این کار بدون هیچ‌گونه احساس اجبار انجام می‌گردد، بدون سعی و تلاش، و نتیجه طبیعی جذب شدن به سوی شماست».

مطالعه شمایل

قسمت فوقانی

ترز خفایای قلب خود را در اتحاد با محبت مهر و موم می‌کند و خداوند از تمامی اسرار شخصیت خود و خلقت برای او پرده برمی‌دارد. رازهایی که اغلب اوقات پیش بینی می‌شوند ولی در عمق آنها نفوذ نمی‌توان کرد. چه سعادت است که «اسرار خصوصی خداوندان را بفهمیم». تصویر کوچکی که در قسمت بالای شمایل قرار دارد صحنه «عیسی در سن ۱۲ سالگی

خدا خواست که جنبه بشری وی در محیطی که بین مریم و یوسف حاکم بود، محیطی سرشار از وحی الهی، سپری شود.

ترز در خانواده‌ای مقدس بزرگ شد. پدر و مادرا و مسیحی و بسیار باتقوی بودند. آنها توجه زیادی به تعلیم مسیحی و انسانی فرزندشان داشتند. ترز در این مورد شهادت می‌دهد: «با طبیعتی که از خود سراغ دارم، اگر والدینی ناپرهیزگار مرا تربیت می‌نمودند شخصی شرور می‌شدم و حتی گمراه می‌گردیدم... از آنجا که به غیر از نمونه‌های خوب در اطرافم نداشتم از آنها پیروی نمودم»، نمونه‌ای عجیب برای خانواده‌های امروزی!

چهره مرکزی

ترز مرکز این شمایل است و انجیل بر روی قلب او قرار دارد. در واقع، انجیل هرگز او را ترک نمی‌گوید. درست مانند مریم مقدس که «کلام خدا» را حفظ می‌کرد و شب و روز بر آن تعمق می‌نمود. ترز با حرکتی حاکی از صداقت، پرده از راز دل خود برمی‌دارد و «لوگوس» ابدی را که کلمه گردید به ما نشان می‌دهد. او بارها به ما می‌گوید: «حفظ کردن کلام عیسی تنها شرط سعادت ما و دلیل محبت ما نسبت به اوست زیرا کلام عیسی، خود عیسی است...».

زندگی بر اساس فهم و «حفظ» کلام به صورت ملموس در تذکرات بیشماری که از نوشته‌ها و تفسیرهای مختلف او در این موارد برگرفته شده به خوبی مشهود است که ثمره طبیعی ایمانی تصفیه شده می‌باشد. به نظر نمی‌رسد بتوان گفت که خود عیسی از طریق تعلیم ترز سخن می‌گوید چرا که وی نور کلام او را بازتاب می‌نماید و به همین خاطر است که انجیل در قلب وی می‌درخشد.

شعله‌ی روی انجیل معرف آتشی است که از این کلام برمی‌خیزد و روشنایی می‌بخشد. این شعله روی انجیل قرار می‌گیرد همان‌طور که روح

مسیح. ترز که از جایگاه عالی مریم مطلع بود قطعه شعری در وصف او سروده با عنوان: «ای مریم، چرا تو را دوست دارم!». ترز هرگز از موعظه‌هایی که در مورد مریم می‌شنید خوشنود نبود. او می‌گفت: «مریم را دست نیافتنی نشان داده‌اند، باید نشان دهند که می‌شود به او اقتدا کرد، فضیلت‌های او را بیرون آورد، و گفت که او نیز مثل ما با ایمان زندگی می‌کرده و براهینی نیز توسط انجیل نشان داد منجمله: «آنها در نیافتند که عیسی به ایشان چه می‌گوید». این قطعه از زندگی عیسی یعنی باز یافتن او در معبد که در شمایل نمایانده شده طبق مریم شناسی ترز زندگی ایمانی مریم را به ما نشان می‌دهد. عیسی می‌خواهد که «مریم نمونه روحی باشد که او را در شب ایمان جستجو می‌کند... [و] در فشرده‌گی قلب».

ترز در مکتب مادر عیسی آموخت تا هر ترسی را نفی کند، وی را از مسیری همگانی دنبال نموده فضیلت را به انجام رساند، عیسی را دوست بدارد و در عین حال رنج بکشد... آیا حالت چهره وی طوری نیست که نشان می‌دهد وی در درد و رنج مسیح سهمی دارد؟ به مانند مریم، ترز در سپردگی دائمی خود فقط برای «خشنودی خدا» زندگی کرد. فضائل مریم، همان فضائل ترز شدند زیرا زندگی مریم همان زندگی ترز گردید. ما می‌توانیم بگوئیم که ترز در واقع شمایل کوچکی از مریم شده است.

در کنار مریم و عیسی، حضرت یوسف را می‌بینیم. حضور وی محبتی را که ترز نسبت به خانواده مقدس داشت به یاد ما می‌آورد. این امر برای «مادر مقدس» یا ترز قدیس عیسی، عجیب نبود. به همین خاطر در شمایل، ترزای بزرگ در کنار حضرت یوسف قرار گرفته است.

توسط نفوذ قابل توجه حقایق انجیل در وی، توسط تمامی این نوشته‌ها، ترز بر نقشی که خدا به حضرت یوسف محول نموده تأکید دارد.

او خادم راز تن‌گیری است، فروتن و پنهان، حقیر و مطیع، چابک و نظاره‌گر. پسر خدا به او سپرده شد و هرچند که عیسی خود وحی الهی بود،

پایش بسته شود... [چون] کوچکترین اعمالی که از روی محبت انجام شده باشند آنهایی هستند که قلب او را فریفته می سازند».

عیسی طالب اعمال بزرگ نیست بلکه فقط سپردگی و قدرشناسی ما را می خواهد. به استاد گوش فرا دهیم، او که خود «درنهان امور مربوط به محبت» را به ترز تعلیم می داد: عیسی دوست دارد تنها راهی که به این کوره الهی منتهی می شود را به من نشان دهد، این راه سپردگی طفل کوچکی است که بدون واژه درآغوش پدرش خفته. دقت خارق العاده ادراک وی از قلب پدر توسط طوماری که با ظرافت خاصی نشان داده شده بیان گردیده است.

روی شمایل دو بازوی ترز، یکی به سمت بالا و دیگری به سمت پائین که خط مورب افقی را تشکیل می دهند نمادی هستند از محبت نسبت به حقیقت که در وی است و این صداقت قاطع که بی رحمانه هر نوع سازش و انحصارطلبی را حذف می کند. ترز خود را همان طور که هست نشان می دهد و هرگز چیزی را پنهان نمی کند و به طور کامل و رسماً عهده دار خود است. وضعیت دو بازوی وی تداومی کامل بین پائین و بالا را تصریح می کند. یعنی وضعیت فوقانی همان وضعیت تحتانی بود که به تدریج رفعت یافته است درست مانند بشریت بازخرید شده ما توسط کسی که ما را از ناامید کننده ترین حقاترهایمان برمی کشد تا در جلال خویش سهیم سازد. بدین ترتیب بشر از قعر پوچی سر بر آستان عظمت خدا می ساید و در آنجاست که حدت و شدت ضعف حضور دارد و وقتی خود را به دست آنها می سپاریم، ضعف به خوبی می داند چگونه سیلابهای رحمت را به سوی خود کشد.

خم کردن سر نیز حاکی از همین کوچکی و تواضع است، او عهده دار محبتی است که حال و هوای فروتنی ایجاد نموده و خداوند دوست دارد به سوی او خم شده و به او نظر کند: «بزرگ شدن من غیرممکن است، باید

القدس روی پسر. این شعله تسلط حیات بخش روح بر ترز را نشان می دهد. ترز این شعله را مهار می کند و تبدیل به آتشی می سازد، به ویژه پس از تقدیم خودش به محبت پرشفقت، که در آن همین شعله، شراره ای شده بود که وی را می سوزاند.

ترز اعلام می کرد که «من در قلب کلیسا که مادر من است، محبت خواهم بود...». بنابراین در این شمایل این محبت است که در قلب وی حاکم می باشد و با قدرت حکمرانی می کند. در نتیجه چشم انداز ما برعکس می شود. در واقع می بایست که ترز لذت و رنج این هم سرشتی را در اعماق روح خود بچشد تا کاملاً تغییر یابد و الهی شود، آن هم فقط با شباهت یافتن به این شعله منحصر به فرد محبت. ترز در صورتی می توانست در بطن کلیسا محبت باشد که محبت را از ریشه قلب خدا به دست آورد. ثمره جهانی ناشی از آن عمل الهی است که از این اتحاد شخصی به بیرون می تراود. این امتیازی هراس انگیز است که توسط آن قلب ترز آنقدر وسعت می یابد که همه ابعاد کلیسا، بدن روحانی مسیح را دربر می گیرد. در واقع خطوط طرح او حالتی دنیوی و درعین حال منحصر به فرد دارد.

قانون طبیعت خواهان آن است که از هم اکنون و از روی زمین - هر علمی نشانه و انعکاسی از علمی برتر باشد. علوم انسانی یکدیگر را نفی می کنند تا ختم خود را توسط علم دیگری یعنی «جهالت خدا»، حکمت برتر، علم محبت اعتراف نمایند. این تنها ثروتی است که ترز آرزویش را دارد. «علم محبت، [...] فقط در آرزوی این علم هستیم...». دوست داشتن عیسی و کمک به دوست داشته شدن او آرزویی بود که ترز با آن مأنوس شده و دریافته بود که «فقط محبت است که می تواند ما را مقبول خدای مهربان سازد». او به ما تعلیم می دهد که چگونه به این هدف برسیم.

ترز این «گدای ملکوتی محبت»، خود را به دست احساسات می سپارد، «می گذارد تا با یکی از تارهای مو که روی گردن ما آویزان است دست و

آنها چه خواهد بود؟ آنچه مطلقاً مافوق طبیعی است این است که ضعفها همانگونه که هستند تا درخشش جلال باقی می ماند و با آن که با ستایش پیروزی درهم می آمیزند هرگز مهر خود را که تا این حد بشری است از دست نمی دهند. پس ضعف پس از نیرو است. «شما شایسته دیده اید که این صلیب گرانبها را نصیب من گردانید، امیدوارم که در آسمان به شما شبیه گردم و روی بدن جلال یافته خود زخمهای رنج و درد شما را ببینم».

پس می توانیم محل تلاقی «تعلیم کوچک» او را در مرکز کلیسا مشاهده کنیم، این انقلاب توسط وضعیت ردای او که به صورت آبشاری در قسمت راست شمایل ریخته شده، بیان می شود. او چهره حقیقی خدا را کشف کرده، خدایی که اجازه می دهد توسط اعتماد ما نسبت به او، فریفته شود. «با این که سنگینی بار تمام گناہانی را که می شود مرتکب شد به روی وجدان خود حس می کنم، با قلبی شکسته از توبه پیش خواهم رفت تا خود را در آغوش عیسی بیندازم زیرا می دانم که پسر ولخرج که به سوی او بازگشته تا چه اندازه برایش عزیز است».

تحرك رفتاری ترز نیروی عروسی را نشان می دهد که با قدمهایی چالاک به دنبال محبوب خود است. درست مثل داستان سرزمین موعود، اتحاد با محبوب کاملاً دربردارنده زیارتی زمینی و اشتیاقی است که انسان به او دارد و تلاشی که برای دست یافتن به او انجام می دهد. هرگام از این خروج و گذر - حتی با وجود مخاطرات و دامها - وعده ای است و مقدم بر آن خیریت آینده می باشد. ترز عروس کتاب غزل غزلهای سلیمان را به یاد ما می آورد، به همان اندازه شیفته و فریفته. او به اعماق محبت راه یافته و می خواهد خود را در آنجا مخفی کند. او وارد شرابخانه نهان شده تا در آنجا بنوشد. روح ترز بیشتر در آن کسی که به وی مهر می ورزد زندگی می کند تا در بدن خود او، خم شدگی سر همچنین نشان دهنده روح عاشق اوست که به خداوند اجازه داده تا وی را اسیر محبت خود سازد.

خود را همانطور که هستم تحمل کنم [...] آنچه باید مرا تا آسمان بالا برد بازوان توست ای عیسی! [...] پس من باید کوچکتر و کوچکتر شوم». اینک ترز مأموریت یافته تا «راه کوچک مستقیم و کوتاه، راه کوچک تازه» ای را به ما بیاموزد و یا بهتر بگوئیم به یاد ما بیاورد، همان راه کودکانه انجیلی: «اگر شما مثل یک طفل نباشید به ملکوت آسمانها وارد نخواهید شد». به نظر می رسد که ترز خود را فروتن می سازد، پنهان می کند و درپوچی خود غرقه می شود، هرچند منظور او فرار نیست.

سروی با اعتماد و سپردگی خم شده، درست مثل سر پرنده ای در زیر بالهای مادرش. اگر به همین دانسته ها اکتفا کنیم، بدون تلاشهایی که روح ما باید به جا آورد و یا همت مردانه ای که باید به عمل آوریم یعنی ترز را خوب نشناخته ایم و آنچه در اختیار ما قرار داده را درک نکرده ایم. او چند بار در مورد «گلهای کوچک قربانیا» که به پای عیسی می ریزد با ما حرف می زند. «راه کوچک» کودکانه برای او یک زندگی ربانی به مفهوم کامل آن بود. زندگی بر مبنای ایمان و امید در محبت. از ران پای چپ ترز در زیر ردای او در شمایل نوری ساطع است که بازتابهایی آن را کامل می کند، این نور از عطای قدرتی که وی را نیرو می بخشیده پرده برمی دارد. در مورد آن قسمت از لباس وی نیز که کمی مواج دیده می شود و وجود نیرویی را بیان می کند نیز همین امر صادق است که البته در عین حال جنبه های بشری را که دربردارنده حساسیتی عمیق هستند القاء می کند.

ترز ضعف خود را تقدیم می کند درست همانطور که قدرت خود را تقدیم کرده بود. حتی بیش از این، ترز ضعف خود را مانند قدرت مطلق تقدیم می کند. پولس هنگامی که از ضعفهای خود به عنوان تنها انگیزه فخر خویش سخن می گوید، گزافه گویی نمی کند: «... چون ناتوانم، آنگاه توانا هستم». وجه نیرویی مؤثرتر و حقیقی تر از این واقع بینی قهرمانانه است؟ اگر تحمل ناتوانیها نوعی قدرت است، پس تبدیل شدن

این انزوای عروس در وضعیتی است که چشم به محبوب دارد، و نیز تنهایی وحشتناکی است که در پایان زندگی خویش تجربه خواهد کرد. «آه! به سمت راست خود نگریستم... و هیچ کس نبود که مرا بشناسد... فقط خدای مهربان می تواند مرا بشناسد». این تنهایی امتحان پایانی بود، امتحانی که هیچکس با او در آن سهیم نبود و می دید که درد ورنجش شبیه به درد ورنج داماد می باشد.

سایه ای خفیف در میان ابروانش باعث شده تا نگاه وی به طرز مخصوصی سنگین باشد، در واقع این امتحان اسرارآمیزی است که بر وی سایه افکنده است. او با تاریکی غلیظی احاطه شده: «براهین بدترین ماده گرایان بر روح من سنگینی می کند». عجب رازی! دو حقیقت که به طرز ناراحت کننده ای متضاد یکدیگرند در او در کنار هم قرار داشتند: «خداوند ما در کوه زیتون از همه حلاوت تثلیث لذت می برد، با این وجود احتضار وی به همان اندازه ای که لذت می برد، سخت بود. این یک راز است اما قسم می خورم که به خاطر آنچه خودم دارم تجربه می کنم آن را می فهمم». این رودروئی که در شب ایمان خالص صورت می گیرد، و در پایان زندگی او با «این تونل تاریک» درهم می آمیزد بیش از هر تماس مملوس دیگری او را روشن می نماید: «[...] من بیش از آنچه که دیگران می خواستند ببینند و بفهمند، اشتیاق داشتم خدا و مقدسین را ببینم و در شب تاریک ایمان باقی بمانم».

همچنین نگاه ترز نگاهی است که نادیده ها را می بیند زیرا ایمان امکان لمس حقیقت محبت پر از رحمت را برایش میسر ساخته است. ترز با نشستن بر سر سفره گناهکاران، نگاه آنها را برمی گیرد، نگاه محکومی که برخلاف انتظار می خواهد رحمت خدا را باور نماید. نگاه او همچنین نگاه محبت آمیزی است که مرد بی ایمان و مرد ناامید را تا اعماق جهنم دنبال می کند تا با شفقت فریاد برآورده بگوید: «دوستت دارم، خودت را از بین نبر، من را ببذیر».

ترز مدارج زندگی روحانی را پشت سرگذاشته و به آن تبدیل الهی دست یافته است. خط سیر او به شادی ازدواج محدود نمی شود، او مادرشدن را تجربه می کند؛ او با اتحاد با عیسی مادر جانها می شود. مادرشدن برای وی حکم قربانی دارد. او به مانند داماد خویش بود که فقط به پیروزی به دست آمده در اورشلیم و یا جلال معجزات اکتفا نکرد، بلکه پیاله را تا ته سرکشید. عیسی با خون خود کلامی را که کاشته بود آبیاری کرد. مرکبی که برای نوشتن در درون ما به کار برد خون گرانبهایش بود، ترز نیز به نوبه خویش «به محک درد ورنج آزموده شده بود... و در این صلیب بسیار گرانبها سهمی داشت». او با عزمی راسخ کسی را که «نه صورتی دارد و نه جمالی» دنبال می کند. لازمه محبت، شباهت و همسان بودن است.

چهره نقش بسته بر روی شمایل جوان و بی نقص است، «علی رغم کوچک بودنم، جرأت می کنم به خورشید الهی چشم بدوزم». در واقع او چشمان عقاب را داشته که همان مسیح است. چهره آئینه روح است و در روح ترز عیسای کودک را می یابیم. عیسی بی گناهی خود، ساده دلی و زیبایی اش را به او می دهد. چهره ترز، مانند هر چهره بشری، کمی عدم تقارن دارد. در نزد ترز این امر دوجنبه را ابراز می دارد: یکی گونه اش که باریکتر است و سنگینی عاشقانه و قابل تعمقی دارد، و دیگری کودکی، بی گناهی و لبخند او. همه چیز باهم هماهنگ است و تأکیدی بر تفاوتها به میان نیامده.

می توان دید که ترز به ما نمی نگرد بلکه به بی نهایت چشم دوخته است. چشمان وی برای دامادش است. به نظر می رسد که در عالم خود است و محو داماد شده، او در دنیای عشق و نوعی فلسفه ملایم به سر می برد (درست مثل همان حالتی که به هنگام مرگ عاشقانه خود داشت). او عیسی را می نگرد. او به خواهرش ماری می گوید: «وقتی می نویسم، انگار با عیسی حرف می زنم، این کار، مشکل ابراز افکارم را حل می کند...».

مادرمقدس، ترزای عیسی، در سمت چپ دخترش دیده می شود، به نظرمی رسد که با افتخار او را می نگرد و او را برای کل بشریت به عنوان نمونه درخور ستایش از غیرت برای جلال خدا و رستگاری جانها معرفی می کند. مانمی توانیم در این لحظه والا تشویق پرمعنایی که در مورد مادرمقدس به عمل آمده را نادیده بگیریم: «سعی کنیم طوری باشیم که دعاهایمان شایستگی کمک به خادمان خدا را داشته باشند».

درواقع، هر عملی باید نیروی خود را از خدا بیابد، و بدون این نیرو «آب درهاون کوبیدن، کار ناچیزی انجام دادن و یا هیچ انجام ندادن و یا بازهم بدی انجام دادن» خواهد بود خداوند به وضوح می گوید: «جدا از من هیچ کار نمی توانید کرد».

سبک الهی روحانیت، این روحانیت خدادادی، که ترزای عیسی آن را تجربه نموده و تحسین کرده است مشخصه اصلاحات ترزای عیسی است. ترز ظرفی وفادار نسبت به این تعلیم بود: «وقتی ما متعلق به خدا می شویم، خدا با لمس غیرقابل وصف خود از ما، برکات نجات را به سوی دنیا سرازیر می گرداند». کاردینال مارتینز سومالو می گوید: «زندگی شما هر قدر بیشتر به خداوند تعلق یابد، به همان اندازه بیشتر به طرزی اسرارآمیز اما حقیقی بارور می شود»، و همچنین «حیات مشترکی که کاملاً در فرورفتن به اعماق خود به خدا اختصاص یافته باشد اثر خارق العاده ای از نظر رسالتی و بشارتی دارد درست مثل محبت خالصانه که بیش از هر عملی می ارزد». فعالیت کلیسائی بستگی به اتحاد روحی با مسیح دارد، زیرا از فقر نجات دهنده است که بدن روحانی مسیح خود را زنده می یابد. این وضعیت اساسی رسالتی، منحصر به فردترین و کامل ترین وضعیت خود را در مریم باکره می یابد: «ابعاد وابستگی زن به شوهر (مسیح) و باروری روحانی. این باور به طرزی خاص توسط مریم کاملاً مقدس، که نمونه

انعکاسهای بنفش رنگ روی لباس ترز نمادی است از همین سهیم بودن در میز گناهکاران. این انعکاسها خیلی نامحسوس هستند و به این معنی به کار گرفته شده اند که او دوست داشت رنجهای خود را از نظر مخلوقات و خدا پنهان نماید. آیا او چنین فریاد بر نمی آورد «ای خدای من! با آن که می دانم غیرممکن است اما اگر شما هم از درد و رنج من بی اطلاع بودید من بازهم خوشبخت بودم».

بالآخره به نظرمی رسد که ترز به ملاقات کسی می رود که او را عمیقاً زیر نظر دارد. آرزوی وی که چندین بار به آن اشاره نموده این است که تا زمانی که جاهایی برای نجات یافتن وجود دارد در آسمان استراحت نکند: «من می خواهم اقامت خود را در آسمان باخوبی نمودن نسبت به ساکنان زمین سپری کنم». از هنگامی که مرده است، هزاران نفر تحقق یافتن سخنان وی را تجربه کرده اند. آنها وی را یک دوست، یک مربی، یک راهنما و یک نور دیده اند. او روش خاص و مؤثر خود را برای انجام مأموریت تعلیمی خود دارد. ترز بیشتر توسط نوشته هایش و مانند یک دوست، روش زنده و پرمهر «تعلیم کوچک» خود را می آموزد.

کلیسا: محل وقوع وقایع

در این شمایل ترز را می بینیم که توسط معلمان کلیسا احاطه شده. متوجه می شویم که دو قدیس: ترزای عیسی و یوحنا صلیبی، با اندامی که بزرگتر از سایرین نقاشی شده ترز را از نزدیک احاطه کرده اند و بدین معنی است که دختر آنها، ترز، در مسیری که آنها شخم زده بودند گام برداشته، پیوندی دقیق و زوال ناپذیر بین قدیس کوچک و والدین مقدسش روابطی را ایجا می کند که حتی آن دو قدیس راهم به هم پیوند می دهد، یوحنا صلیبی که در درون خود فرورفته، به نظر می رسد در اندرون خویش ترز کوچک را نظاره می کند در حالی که ترزای عیسی به نظر می رسد که خود را در او می بیند.

همیشه این جانها را در دعاهای خود به یاد آورید». با توجه به این تعلیم اساسی «مادر مقدس»، او به ما راه مشابه این راه یعنی راه اقدام و رسالت را نشان می‌دهد.

ترز حکم دختر روحانی یوحنا صلیبی را دارد و خود این امر را تأیید می‌کند. «آه! چقدر از اعمال پدرمان یوحنا صلیبی نورانی شده‌ام! درس هفده، هیجده سالگی خوراک روحانی بهتری نداشتم». میوه‌ای که تا واپسین دم حیات و بخصوص در دوران بیماری وی بسیار به یاد می‌آورد. آیا راه کودکانه ترز نشانی از این راه حقیقی به سوی پوچی نیست؟ جانی که از تمامی آن چیزهایی که متعلق به خدا نیست تهی شده و پاک گردیده، به نظرمی رسد زیبایی اولیه اش را به دست آورده و به طور اساسی دختر خدا شده است. واگر از این که خود را «زیر بار علائق جسورانه» خود ببیند و اهمه دارد و برای تبرئه نمودن خود به هویت بچگانه خویش متکی می‌شود، درمی‌یابد که خداوند خود به جز محبت نمی‌طلبد و پس او به این محبت پاسخ می‌دهد زیرا «محبت بهای محبت» است. ترز «جوهر پیغام یوحنا صلیبی و توقع وی را که همانا محبت بود به حاضرین در این دوره» ابلاغ می‌نماید. اما خود یوحنا صلیبی، توسط نوشته هایش بهترین کلید را برای درک اعماق آن به ما می‌دهد.

ترز در مورد یوحنا صلیبی به خواهر ماری تثلیث می‌گوید: «او قدیس محبت غایی» است. پس محبت کامل مستلزم «تساوی» است به آن گونه که «همه چیز بین دو معشوق مشترک» باشد. بدین ترتیب دختری که «کوچک» خوانده می‌شد غولی می‌شود و ماهیت حقیقی روحانیت کودکانه او، که اصلاً جایی برای ناز و جلب توجه باقی نمی‌گذاشت کاملاً آشکار می‌شود. در واقع، راه وی نشان‌دهنده بلوغ عمیقی در وی است و نیز ارزشیابی صحیح از موقعیت خود و دنیا. پس عمق وجود او به طور کامل به خدا تسلیم است تا جایی که حتی نخستین حرکات او از این پس به خدا

کلیساست، انجام شده است. در واقع این یک عمل اسرارآمیز است که کیفیت الهی در آن وارد می‌گردد: سهم شدن در وجود خود خداوند و در اعمال و اقدامات وی در حد کمال. آرزوهای روحی که به خداوند پیوند شده و نیز جرقه‌هایی که می‌زند به خودی خود ریشه اقدامات را می‌سازند. در واقع «فقط محبت است که اعضای کلیسا را به انجام دادن کارها وامی‌دارد، [...] اگر محبت خاموش می‌شد، رسولان دیگر انجیل را اعلام نمی‌کردند، شهدا خونشان ریخته نمی‌شد...».

کارمل یک نظام درخشان رسولی است که مأموریت اساسی و بنیادی آن انتقال دادن آتش محبت می‌باشد.

بدین طریق هدف از این رسالت مستقیماً و به بهترین شکل برآورده شده است. پس هر انگیزه و رایحه خوش تقدس از بطن خدا جریان می‌یابد که با ساکن شدن در قلب ما نهرهای آب زنده و جوشان را به سوی «هاویه، آسمان و مردم سرزیر می‌کند هرچند آنها تعلق به شب داشته باشند». ترز کوچک ایمان قلبی خود را نسبت به این حقیقت در یکی از نامه هایش چنین ابراز می‌دارد: «[...] یک کارملیت که هرگز رسول نشود به تدریج از هدف دعوت الهی خویش دور می‌شود و دیگر دختر ترز مقدس اسرافیلی نخواهد شد...». او می‌دانست که داشتن رسالت خدادادی به انجام یک سری اعمال نیست، «کارملیتها به کمک واژگان نیست که باید جانها را نجات دهند بلکه به کمک دعا». دعا و قربانی سلاحهای او بودند، و بدین ترتیب بود که او به پاکی محبت دست یافت و بر سر سفره گناهکاران که همانا رسالت غایی او بود نشست. او بدین ترتیب، به شیوه‌ای درخشان توصیه هفتم ترزای عیسی را تحقق می‌بخشد: «خواهران من، به ویژه با مراقبت تمام التماس نمائیم و این کار را از یاد نبریم، دعا کردن برای کسانی که در حال ارتکاب گناهی هستند که منتهی به موت می‌شود محبت بزرگی است. [...] به خاطر خدا از شما می‌خواهم

است. آیا خود ترز به ما نمی گوید که «پولس، آگوستین، یوحنا صلیبی، توماس آکویناس، فرانسیس آسیسی، دومینیک و دیگر دوستان روشنفکر خدا این علم الهی را که نخبگان را به خود جلب می کند در دعا کسب نموده اند؟ از نظر آنها بین دعا، تفکر و عمل نوعی همزیستی وجود دارد.

ترز که مفتون محبت پدرشده بود درست مانند عیسی زندگی در «سرسپردگی کامل» را پشت سر می گذاشت و می آموخت. او که طبیعتاً پسر است و ما که فرزند خوانده هستیم می توانیم باهم خدا را «پدر!» بخوانیم. راه روحانی کودکانه جز شکوفائی زندگی عیسی به عنوان پسر در ما نمی باشد. ترز با تقدیم خود به محبت پررحمت عطایای روح القدس را به فراوانی دریافت نمود و وارد مشارکت راز سه گانه می شود: «فرزند خوانده شدن فرزندان خدا اینگونه است» درست همانطور که یوحنا صلیبی اظهار نموده به جرأت می توان گفت ترز که کوچکترین معلم کلیساست مانند پیوندی بین شرق و غرب است زیرا وی با بیانی ساده و روشن دعوت انسان به تقدس را توسط راهی کوچک، ساده مبتنی بر انجیل آشکار می سازد. از سوی دیگر دعوت وی به فروتنی فقط مأموریت روح القدس را آسان می کند که با جدیت ایمانداران را فرامی خواند تا یکپارچگی کامل کلیسائی را تحقق بخشند. از آنجا که ترز اجازه می داد که عیسی در وی وحدت شخصیت باطنی را بوجود آورد پس از همه نظر در تحقق یافتن وحدت کلیسا سهم داشت.

بررسی شمایل برحسب قانون شمایل نگاری هریک از معلمین کلیسا را باهمان چهره و اندام خاص خود می بینیم. راهبان باهمان لباسهای مذهبی و یا راهبان خود هستند. خطوط سیاهی که روی لباسهای این افراد به کار رفته نشان دهنده ریاضتهای زیادی است که کشیده اند و از این طریق میل به دنیا در آنها کشته شده. اما اسقفان که با زیورآلات آئینی خود دیده می شوند، در دستهایشان کتب مقدسه را دارند که نماد مأموریت آنهاست که مسؤول تعلیم ایمان به مؤمنان می باشند.

سپرده می شوند و در خدا تثبیت می گردند درحالی که محرک این حرکات فقط محبت است و در محبت صورت می گیرند. ترز همیشه می گفت: «اکنون، همه چیز به محبت محدود می شود». قلیل اتحاد محبت که توسط یوحنا صلیبی در کتاب شعله سرکش توصیف شده، بهترین توصیفی است از آنچه در عمق قلب ترز می گذرد. باید تمامی تعالیم این قدیس را که در تفکری عمیق نشان داده شده درک نمود. به نظر می رسد که یوحنا صلیبی به او می گوید: «اینجا در این آئینه بدون نقص پدرجوادانی که همانا پسر است، هر روز جان شما را نظاره می کنم». وجه تشابه این دو قابل بیان نیست. یوحنا صلیبی این عبارات معروف را به چه کسی بهتر از ترز می تواند خطاب کرده باشد: «زندگی پرسعادت و وضعیت پرسعادت! خوشابه حال آن جان که به آنها دست می یابد! در آنجاست که از این پس همه چیز مایه ای برای محبت می شود». می توان از این عبارات چنین نتیجه گرفت: «آه! این باور کردنی نیست، همه آرزوهای من تحقق یافته اند. وقتی نوشته های یوحنا صلیبی را می خواندم از خدای مهربان درخواست می کردم تا آنچه را که او گفته در من عمل نماید، یعنی همان چیزهایی را در من به عمل آورد که برای بسیاری درسین کھولت به عمل می آورد؛ بالأخره من را به سرعت در راه محبت به کار برد و خدا مستجابم کرد!»

همه پدران، معلمان و قدیسان کلیسا، چه در شرق، چه در غرب سهم خود را در هرچه عمیق تر نمودن رؤیت مسیحی از خدای یکتا و سه گانه توسط موعظات و تفکرات الهیاتی خود ادا نموده اند. خدا از لحاظ ذات غیرقابل وصف است، او در طی تاریخ نجات به ما نزدیک شده و رازهای زندگی سه گانه خود را به ما آموخته است. او این کار را با اهدای کلمه تن گرفته، بارش روح القدس و با نشان دادن خود به صورت پدر، اساس همه چیز و محبت پررحمت انجام می دهد. ترز نیز مانند سایر قدیسان این علم الهی را که عالم را از انوار تعلیم انجیلی لبریز ساخته در دعا کسب نموده

تصمیم جسورانه ای در کلیسا که ترز را باعث «علو فروتنان» می دانستند به تنی چند از این معلمین گوش فرا دهیم که به خاطر پذیرفته شدن او در جمع خودشان شاد بودند، و این تصمیم را توجیه می نمایند. پاپ لئون اعظم به ما می گوید: «عیسی دوره کودکی را که در جسم و روح با آن حیات خود را آغاز نمود دوست دارد، مسیح کودکی را دوست دارد، کودکی که سالار فروتنی، قاعده بی گناهی، سرمشق ملایمت است. مسیح کودکی را دوست دارد و حتی کهنسال ترین افراد را به سوی آن جلو می برد، پیران را به این دوران بازمی گرداند و این دوران را سرمشقی برای همه آنانی که به ملکوت جاودانی خود خواهد برد ساخته است». از سوی دیگر امبروز قدیس اعلام نموده: «کوچکانی که پدر اسرار ملکوت خدا را برایشان آشکار می کند، کسانی هستند که هیجان زده نمی شوند و سرچشمه حکمت خویش را با سخنان پرزرق و برق نشان نمی دهند». از سخنان زیبای یوحنا «دهان طلایی» نیز نمی توان صرف نظر کرد: «آنها که بسیار کوچک هستند با صداقت و ساده می باشند... عیسی به ما می آموزد تا افکار دیوانه وار را دور کنیم و سادگی را دنبال نمائیم». در پایان گفتار قدیس سیریل اسکندریه را متذکر می شویم: «پدر، پسر را به آنانی نشان می دهد که روحشان از نظر شرارت بی گناه و کودکانه است... ما باید شبیه کودکان شویم و در سادگی و بی گناهی زندگی کنیم». و معلم معلمین به ما چه می گوید؟ «ای پدر، مالک آسمان و زمین تو را ستایش می کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف نمودی».

کارمل مادر عیسی و اتحاد

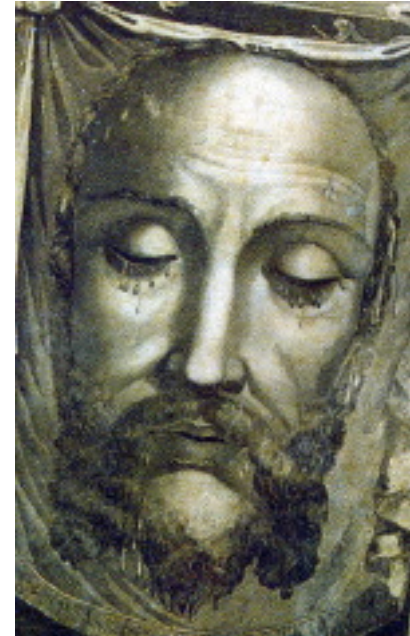
هریسا - لیبا

ترز کلام را در چارچوب سنتی می پذیرد که خود نیز از درون آن با صدای بلند ابراز وجود کرده و راه روحانی خود را به ما می سپارد و بدین وسیله سرکلیسا را که مسیح است به تمامی کلیسا، بدن روحانی مسیح، می پیوندد. شمایل نوری را که توسط سرود فوس ایلارون از آئین نیایش بیزانس گرفته شد تداعی می کند.

نوری که از جلال پدر ساطع شده و بر یکتا پسرش قرار گرفته در کلیسایش ریخته و معلمین و مقدسان کلیسا را به درخشش آورده است: «ای پدران سعادت مند، شما مشعلهای درخشان حقیقت شده اید...»، «مانند چراغهای نورانی کلیسای مسیح را روشن کرده اید»، «و انوار روشنایی الهی را تابانیده اید». نوری که از مرکز شمایل بیرون می آید و صحنه را پر می سازد، بازتاب ستایشی است که همه از دختری به عمل می آورند که روزی از ایشان خواسته بود تا او را به فرزندخواندگی خویش بپذیرند: «من جسارت کرده از شما می خواهم که محبت مضاعف خودتان نسبت به خدا را به من دهید». شگفت زدگی حضار مانند قدردانی همگی از تعلیم ترزست. آنها حتی به «راه کوچک» وی می پیوندند و در آن سهمیم می شوند و حتی شگفتی آنها به نوبه خود ایشان را شبیه کودکان می گرداند.

نتیجه گیری

با تعمق در ترز که به وسیله همه این مقدسین و معلمین بزرگ کلیسا احاطه شده، این سووال برای ما مطرح می شود که: «این کارملیت کوچک که اصلاً آموزش ندیده بود، چگونه می تواند در این مجمع محترم پذیرفته شود؟ آیا به علت آموزه عامیانه او در شرق و غرب نیست که او را پذیرفته اند؟ چرا که هرچند آموزه وی مبتنی بر انجیل است اما از قلب کودکی بیرون جسته که با کلام خدا مأنوس بوده است. به دنبال چنین



تصویر مورد علاقه ترز

صورت مقدس که بر روی دستمال ورونیک قدیس دیده می شود (این تصویر در کلیسای سن پیترو در رم نگهداری می شود) و توسط آقای دوپون توزیع شده بود. در سالن کلیسای تور که آقای دوپون این تصویر را به سال ۱۸۵۱ نصب کرده بود، تعداد زیادی معجزات شفا رخ می دهد. «قدیس تور» - آنچنان که در زمان حیات خویش نامیده می شد - بیست و پنج سال آخر حیات خود را وقف گسترش پرستش صورت مقدس در روح خواهرماری سن-پیترو نمود. این کارملیت که سه سال پیش از وی درگذشت مأموریت یافته بود تا در بین مسیحیان علاقه به زدودن سخنان کفرآمیزی که وجهه منجی را لکه دار کرده بودند و یا می کردند ایجاد نماید.

این شمایل به تاریخ ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۷ در آتلیه ترسیم شمایل کارمل مادر عیسی و اتحاد (هریسا- لیبان) به پایان رسیده که یادآور جشن ۱۷ ژوئیه ۱۸۹۷ است، روزی که ترز قدیس عیسیای کودک و صورت مقدس مأموریت خود را اعلام داشت.

«حس می کنم دارم وارد آرامی می شوم... اما به ویژه حس می کنم که مأموریت من دارد شروع می شود، مأموریت من برای کمک به دوست داشتن خدا همانطور که من او را دوست داشته ام و دادن راه کوچکم به جانها. اگر خدا آرزوهایم را برآورده سازد، اقامت من در آسمان به دعا کردن برای امور ساکنان زمین خواهد گذشت. بله من می خواهم دوره اقامت خود را در آسمان به نیکوئی کردن نسبت به ساکنان زمین بگذرانم. این غیرممکن نیست، زیرا حتی فرشتگان با آن که خدا را می بینند و مقرب او هستند از ما نیز محافظت می نمایند».

* * *



ترز نوآموز در پای صلیب (ژانویه ۱۸۸۹)

موهای ترز را در زیر روسری سفید نوآموزی او می توان مجسم نمود. ترجیح داده بودند که موهای او را در روزی که لباس دریافت می کند کوتاه نکنند، چنانکه معمولاً متداول بود. بیم آن می رفت که زنان مقدسه از دیر اخراج شوند، همچنان که یک قرن پیش در هنگام انقلاب فرانسه این اتفاق رخ داده بود. مادرماری دوگونزاگ، مدیره دیر کارمل بهتر دید که موهای نوآموز جوان را دست نزند. در صورت اخراج، او می توانست به راحتی لباسهای عادی خود را دوباره بپوشد. کوتاه کردن موهای وی سال بعد صورت گرفت. بر پایه صلیب به زبان لاتین چنین نوشته شده: «ای صلیب تو را تحیت می گوئیم، تو که امید کارمل هستی»!



(۱): ورود ترز به دیر کارمل (صحنه ای از فیلم ترز).



(۲): صنایع دستی، دریکی از کارملهای امروزی



ترز با زنبقها

این عکس در ۱۲ ژانویه ۱۸۹۶ گرفته شده تا پدر رولان با چهره ترز که به تازگی مسوولیت دعا کردن برای رسالت او را به عهده گرفته بود آشنا شود.



عکس اجتماع کارمل لیزیو

که در دوشنبه بعد از عید قیام در تاریخ ۱۵ آوریل ۱۸۹۴ گرفته شده. چهار تن از خواهران در عکس دیده نمی شوند. ترز فهمیده بود که نباید به ظاهر افراد توجه نمود. او می گوید: «انسان چهره ها را می بیند، اما خدا به قلب نگاه می کند».



ترز در بستر بیماری

پس از آنکه پانزده روز مداوم در نیمه دوم ماه اوت سال ۱۸۹۷ به شدت درد کشید، (به علت بیماری سل که روده های او را فراگرفته بود) در روز بیست و هفتم بهبودی مختصری حاصل می کند. سی ام اوت او را به محوطه سرپوشیده کنار حیاط می آورند، درست در برابر در باز گروه همسرایان، این آخرین دیدار وی از آئین پرستشی بود. خواهر ژنیو عکس او را درحالی که گلهای سرخی را بر روی صلیب پرپر می کند گرفته است.

یک ماه بعد، ۳۰ سپتامبر، احتضاری طولانی و دردناک فرامی رسد. او به مادر آگنس می گوید: «اگر می دانستید خفگی یعنی چه، ای خداوند به دختر کوچکم بینوای خود رحم کنید».

در ساعت ۱۹/۲۰ دقیقه برای بار آخر به صلیب خود نگاهی می اندازد و زمزمه کنان می گوید: «آه! دوستش دارم! خدای من... دوستتان دارم!». و این پایان کار اوست.

اما درنهم ژوئن برای آبه بلیه نوشته بود: «من نمی میرم، بلکه وارد حیات می شوم!».



ترز با گلهای سرخ

این تصویر که در سال ۱۹۱۲ توسط سلین کشیده شده و از سال ۱۹۲۵ در داستان یک جان دوباره مطرح شد، به تعداد زیاد و به صورت کارت پستال و یا عکس رنگی توزیع گردید.



ترز در ۸ سالگی



ترز، اولین نفر از سمت راست به همراه خواهران روحانی

در سال ۱۸۹۴



پاپ ژان پل دوم در ۱۹ اکتبر ۱۹۹۷
قدیس ترز لیزیو را به عنوان عالم کلیسا اعلام نمود



پاریس، روز ورود پاپ ژان پل دوم، ۲۱ اوت ۱۹۹۷
«تعلیم ترز، بیان درخشان تجربه شخصی وی از فیض خدا بود»

